

کتاب حزقیال نبی

مقدمه

نام این کتاب از حزقیال نبی گرفته شده است. حزقیال اولین نبی بود که در دوران دوری از وطن و تبعید به نبوت مأمور شد. حزقیال قبل و بعد از ویرانی و سقوط اورشلیم، در بابل در تبعید زندگی می‌کرد. پیام او هم برای تبعیدشدگان و هم برای هموطنانش در اورشلیم بود.

هدف اولی حزقیال این بود تا اسرائیلی‌ها را به قبول کردن ویران شدن اورشلیم که در آینده واقع می‌شد، آماده سازد. زیرا اکثر آنها فکر می‌کردند که اورشلیم بخاطر مقدس بودن آن همیشه از سقوط و ویرانی مصئون است. حزقیال علت ویرانی اورشلیم و تبعید شدن زیادتر بنی اسرائیل را در گناهان گذشته و موجود آنها می‌دید که در قسمت اول کتاب خود در مورد آن صحبت می‌کند. اما مردم در آن زمان به این پیشگویی‌های او چندان باور نمی‌کردند. وقتیکه ده سال بعد، در سال ۵۸۶ ق.م.، نبوکدنزر اورشلیم را ویران کرد و تعداد زیادتر مردم به اسارت رفتند، صحت پیشگویی‌های حزقیال برای شان به اثبات رسید.

حزقیال در بخش اخیر کتاب از طریق رؤیایی که خداوند به او نشان داد، در مورد متحد شدن دوباره اسرائیل و یهودا سخن می‌گوید که یک پادشاه از نسل داود بر آنها حکومت خواهد کرد. حزقیال به تبعیدشدگان می‌گوید، همانطوری که خداوند در وطن

شان با آنها بود، در تبعید نیز با آنها است. او می‌گوید، هر جایی که باشند باید از خداوند اطاعت کنند و با ایمان چشم به راه روزی باشند که به وطن خود بازگردند.

فهرست مندرجات:

- دعوت خدا از حزقیال: فصل ۱ - ۳
- پیشگویی سقوط اورشلیم: فصل ۴ - ۲۴
- پیشگویی در مورد اقوام دیگر: فصل ۲۵ - ۳۲
- نجات برای اسرائیل: فصل ۳۳ - ۳۹
- اسرائیل جدید: فصل ۴۰ - ۴۸

رؤیای اول حزقیال نبی

(۱:۱-۷:۲۷)

رؤیای حزقیال

^{۱-۲} در روز پنجم ماه چهارم و سال سی ام، که پنج سال از تبعید یهوایکین پادشاه می‌گذشت، من حزقیال کاهن (پسر بوزی) با سایر تبعیدشدگان یهودی در کنار دریای خابور در بابل زندگی می‌کردم. در همان روز ناگهان آسمان باز شد و خدا رؤیاهائی را به من نشان داد. ^۳ در آنجا، در کنار دریای خابور، واقع در بابل، وقتی خداوند با من حرف زد، نیروی او را در وجود خود احساس نمودم. ^۴ به بالا نگاه کردم و دیدم که طوفانی از طرف شمال می‌آمد. پیشاپیش آن ابر بزرگی حرکت می‌کرد و هاله‌ای از نور به دور آن بود. در بین آن یک چیزی برنجی، روشن و تابان بود. ^۵ در وسط ابر چهار موجود زنده را دیدم که به انسان شباهت داشتند،

۶ اما هر کدام آن‌ها دارای چهار روی و چهار بال بود. ۷ پاهای شان راست و کف پای شان به سُم گوساله می ماند و مثل یک شئی برنجی صیقلی و براق بودند. ۸ در زیر بالهای خود دستهایی داشتند، شبیه دست انسان. ۹ نوک بالهای آن چهار جانور به یکدیگر تماس داشت و بدون اینکه به عقب برگردند، مستقیماً پرواز می کردند.

۱۰ هر یک از آن‌ها چهار روی مختلف داشت: در پیشرو، شکل انسان، در طرف راست، روی شیر، در طرف چپ روی گاو و در عقب، روی عقاب. ۱۱ هر کدام دو جفت بال داشت. یک جفت آن باز بود و نوک آن‌ها به دو بال جانور پهلویش تماس داشت. جفت دیگر بدن شان را می پوشاند. ۱۲ آن‌ها مستقیماً حرکت می کردند و هر جایی که دل شان می خواست می رفتند، بدون اینکه رو برگردانند. ۱۳ در بین این چهار موجود زنده چیزی مثل قوغ آتش یا مشعل افروخته در حال حرکت بود. نور آن بسیار روشن بود و برق می زد. ۱۴ این چهار موجود زنده بسرعت به پیشرو و به عقب حرکت می کردند.

۱۵ در همان حالی که متوجه آن چهار موجود زنده بودم، چهار چرخ را بر زمین و پهلوی هر یک از آن موجودات دیدم. ۱۶ چرخها همه یکسان و مثل زبرجد، براق بودند. در بین هر چرخ یک چرخ دیگر قرار داشت. ۱۷ به این ترتیب به هر طرف که می خواستند، می توانستند حرکت کنند، بدون اینکه دور بزنند. ۱۸ حلقه دور آن‌ها بلند و مهیب و پُر از چشم بود. ۱۹-۲۱ وقتی آن چهار موجود زنده حرکت می کردند چرخهای پهلوی شان هم به حرکت می آمدند و هرگاه آن‌ها از زمین برمی خاستند، چرخها نیز بلند می شدند. وقتی

توقف می کردند، چرخها هم از حرکت بازمی ماندند. چون روح آن چهار موجود زنده در چرخها بود، به هر جا که روح می رفت، چرخها نیز همراهش حرکت می کردند.

^{۲۲} بالای سر هر یک از آن چهار موجود زنده چیزی به شکل گنبد که مثل بلور می درخشید قرار داشت. ^{۲۳} زیر گنبد دو بال هر جانور طوری پهن بودند که به بالهای جانور پهلویش می رسید و دوبال دیگر بدن آنها را می پوشاند. ^{۲۴} وقتی پرواز می کردند، بالهای شان مثل غرش امواج بحر و آواز خدای متعال و غریو یک سپاه عظیم صدا می دادند. هرگاهی که توقف می کردند و بالهای خود را پائین می آوردند، ^{۲۵} صدائی از گنبد بالای سر شان بگوش می رسید.

^{۲۶} بر گنبد بالای سر شان چیزی مانند یک تخت به رنگ یاقوت کبود دیده می شد. بر سر آن تخت موجودی نشسته بود که به انسان شباهت داشت. ^{۲۷} از کمر بالا مثل فلز آتشین و شعله ور می درخشید، از کمر پائین مانند شعله آتش می تابید و اطراف او با نور درخشنده ای منور بود، ^{۲۸} و همچون کمانهای رنگین که در یک روز بارانی بوجود می آید، درخشان و تابان بود. این منظره نور پُر جلال حضور خداوند را نشان داد.

وقتی آن صحنه را دیدم رو بخاک افتادم. آنگاه آواز کسی را شنیدم که با من حرف می زد.

دعوت خدا از حزقیال

^۲ او به من گفت: «ای انسان فانی، برخیز و بپا بایست تا با تو سخن گویم.» ^۲ هنگامی که او با من حرف می زد، روح خداوند

داخل من شد و مرا از زمین بلند کرد و به کلام خود این چنین ادامه داد: ^۳ «ای انسان خاکی، من ترا پیش قوم اسرائیل می فرستم، پیش قوم سرکش که علیه من تمرد کردند. آن ها و اجداد شان تا به امروز در برابر من گناه ورزیده اند. ^۴ اینها مردم گستاخ و لجوج هستند، پس من، خدای متعال، ترا می فرستم تا کلام مرا به گوش آن ها برسانی. ^۵ این قوم سرکش چه بشنوند و چه نشنوند، در هر صورت باید بدانند که یک نبی در بین شان وجود دارد. ^۶ اما تو ای انسان خاکی، از آن ها نترس. گرچه حرفهای آن ها مثل خار و نیش گژدم باشد، نباید خوف کنی! ^۷ چه بشنوند و چه نشنوند، کلام مرا برای آن ها بیان کن. می دانم که آن ها مردم متمرّد و سرکش هستند.

^۸ ولی تو ای انسان خاکی، به آنچه که به تو می گویم گوش بده و مثل این قوم سرکش نباش! دهانت را باز کن و آنچه را که به تو می دهم، بخور. ^۹ آنگاه دستی را دیدم که بسوی من دراز شد و در آن طوماری بود. ^{۱۰} طومار را باز کرد و دیدم که در پشت و روی آن مطالبی نوشته شده بود که حکایت از غم و ماتم و نابودی می کرد.

^{۱۱} ^۳ او اضافه کرد: «ای انسان خاکی، این طومار را بخور و بعد پیش قوم اسرائیل برو. ^۲ پس دهانم را باز کردم و او طومار را داد که بخورم. ^۳ بعد گفتم: «ای انسان خاکی، این طومار را بخور و با آن شکمت را پُر کن.» من آن را خوردم و مثل عسل شیرین بود.

^۴ بعد گفتم: «ای انسان خاکی، پیش قوم اسرائیل برو و سخنان مرا کلمه به کلمه برای آن ها بیان کن. ^۵ من ترا نزد مردمی نمی فرستم که زبان شان مشکل و برای تو بیگانه باشد، بلکه ترا پیش قوم

اسرائیل می فرستم.^۶ اگر ترا نزد مردمی بفرستم که فهمیدن لسان شان برای تو مشکل باشد، باز هم به سخنان تو گوش می دهند،^۷ اما قوم اسرائیل به سخنان تو توجه نمی کنند. آن ها حتی به کلام من هم گوش نمی دهند، زیرا اینها مردم لجوج و سنگدل هستند.^۸ پس حالا ترا مثل آن ها سرسخت و سنگدل می سازم^۹ و مانند سنگ محکم و همچون الماس سخت می گردانم تا از این مردم سرکش نترسی.»

^{۱۰} خداوند متعال به من فرمود: «ای انسان فانی، به سخنان من بدقت توجه کن و همه را بخاطر بسپار^{۱۱} و بعد پیش قومت که تبعید شده اند برو و خواه بشنوند خواه نشنوند، کلام مرا به گوش آن ها برسان.»

حزقیال در کنار دریای خابور

^{۱۲} بعد روح خدا مرا برداشت و از پشت سر من صدای مهیبی برخاست که می گفت: «متبارک باد جلال خداوند در جایگاه ملکوتی او!»^{۱۳} این صدای مهیب، صدای بهم خوردن بالهای آن چهار موجود زنده و چرخهای پهلوی آن ها بود.^{۱۴} حضور خداوند را با تمام قدرتش احساس کردم و وقتی که روح، مرا برداشت و با خود برد، غم و اندوه وجودم را فراگرفت.^{۱۵} سپس به کنار دریای خابور در تل ایب، پیش یهودیانی که در حال تبعید زندگی می کردند، رفتم و مدت هفت روز در سودا و اندیشه بسر بردم.

خداوند حزقیال را دیده بان مقرر می کند

(همچنین در حزقیال ۱:۳۳ - ۹)

۱۶ بعد از هفت روز خداوند به من فرمود: ^{۱۷} «ای انسان خاکی، من ترا برگزیدم تا مراقب قوم اسرائیل باشی و هوشدارهائی که از من می شنوی به آنها برسانی. ^{۱۸} اگر من به شخص شریری اخطار بدهم که می میرد و تو اخطار مرا به او نرسانی و نگوئی که از کارهای بد خود توبه کند تا نجات یابد، در این صورت او به سبب گناهش می میرد. اما، من ترا مسئول مرگ او دانسته و خون او را از تو خواهانم. ^{۱۹} هرگاه به شخص بدکاری هوشدار بدهی و او باز هم توبه نکند و از گناه کردن دست نکشد، آنوقت او غرق در گناه می میرد اما تو مسئول نخواهی بود. ^{۲۰} به همین ترتیب اگر یک شخص نیک و راستکار از راه راست انحراف کند و دست به اعمال بد بزند، من او را در وضع خطرناکی قرار می دهم و اگر تو به او گوشزد نکنی، بخاطر گناه خود هلاک می گردد. کارهای نیک او فراموش می شود و انتقام خون او را از تو می گیرم. ^{۲۱} اما اگر تو به او هوشدار بدهی که از راه خطا برگردد و او توبه کند، آنوقت زنده می ماند، زیرا اخطار ترا جدی گرفته است و تو هم خود را از مرگ نجات می دهی.»

بازماندن حزقیال از سخن زدن

^{۲۲} در آنجا بار دیگر حضور پُر شکوه خداوند را احساس کردم و به من فرمود: «برخیز و به دشت برو و من در آنجا با تو صحبت می کنم.» ^{۲۳} پس من برخاستم و به دشت رفتم و شکوه و جلال خداوند را همانطوری که در کنار دریای خابور دیده بودم، در آنجا نیز مشاهده کردم. ^{۲۴} روح خدا داخل من شد و مرا بپا ایستاده کرد. بعد خطاب به من نموده فرمود: «برو خود را در خانهات محبوس کن. ^{۲۵} ترا با ریسمان می بندند تا نتوانی بیرون بروی و با مردم

یکجا باشی. ^{۲۶} من زبانت را به کامت می چسپانم تا گنگ شوی و نتوانی این قوم سرکش را سرزنش کنی. ^{۲۷} اما وقتی خواستم با تو حرف بزنم، زبانت را دوباره جاری می سازم تا پیام مرا، خداوند قادر مطلق، به مردم برسانی. آنوقت هر کسی که گوش شنوا دارد می شنود و کسی که سرکش و متمرد باشد نمی شنود.»

شرح محاصره اورشلیم

۴^۱ خداوند فرمود: «ای انسان خاکی، خشتی را بگیر و پیشروی خود بگذار. بروی آن نقشه اورشلیم را بکش ^۲ دور شهر سنگر، دیوار، برج، منجنیق و اردوگاه دشمن را ترسیم کن. ^۳ بعد یک تابه آهنی را بگیر و مانند دیوار بین خود و نقشه شهر قرار بده و رویت بطرف شهر باشد. این نشان دهنده آنست که شهر در محاصره است و تو آن را محاصره می کنی و همچنین اختاری برای قوم اسرائیل نیز می باشد.»

۴-۵^۴ بعد بر پهلوی چپ خود دراز بکش. من گناه قوم اسرائیل را بر تو می گذارم و تو مدت سه صد و نود روز در همان حال قرار بگیر. یعنی تو برای هر سال جزای قوم اسرائیل، یک روز متحمل رنج و درد می شوی. ^۶ بعد از ختم این مدت، چهل روز دیگر بخاطر گناهان مردم یهودا، بر پهلوی راست خود دراز بکش و برای هر سال مجازات آن ها، یک روز درد و رنج را متحمل شو. ^۷ بعد آستینت را بر بزن و رو بسوی شهر کرده سخنان مرا بر ضد آن ها بیان کن. ^۸ من دست و پای ترا می بندم تا تو نتوانی تا پایان محاصره از یک پهلو به پهلو دیگر بغلطی.

^۹ در طول مدت سیصد و نود روزی که بر پهلوی چپت می خوابی، مقداری گندم، جو، لوبیا، نخود و ارزن را بگیر و در یک ظرف بهم مخلوط کن و همین غذای تو باشد. ^{۱۰} جیره غذایت روزانه یک پاو است و باید در وقت معین صرف شود. ^{۱۱} مقدار آبی که باید بنوشی نیم لیتر است و آب را هم باید در وقت معین بنوشی. ^{۱۲} برای پختن نان باید از پاروی خشک انسانی کار بگیری و این کار را هم در حضور مردم اجرا کنی. ^{۱۳} به همین ترتیب، قوم اسرائیل در کشورهایی که آنها را پراکنده می سازم نان مکروه و نجس می خورند. ^{۱۴} من گفتم: «ای خداوند متعال، من هیچگاهی نجس نشده ام. از جوانی تا بحال گوشت حیوان مرده و یا از حیوانی را که بوسیله جانور درنده کشته شده باشد، نخورده ام و خوراک حرام را به لب نزده ام.» ^{۱۵} آنگاه خداوند به من فرمود: «پس من اجازه می دهم که برای پختن نان، بجای پاروی انسانی از سرگین گاو کار بگیری.»

^{۱۶} بعد اضافه کرد: «ای انسان خاکی، من می خواهم که نان را از شهر اورشلیم قطع کنم تا نان و آب را بصورت جیره و با ترس و لرز و بدقت آن را اندازه کرده بخورند. ^{۱۷} بخاطر قلت نان و آب با حسرت به یکدیگر می نگرند و در زیر فشار بارگناه ضایع می شوند.»

حزقیال موی خود را می تراشد

^{۱۵} خداوند فرمود: «ای انسان خاکی، یک تیغ تیزی را که مثل تیغ دلاکی تیز باشد بگیر و با آن موی سر و ریش را بتراش. بعد موها را در یک ترازو بگذار و به سه حصه تقسیم کن. ^۲ یک حصه

آن را پس از ختم محاصره، در بین شهر در آتش بسوزان. حصه دیگر آن را با شمشیر خرد کن و به اطراف شهر بپاش و حصه سومی را در مسیر باد قرار بده تا پراکنده شود و من شمشیری را بدنبال آن می فرستم.^۳ سپس چند تار مو را نیز نگاهدار و در لباس خود مخفی ساز.^۴ چند تار موی دیگر را هم بگیر و در آتش بسوزان و از آن آتشی روشن می شود که به تمام خانواده اسرائیل سرایت می کند.»

^۵ خداوند متعال چنین فرمود: «من اورشلیم را مرکز جهان ساختم و کشورهای دیگر را بدور آن قرار دادم،^۶ اما شما مردم اورشلیم از احکام و قوانین من سرکشی کردید و بدتر از اقوام دور و پیش خود شدید. اوامر مرا رد نمودید و به فرایض من توجه نکردید.^۷ چون شما زیادتیر از اقوام دیگر سرکش هستید و از احکام و فرایض من اطاعت نکردید، بلکه از رسوم و قوانین مردم دیگر پیروی نمودید،^۸ بنابراین من، خداوند متعال، دشمن شما هستم و در حضور تمام ملل جهان شما را مجازات می کنم.^۹ پس بخاطر اعمال زشت تان، شما را چنان جزای سنگین می دهم که نظیرش در گذشته دیده نشده و در آینده هم دیده نخواهد شد.^{۱۰} در نتیجه والدین فرزندان و فرزندان والدین خود را می خورند و کسانی را که زنده بمانند به سراسر دنیا پراکنده می سازم.^{۱۱} بنابراین خدای متعال می فرماید: به حیات خود قسم می خورم که چون شما با اعمال قبیح تان عبادتگاه مرا آلوده کردید، رشته زندگی شما را بدون رحم قطع می کنم.^{۱۲} یک سوم شما از قحطی و مرض می میرید، یک سوم تان بوسیله شمشیر کشته می شوید و یک سوم دیگر شما را به سراسر جهان پراکنده می سازم و شمشیر دشمن را به تعقیب تان می فرستم.»

۱۳ بعد آتش غضب من خاموش می شود و خشم من در مقابل شما فرومی نشیند و شما می دانید که من، خداوند، هر چه بگویم آن را عملی می سازم. ۱۴ بر علاوه سرزمین شما را ویران و خودتان را رسوا می کنم، تا هر کسی که از آنجا بگذرد، عبرت بگیرد. ۱۵ شما را مایهٔ تمسخر و عبرت اقوام اطراف تان می گردانم تا همه بدانند که وقتی بالای قومی قهر شوم، آن ها را بشدت مجازات می کنم و این را از زبان من که خداوند هستم می شنوید. ۱۶ تیرهای مهلک قحطی و نابودی را در بین شما رها می کنم و قحطی بقدری شدید می شود که از قلت غذا و گرسنگی هلاک می گردید. ۱۷ قحطی و حیوانات درنده را علیه شما می فرستم، تا شما و فرزندان تان را از بین ببرند. مرض و خونریزی به سراغ تان می آیند و با دم شمشیر دشمن کشته می شوید. من که خداوند هستم این را گفته ام.»

خداوند بت پرستی را محکوم می کند

۱۶ کلام خداوند بر من نازل شد: ۲ «ای انسان خاکی، رو بطرف کوه های اسرائیل کن و پیام مرا به آن ها برسان ۳ و بگو: ای کوه های اسرائیل، خداوند متعال، خدای اسرائیل به شما، تپه ها، وادیها و دره ها چنین می فرماید: من خودم شمشیر را برای نابودی شما می فرستم، بتخانه های شما را ویران می کنم. ۴-۵ قربانگاه های تان را از بین می برم، بت های تان را شکسته و اجساد کشته شدگان را در پیش پای بت های تان می اندازم و استخوان های آن ها را به دور قربانگاه پراکنده می کنم. ۶ در هر جایی که زندگی می کنید، شهرها و بتخانه ها و قربانگاه های تان ویران می شوند، بت های تان شکسته و با همه چیزهایی که ساخته اند از بین می روند. ۷ اجساد مقتولین در همه جا دیده می شوند. آنگاه می دانید که من خداوند هستم.

^۸ اما عده‌ای را نجات می‌دهم. آن‌ها از دم شمشیر جان سالم بدر برده در بین اقوام دیگر پراکنده می‌شوند^۹ و کسانی که در کشورهای دیگر فرار می‌کنند و در حال تبعید بسر می‌برند، در آنجا مرا بیاد می‌آورند و می‌دانند که آن‌ها را بخاطر دل‌های بی‌ایمان شان و برای اینکه بت پرستی را ترجیح دادند و از من دور شدند، مجازات کرده‌ام. آنگاه به سبب اعمال زشتی که مرتکب شده‌اند، از خود نفرت می‌کنند^{۱۰} و می‌دانند که من خداوند هستم، هوشدارهای من جدی بوده و بی‌جهت این بلاها را بر سر شان نیاورده‌ام.»

^{۱۱} خداوند متعال می‌فرماید: «با غم و اندوه به سر رویت بزن و بخاطر اعمال زشت قوم اسرائیل آه و ناله کن، زیرا آن‌ها با شمشیر و قحطی و مرض هلاک می‌شوند.^{۱۲} کسانی که در جاهای دور زندگی کنند در اثر مرض می‌میرند، آنهایی که در همین نزدیکی‌ها باشند، با شمشیر بقتل می‌رسند و آن عده‌ای که باقی بمانند از قحطی هلاک می‌گردند. به این ترتیب خشم خود را بر آن‌ها می‌آورم.^{۱۳} وقتی اجساد آن‌ها در جاهائی که برای بت‌های خود هدیه تقدیم می‌کردند، یعنی در بین بت‌ها، به دور قربانگاه‌ها، بر تپه‌ها، بر سر کوه‌ها، زیر درختان سبز و بلوط‌های بلند بیفتند، آنوقت می‌دانند که من خداوند هستم.^{۱۴} دست خود را برای نابودی آن‌ها دراز می‌کنم و شهرهای شان را از بیابان تا شهر رِبَلَه ویران می‌سازم تا بدانند که تنها من خداوند هستم.»

عاقبت مردم اسرائیل

^{۱۵} کلام خداوند بر من نازل شد: ^۲ «ای انسان خاکی، از جانب

من، خداوند متعال، به قوم اسرائیل بگو که این پایان کار تمام سرزمین آنها است.

^۳ دیگر همه چیز پایان رسیده است و بخاطر اعمال زشت تان شما را مجازات می‌کنم و خشم خود را بر شما فرومی‌ریزم. ^۴ دیگر با نگاه شفقت به شما نمی‌نگرم و بر شما رحم نمی‌کنم. چون به راه‌های غلط رفتید و مرتکب کارهای زشت شدید، شما را جزا می‌دهم. آنگاه می‌دانید که من خداوند هستم.»

^۵ خداوند متعال چنین می‌فرماید: «بلاهای بی دری بر سر تان می‌آیند. ^۶ پایان کار تان رسیده است. مصیبت عنقریب بسراغ تان می‌آید و همه چیز تمام می‌شود. ^۷ ای ساکنین این سرزمین، اجل شما رسیده است. زمان آشفتگی و پریشانی نزدیک است و روزهای خوشی و هلله پایان رسیده است.»

^۸ بزودی خشم خود را بر شما فرومی‌ریزم و قهر من دامنگیر تان می‌شود. شما را طبق روش و کردار تان داوری می‌کنم و بخاطر اعمال زشت تان مجازات می‌شوید. ^۹ با نظر محبت به شما نمی‌نگرم و رحم نمی‌کنم، بلکه شما را مطابق اعمال تان و بخاطر کارهای زشتی که مرتکب شده‌اید، جزا می‌دهم. آنگاه می‌دانید که من، خداوند، شما را مجازات می‌کنم.»

^{۱۰} روز نیستی و فنای تان نزدیک است، زیرا بی‌عدالتی به اوج خود رسیده است و تکبر موج می‌زند. ^{۱۱} ظلم و ستم، شرارت را بار آورده است. هیچ چیز شان باقی نمی‌ماند، نه فراوانی، نه ثروت و نه حشمت و جلال شان.

^{۱۲} آن زمان معین رسیده و آن روز نزدیک شده است. در آن روز، دیگر خرید و فروش ارزشی نمی داشته باشد، زیرا تمام مردم به قهر و غضب من گرفتار می شوند. ^{۱۳} هیچ تاجری آنقدر زنده نمی ماند که برود و آنچه که از دست داده است، دوباره به دست آورد، چون خشم من دامنگیر همگی می شود و کسانی که بدکار هستند، از بین می روند. ^{۱۴} سرود جنگ نواخته می شود و همه چیز آماده است، اما هیچ کس به جنگ نمی رود، زیرا خشم من مردم را گرفتار کرده است.

مجازات گناهان اسرائیل

^{۱۵} شمشیر در بیرون شهر است و مرض و قحطی در داخل آن. اگر کسی از شهر خارج شود با شمشیر کشته می شود و اگر در بین شهر بماند در اثر مرض و قحطی می میرد. ^{۱۶} حتی کسی که از این بلاها جان سالم بدر برد و فرار نماید و مثل فاخته ای که از دره ها به کوهها فرار می کند، یکه و تنها بخاطر گناهان خود آه و ناله می کند. ^{۱۷} دستها سست و زانوان لرزان می شوند. ^{۱۸} همگی وحشتزده لباس ماتم می پوشند. سرهای شان تراشیده و سرافکنده می شوند. ^{۱۹} نقره و طلای خود را مانند اشیای نجس دور می ریزند. در روز غضب خداوند، نقره و طلا نمی توانند آن ها را نجات بدهند. این چیزها دیگر نمی توانند آرزوهای شان را برآورده سازند و شکم شان را سیر کنند، زیرا طمع به مال و ثروت آن ها را براه گناه برده است. ^{۲۰} با جواهراتی که به داشتن آن ها افتخار می کردند، بتهای منفور و کثیف ساختند، بنابراین من آن ها را برای شان کثیف و نجس می سازم.

^{۲۱} خداوند می فرماید: «بیگانگان را می فرستم تا همه ثروت شان را تاراج کنند و به مردم شیریر به غنیمت می دهم که همه را نجس بسازند. ^{۲۲} حتی وقتی بدکاران در عبادتگاه من داخل شوند و آنرا آلوده و بی حرمت کنند، من مانع نمی شوم.

^{۲۳} برای قوم اسرائیل زنجیرها را آماده کنید، زیرا سرزمین شان پُر از خونریزی و جنایت است و در شهر فتنه و آشوب برپا است.

^{۲۴} شیریرترین اقوام را می فرستم تا خانه های شان را تصاحب کنند.

به غرور قدرتمندان خاتمه می دهم و مساکن مقدس آنها آلوده می شوند. ^{۲۵} وقتی دچار مصیبت گردند آرامش می طلبند، اما آنرا نمی یابند. ^{۲۶} بلاها و شایعات بد پی در پی می رسند. به انبیاء رو

می آورند تا آینده را برای شان پیشگویی کنند، ولی کمکی

نمی گیرند. کاهنان و موسفیدان هم از دادن هدایت و مشوره عاجز

می مانند. ^{۲۷} پادشاه ماتم می گیرد و بزرگان امید خود را از دست

می دهند. مردم از ترس می لرزند، زیرا با آنها طبق کردار شان

معامله می کنم و آنها را طوریکه سزاوار هستند، جزا می دهم، تا

بدانند که من خداوند هستم.»

رؤیای دوم حزقیال نبی

(۱:۸ - ۲۲:۱۰)

بت پرستی در اورشلیم

^۱ **۸** در روز پنجم ماه ششم سال ششم تبعید، در خانه خود با عده ای از بزرگان یهودا نشسته بودم که ناگهان خداوند متعال به من نیرو بخشید. ^۲ نگاه کردم و شبیحی به شکل انسان در برابر من

ظاهر شد. بدن او از کمر پائین مثل شعله‌های آتش بود و از کمر بالا مانند یک شئی براق فلزی می‌درخشید.^۳ بعد چیزی به شکل یک دست دراز شد و از موی سرم گرفت. آنگاه روح خدا در رؤیا مرا بین زمین و آسمان بالا برد و به اورشلیم به دهن دروازه شمالی صحن داخلی عبادتگاه آورد و در جایگاه بتی که باعث خشم خداوند شده بود قرارم داد.^۴ در آنجا حضور با شکوه خداوند طوریکه در دشت دیده بودم، تجلی داشت.

^۵ سپس خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، حالا به طرف شمال نگاه کن.» من به آن طرف نگاه کردم و آن بت را که باعث خشم خداوند شده بود، دیدم که در دهن دروازه شمالی قربانگاه قرار دارد.^۶ خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، می‌بینی که قوم اسرائیل به چه کارهائی دست می‌زنند؟ آن‌ها در آنجا به اعمال زشت و نفرت‌انگیز دست می‌زنند و باعث می‌شوند از خانه مقدس دور شوم. اما اینها چیزی نیست، گناهان بدتر از اینها را می‌بینی.»

^۷ بعد مرا به دهن دروازه حویلی عبادتگاه برد. در آنجا سوراخی را در دیوار دیدم.^۸ به من گفت: «ای انسان خاکی، دیوار را بکن.» وقتی دیوار را کندم، دروازه‌ای پدید شد.^۹ گفت: «حالا داخل شو و ببین که آن‌ها به چه کارهای زشت و قبیح دست می‌زنند.»^{۱۰} پس من داخل شدم و دیدم تصاویر هرگونه حیوانات از قبیل خزندگان و حیوانات نجس و زشت بر دیوارها نقش شده بودند و تمام بت‌های قوم اسرائیل در آنجا وجود داشتند.^{۱۱} هفتاد نفر از ریش سفیدان قوم اسرائیل با یازنیا (پسر شافان) در برابر آن‌ها ایستاده بودند. در دست هر کدام آن‌ها یک منقل آتش بود که از آن دود خوشبوئی مثل ابر برمی‌خاست.^{۱۲} خداوند به من فرمود:

«ای انسان خاکی، آیا می بینی که موسفیدان قوم اسرائیل در آن اطاق تاریک پُر از بتها چه می کنند؟ آن ها می گویند: خداوند ما را نمی بیند؛ او سرزمین ما را ترک کرده است.»^{۱۳} خداوند اضافه کرد: «بعداً گناهان بدتری از اینها را که این مردم مرتکب می شوند، می بینی.»

^{۱۴} سپس مرا به دهن دروازه شمالی عبادتگاه خداوند آورد. در آنجا زنها را دیدم که نشسته بودند و در مرگ خدای خود، تموز، گریه می کردند.^{۱۵} به من گفت: «ای انسان خاکی، ببین! اما بدتر از اینها را می بینی.»

^{۱۶} از آنجا مرا به صحن داخلی عبادتگاه خداوند آورد. در دهن دروازه عبادتگاه خداوند، بین برنده و قربانگاه، بیست و پنج مرد که پشت شان بطرف معبد و روی شان بسوی مشرق بود، ایستاده بودند و آفتاب را پرستش می کردند.^{۱۷} خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، می بینی؟ آیا لازم است که مردم یهودا مرتکب چنین کارهای زشت و قبیح شوند؟ آیا مجبور هستند که ظلم و ستم را در سراسر کشور پخش کنند و به آتش خشم من دامن بزنند؟ ببین که به چه بی شرمی به من اهانت می کنند.^{۱۸} بنابراین با خشم و غضب با آنها رفتار می کنم و با نگاه محبت به آنها نمی نگرم. بر آنها رحم نشان نمی دهم و هر قدر برای کمک فریاد و زاری کنند، نمی شنوم.»

مجازات اورشلیم

^۹ آنگاه خداوند با آواز بلند گفت: «مأمورین مجازات را

احضار کن و هر کدام سلاح خود را همراه خود بیاورد.»^۲ ناگهان شش مرد از راه دروازه شمالی عبادتگاه آمدند و هر یک سلاح خود را در دست داشت. همراه آنها مردی بود با لباس کتانی که قلم و دوات با خود داشت. آنها به داخل عبادتگاه رفتند و کنار قربانگاه برنجی ایستادند.

^۳ سپس جلال حضور خدای اسرائیل که بالای موجودات بالدار قرار داشت برخاست و به آستانه عبادتگاه آمد و به آن مردی که لباس کتانی به تن و قلم و دوات در دست داشت،^۴ فرمود: «به سراسر شهر اورشلیم برو و بر پیشانی کسانی که بخاطر اعمال زشتی که در این شهر صورت می‌گیرد، گریه و ناله می‌کنند، یک نشانی بگذار.»^۵ سپس شنیدم که به دیگران چنین فرمود: «به دنبال او به شهر بروید و کسانی را که بر پیشانی خود نشانی ندارند، بکشید و احدی را زنده نگذارید و به کسی رحم نکنید.»^۶ مردان پیر و جوان، دختران جوان، کودکان و زنان را بکشید، اما به کسانی که بر پیشانی خود علامت دارند، ضرر نرسانید. اول از عبادتگاه من شروع کنید.» پس آنها از موسفیدانی که در پیشروی عبادتگاه خدا بودند شروع به کشتار کردند.^۷ بعد به آنها فرمود: «بروید این عبادتگاه را نجس سازید و حویلی آن را با اجساد کشته‌شدگان پُر کنید.» پس آنها رفتند و مردم را در شهر کشتند.^۸ وقتی آنها برای کشتن مردم رفتند و من تنها ماندم، رو بخاک افتادم و با زاری گفتم: «ای خداوند متعال، آیا تو بر اورشلیم آنقدر قهر هستی که می‌خواهی هر کسی را که در اسرائیل باقی مانده باشد، هلاک کنی؟»^۹ خداوند فرمود: «گناه مردم اسرائیل و یهودا بی‌نهایت است. سرزمین شان از خونریزی و جنایت پُر است و در اورشلیم ظلم و ستم حکمفرماست. مردم می‌گویند: «خداوند این سرزمین

را ترک کرده است و کارهای ما را نمی بیند.»^{۱۰} بنابراین من به آنها با نظر محبت نمی نگرم و بر آنها رحم نمی کنم، بلکه همه را به سزای اعمال شان می رسانم.»

^{۱۱} آنگاه مردی که لباس کتانی پوشیده بود و قلم و دوات با خود داشت، آمد و گفت: «امر تو بجا آورده شد.»

ترک جلال خدا از عبادتگاه

۱۰ بعد دیدم که بر گنبد بالای سر موجودات بالدار، یعنی آن موجودات زنده، چیزی مانند یک تخت به رنگ یاقوت کبود ظاهر شد.^۲ خداوند به مردی که لباس کتانی بتن داشت، فرمود: «در بین چرخه که زیر فرشتگان است برو و مشت هایت را از زغال افروخته پُر کن و آن را بر شهر بیاش.» من دیدم که او رفت.^۳ هنگامی که آن مرد به داخل چرخ رفت، فرشتگان در سمت جنوب عبادتگاه خدا ایستاده بودند و ابری صحن داخلی را پُر کرد.^۴ آنگاه جلال خداوند از بالای فرشتگان برخاست و بر آستانه عبادتگاه قرار گرفت. عبادتگاه از ابر پُر شد و نور درخشنده جلال خداوند صحن آن را فرا گرفت.^۵ صدای بالهای فرشتگان که مانند آواز خداوند قادر مطلق بود، تا صحن بیرونی شنیده می شد.

^۶ وقتی خداوند به آن مردی که لباس کتانی پوشیده بود، فرمود که میان فرشتگان برود و از آتش بین چرخها مشت های خود را پُر کند، او رفت و پهلوی یکی از چرخها ایستاد.^۷ آنگاه یکی از فرشتگان دست خود را دراز کرد و از آتشی که میان آنها بود یک مشت زغال را برداشت در دستهای آن مردی که لباس کتانی بتن

داشت، گذاشت. او آتش را گرفت و بیرون رفت.

^۸ فرشتگان زیر بالهای خود دستی به شکل دست انسانها داشتند.
^{۹-۱۰} چهار چرخ را هم دیدم، در کنار هر یک از فرشتگان یک چرخ قرار داشت و چرخها همشکل و مثل زبرجد می درخشیدند و هر چرخ در بین خود چرخ دیگری داشت. ^{۱۱} این چرخها می توانستند به هر طرف حرکت کنند، بدون اینکه دور بزنند. به هر سمتی که چرخ جلوی حرکت می کرد، چرخهای دیگر بدنبالش می رفتند، بدون اینکه دور بزنند. ^{۱۲} هر یک از چرخها با پره ها و دورادورش پُر از چشم بود. ^{۱۳} شنیدم که به این چرخها «چرخ چرخنده» می گفتند.

^{۱۴} هر فرشته چهار رو داشت. روی اولی مثل روی گاو، از دومی مانند روی انسان، از سومی شبیه روی شیر و از چهارمی همچون روی عقاب بود. ^{۱۵} فرشتگان برخاستند. اینها همان موجوداتی بودند که در کنار دریای خابور دیده بودم. ^{۱۶} وقتی فرشتگان حرکت می کردند، چرخها هم به حرکت می آمدند و هنگامی که بالهای خود را می گشودند و پرواز می کردند، چرخها هم همراه آنها بلند می شدند و در کنار آنها می ماندند. ^{۱۷} هر گاهی که فرشتگان توقف می کردند، چرخها نیز از حرکت بازمی ماندند و چون برمی خاستند چرخها همراه شان بلند می شدند، زیرا روح آنها در چرخها بود.

^{۱۸} آنگاه جلال خداوند از آستانه عبادتگاه بیرون رفت و بالای سر فرشتگان قرار گرفت. ^{۱۹} سپس فرشتگان بالهای خود را گشودند و در برابر چشمان من در حالیکه چرخها در کنار شان بودند، از زمین برخاستند و در دهن دروازه شرقی عبادتگاه توقف کردند و

جلال خدای اسرائیل بالای آنها قرار گرفت. ^{۲۰} حالا این

فرشتگان را شناختم. اینها همان موجودات زنده بودند که زیر

تخت خدای اسرائیل، در کنار دریای خابور دیده بودم. ^{۲۱} هر کدام

چهار رو و چهار بال داشت و در زیر بالهای شان دستی شبیه دست

انسان بود. ^{۲۲} چهره‌های شان هم مثل چهره‌هائی بودند که در کنار

دریای خابور دیده بودم. هر کدام آنها مستقیماً حرکت می‌کرد.

محکومیت اورشلیم

۱۱ ^۱ بعد روح خدا مرا برداشت و به دروازه شرقی عبادتگاه

آورد. در آنجا بیست و پنج مرد بشمول دو نفر از رهبران قوم، یعنی

یازنیا (پسر عزور) و فلتیا (پسر بنایا) حضور داشتند.

^۲ خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، اینها کسانی هستند که

در این شهر نقشه‌های فاسد می‌کشند و مشوره‌های غلط به مردم

می‌دهند. ^۳ اینها می‌گویند: «وقت آن رسیده است که اورشلیم را

دوباره آباد کنیم، زیرا شهر ما مثل یک سپر آهنین ما را از هرگونه

خطر حفظ می‌کند.» ^۴ پس ای انسان خاکی، به آنها اخطار بده و

علیه آنها نبوت کن.»

^۵ آنگاه روح خداوند بر من فرود آمد و به من فرمود که بگویم

خداوند چنین می‌فرماید: «ای قوم اسرائیل، من می‌دانم که چه فکر

می‌کنید و از افکار ضمیرتان آگاهم. ^۶ شما در این شهر عده زیادی

را کشتید. جاده‌ها از اجساد مقتولین پر هستند. ^۷ شما می‌گوئید که

این شهر مثل یک سپر آهنین است، اما خداوند قادر مطلق

می‌فرماید که این شهر شما را از خطر حفظ نمی‌کند. شهر از

اجساد کشته‌شدگان پُر شده است و شما را هم برای کشتار می‌برند.
۸ آیا از شمشیر می‌ترسید؟ پس شمشیر را برای مجازات شما
می‌فرستم. ۹ شما را از شهر بیرون برده به دست بیگانگان تسلیم
می‌کنم و محکوم می‌سازم. ۱۰ شما را در سرزمین تان مجازات
می‌کنم و با شمشیر کشته می‌شوید. آنگاه می‌دانید که من خداوند
هستم. ۱۱ این شهر برای شما سپر آهنین نیست و نمی‌تواند شما را
از خطر حفظ کند. بلی، من شما را در سرزمین اسرائیل محکوم
می‌سازم و جزا می‌دهم. ۱۲ تا بدانید که من همان خداوند هستم که
شما از من اطاعت نکردید و احکام مرا بجا نیاوردید، بلکه طبق
قوانین اقوام اطراف تان رفتار کردید.»

۱۳ در اثنائی که من نبوت می‌کردم ناگهان فلتیا (پسر بنایا) مُرد.
آنگاه من رو بخاک افتادم با صدای بلند گریستم و گفتم: «ای
خداوند متعال، آیا بازماندگان اسرائیل را بکلی از بین می‌بری؟»

وعدۀ بازگشت از اسارت

۱۴ آنگاه خداوند به من فرمود: ۱۵ «ای انسان خاکی، خویشاوندان و
قوم تو که در اورشلیم هستند، در بارۀ هموطنانت که در حال تبعید
بسر می‌برند، می‌گویند: «آنها از خداوند دور شده‌اند، بنابراین حالا
این سرزمین به ما تعلق دارد.» ۱۶ اما تو به آنهایی که تبعید هستند،
از طرف من، خداوند متعال، بگو که هرچند آنها را در بین اقوام
و کشورهای مختلف تبعید و پراکنده کرده‌ام، ولی من تا وقتی که
در آنجاها بسر می‌برند، پناهگاه مقدس شان بوده ۱۷ آنها را از
بین مردم و کشورهای آنی که در آنها پراکنده‌اند، جمع می‌کنم و
سرزمین اسرائیل را به آنها می‌دهم. ۱۸ وقتی آنها برگردند، تمام

بتها و چیزهای نجس و مکروه را از بین می‌برند.^{۱۹} به آن‌ها قلب نو و روح تازه عطا می‌کنم. قلب سنگی را از آن‌ها می‌گیرم و بجای آن دل نرم و مطیع به آن‌ها می‌بخشم.^{۲۰} تا از احکام من پیروی کنند و فرایض مرا بجا آورند. آنگاه آن‌ها قوم من بوده و من هم خدای شان می‌باشم.^{۲۱} خداوند متعال چنین فرموده است، اما کسانی را که دل شان مایل به چیزهای نجس و بت‌های منفور است، به سزای اعمال شان می‌رسانم.»

حضور پُر جلال خدا اورشلیم را ترک می‌گوید

^{۲۲} بعد فرشتگانی که چرخها در پهلوئی شان بودند، بالهای خود را گشودند. جلال خداوند هم بالای سر شان قرار داشت.^{۲۳} بعد جلال خداوند از میان شهر برخاست و بر کوهی که در قسمت شرقی شهر بود توقف کرد.^{۲۴} روح خدا مرا در رؤیا برداشت و دوباره پیش تبعیدشدگان در بابل برد. در همین جا رؤیای من به پایان رسید.^{۲۵} در آنجا آنچه را که خداوند به من نشان داده بود برای آن‌ها بیان کردم.

سرکشی و نافرمانی مردم

۱۲ خداوند به من فرمود:^۲ «ای انسان خاکی، تو در بین یک قوم سرکش زندگی می‌کنی. آن‌ها چشم دارند، ولی نمی‌بینند. گوش دارند، اما نمی‌شنوند،^۳ زیرا اینها مردم متمرّد هستند. پس ای انسان خاکی، برای خود لوازم سفر را آماده کن و در روز، پیش از تاریکی مثل کسی که به تبعید می‌رود، در برابر چشمان آن‌ها از اینجا برو. شاید این مردم سرکش بدانند که تو چرا این کار را

می‌کنی. ^{۴-۵} بار سفرت را در روز ببند و از خانه بیرون ببر تا مردم ببینند و هنگام شب در حضور آن‌ها دیوار را سوراخ کن و با بارت از راه آن بیرون برو و مانند کسی که به تبعید برده می‌شود، آماده سفر شو. ^۶ در برابر انظار آن‌ها بارت را بر دوش بردار و آن را در تاریکی حمل کن. رویت را بپوشان تا نبینی که کجا می‌روی. این کار تو اخطاری برای قوم اسرائیل است.»

^۷ آنچه را که خداوند به من فرموده بود، اجرا کردم. بار خود را در روز، مثل تبعیدشدگان بیرون بردم. هنگام شب با دستان خود دیوار را سوراخ کردم و در پیش چشمان مردم بار خود را بر دوش گرفته در تاریکی بیرون رفتم.

^۸ صبح روز بعد خداوند به من فرمود: ^۹ «ای انسان خاکی، وقتی این قوم متمرّد اسرائیل از تو بپرسند: این چه کار است که تو می‌کنی؟ ^{۱۰} به آن‌ها بگو که این پیغامی است از جانب خداوند متعال به فرمانروا و تمام مردمی که در اورشلیم هستند. ^{۱۱} بگو که کار تو مثال آن چیزهایی است که به زودی بوقوع می‌پیوندد و آن‌ها تبعید می‌شوند و به اسارت می‌روند. ^{۱۲} حکمران آنجا هم شب‌هنگام بار خود را بر دوش گرفته دیوار را سوراخ می‌کند و از راه آن بیرون می‌رود. چشمان خود را می‌پوشاند تا نفهمد که به کجا می‌رود. ^{۱۳} اما من تور خود را بالای ش می‌اندازم و گرفتارش می‌کنم. بعد او را به بابل، در سرزمین کلدانیان می‌برم و او در آن کشور می‌میرد، بدون اینکه آنجا را ببیند. ^{۱۴} همه اطرافیان، دستیاران و سپاه او را پراکنده می‌سازم و شمشیر را به تعقیب شان می‌فرستم. ^{۱۵} وقتی آن‌ها را در کشورهای مختلف جهان پراکنده کنم، آنگاه می‌دانند که من خداوند هستم. ^{۱۶} ولی عده‌ای را نجات

می‌دهم و نمی‌گذارم که با شمشیر و در اثر مرض و قحطی بمیرند، تا پیش مردم کشورهای که به آنجا تبعید می‌شوند به اعمال زشت و قبیح خود اقرار کنند و بدانند که من خداوند هستم.»

روز داوری به تعویق نمی‌افتد

^{۱۷} سپس کلام خداوند بر من نازل شد: ^{۱۸} «ای انسان خاکی، نانت را با لرز بخور و آبت را با ترس بنوش ^{۱۹} و از جانب من، خداوند متعال، به اهالی اورشلیم که هنوز هم در سرزمین اسرائیل زندگی می‌کنند بگو که آن سرزمین بخاطر شرارت ساکنین آنجا از همه چیز خالی می‌شود و مردم با ترس و اضطراب آب و نان خود را می‌خورند. ^{۲۰} شهرهای آباد خراب می‌شوند و سرزمین شان متروک می‌گردد و آن وقت می‌دانند که من خداوند هستم.»

انجام قطعی کلام خدا

^{۲۱} خداوند همچنین فرمود: ^{۲۲} «ای انسان خاکی، این چه ضرب‌المثلی است که ورد زبان مردم اسرائیل است که می‌گویند: «روزها می‌گذرند و پیشگویی‌ها عملی نمی‌شوند؟» ^{۲۳} به آن‌ها بگو که من خداوند متعال این ضرب‌المثل را باطل می‌سازم و مردم دیگر آن را بر زبان نمی‌آورند و وقت آن رسیده است که باید تمام پیشگویی‌ها عملی شوند. ^{۲۴} از این ببعد هیچ رؤیای دروغ و پیشگویی گمراه‌کننده در بین مردم اسرائیل وجود نمی‌داشته باشد، ^{۲۵} زیرا من، خداوند متعال، سخن می‌گویم و هرچه بگویم، بدون تأخیر آن را عملی می‌سازم و در دوران حیات شما ای قوم سرکش، همه سخنان خود را جامهٔ عمل می‌پوشانم.» خداوند متعال فرموده است.

^{۲۶} سپس کلام خداوند بر من نازل شد: ^{۲۷} «ای انسان خاکی، قوم اسرائیل می‌گویند که رؤیایها و پیشگویی‌های تو در آینده خیلی دور عملی می‌شوند. ^{۲۸} پس تو به آنها بگو که خداوند متعال چنین می‌فرماید: بعد از این هر چه بگویم آن را بدون تأخیر اجرا می‌کنم و کارهای من به تعویق نمی‌افتد.» خداوند متعال فرموده است.

کلام خدا بر ضد انبیای دروغین

۱۳ ^۱ کلام خداوند بر من نازل شد: ^۲ «ای انسان خاکی، انبیای اسرائیل را سرزنش کن، زیرا از دل خود پیشگویی می‌کنند و بگو که به کلام من گوش بدهند.»

^۳ خداوند متعال گفت: «وای بر انبیای نادان که افکار و خیالات خود را بر مردم تحمیل می‌کنند و رؤیائی را که ندیده‌اند بیان می‌نمایند. ^۴ ای قوم اسرائیل، انبیای شما مانند شغالانی هستند که در خرابه‌ها زندگی می‌کنند. ^۵ آنها هرگز دست به ترمیم دیوارهای شهر نزده‌اند تا شما بتوانید در روزی که خداوند مقرر کرده است در مقابل دشمن مقاومت کنید. ^۶ رؤیاهای شان غلط و پیشگویی‌های شان دروغ است و ادعا می‌کنند که از جانب من می‌باشند. در حالیکه من آنها را نفرستاده‌ام، اما آنها انتظار دارند که پیشگویی‌های شان به حقیقت برسند. ^۷ من به آنها می‌گویم: رؤیاهای شما غلط و پیشگویی‌های تان دروغ است، اما باز هم می‌گویند که از زبان من حرف می‌زنند، در حالیکه من هرگز با آنها سخن نگفته‌ام.»

^۸ بنابراین خداوند متعال می‌فرماید: «بخاطری که سخنان دروغ

می‌زنید و رؤیاهای غلط را برای مردم بیان می‌کنید، من برضد شما هستم.^۹ من شما را بخاطری که رؤیاهای ساخته و پرداخته خود را و پیشگویی‌های گمراه‌کننده را اعلام می‌کنید، جزا می‌دهم. شما را از بین قوم برگزیده خود طرد می‌کنم و نام‌تان در دفتر خاندان اسرائیل ثبت نمی‌شود. هیچکدام شما به سرزمین اسرائیل وارد نمی‌گردد تا بدانید که من خداوند متعال هستم.

^{۱۰} این اشخاص، قوم برگزیده مرا گمراه ساخته می‌گویند که امن و امان است، در حالیکه چنین نیست. وقتی قوم برگزیده من دیوار سست بنیادی را می‌سازند، این انبیای دروغگو می‌آیند بعنوان تشویق دیوار را رنگمالی می‌کنند.^{۱۱} پس به این رنگمالها بگو که آن دیوار فرومی‌ریزد. باران سیل‌آسا و ژاله سخت و طوفان مهیب می‌آیند و آن را خراب می‌کنند.^{۱۲} وقتی دیوار فروریزد، مردم می‌گویند که رنگمالی دیوار فایده‌ای نکرد و آن را استوار ساخت.»

^{۱۳} بنابراین خداوند متعال می‌فرماید: «با طوفان مهیب و باران سیل‌آسا و ژاله سخت خشم و غضب خود آن دیوار را ویران می‌کنم.^{۱۴} دیوار رنگ شده آن‌ها با خاک یکسان و از تهداب‌کنده می‌شود و بر سرشان افتاده همه را هلاک می‌سازد.^{۱۵} دیوار و رنگمالان هر دو به غضب من گرفتار می‌شوند و آنوقت می‌گویم که نه دیوار ماند و نه رنگمالان.^{۱۶} زیرا اینها همان انبیای دروغگوئی هستند که می‌گفتند در اورشلیم صلح و امنیت برقرار می‌شود، در حالیکه آنطور نبود.» خداوند متعال فرموده است.

کلام خدا بر ضد انبیای زن دروغین

^{۱۷} خداوند متعال فرمود: «حالا ای انسان خاکی، آن زنانی را که از دل خود پیشگویی می‌کنند سرزنش کن ^{۱۸} و از جانب من، خداوند متعال به آن‌ها بگو: وای بر شما زنان که به بازوهای مردم تعویذ می‌بندید و چادر و دستار جادو را بر سرشان می‌کنید تا آن‌ها را تحت اختیار خود بیاورید. آیا می‌خواهید که زندگی قوم برگزیده مرا فدای مفاد شخصی خود کنید؟ ^{۱۹} شما نام مرا بخاطر یک مشت جو و یک تکه نان، نزد قوم برگزیده من بی‌حرمت ساختید. کسانی را که باید زنده بمانند، به کشتن می‌دهید و آنهایی را که سزاوار مرگ هستند، نمی‌کشید. شما همیشه به قوم برگزیده من دروغ می‌گوئید و آن‌ها هم باور می‌کنند.»

^{۲۰} خداوند متعال چنین می‌فرماید: «بنابراین من برضد تعویذ و جادوی شما هستم که به آن وسیله می‌خواهید اختیار زندگی مردم را در دست خود داشته باشید. من آن را از بازوی تان قطع می‌کنم و زندگی آن کسانی را که مانند پرنده‌ای شکار کرده‌اید، آزاد می‌سازم. ^{۲۱} چادر و دستار جادوی شما را پاره می‌کنم و قوم برگزیده خود را از چنگ شما نجات می‌دهم و دیگر نمی‌توانید آن‌ها را بدام خود بیندازید و بدانید که من خداوند هستم. ^{۲۲} شما مردم راستکار را برخلاف میل من دلسرد و نا امید ساختید و برعکس اشخاص بدکار را زیادتر تشویق کردید که از کارهای زشت خود دست نکشند و به زندگی گناه‌آلود خود ادامه بدهند. ^{۲۳} بنابراین از این پس دیگر رؤیاهای باطل را نمی‌بینید و پیشگویی‌های غلط نمی‌کنید. قوم برگزیده خود را از دست شما نجات می‌بخشم و آنگاه می‌دانید که من خداوند هستم.»

۱۴^۱ یک عده از بزرگان اسرائیل پیش من آمدند تا درباره آن‌ها از خداوند هدایت بطلبم.^۲ در همان وقت کلام خداوند بر من نازل شد که فرمود: «ای انسان خاکی، این اشخاص به بتها دل داده‌اند و بت پرستی آن‌ها را براه گناه برده است، پس چرا از من طلب هدایت می‌کنند؟^۴ از جانب من، خداوند متعال، به آن‌ها بگو: هر اسرائیلی که پیرو بتها باشد و براه خطا برود و آنگاه پیش یک نبی برای راهنمایی بیاید، من، خداوند، خودم به آن‌ها جواب می‌دهم، جوابی که موافق تعداد بتهای شان باشد.^۵ بت پرستی قوم برگزیده مرا گمراه و از من دور ساخته است، اما من می‌خواهم، با جوابی که می‌دهم آن‌ها را دوباره بسوی خود بازگردانم.

۶ پس به قوم اسرائیل بگو که خداوند متعال می‌فرماید: توبه کنید، از بت پرستی دست بکشید و از گناه و کارهای زشت روبرگردانید،^۷ زیرا هر اسرائیلی و هر بیگانه‌ای که در سرزمین اسرائیل زندگی می‌کند، اگر خود را از من جدا کند و پیرو بتها گردد و گناه ورزد و بازهم برای راهنمایی و هدایت پیش یک نبی بیاید، من که خداوند هستم، شخصاً به او جواب می‌دهم.^۸ من با نظر خشم به او می‌نگرم تا دیگران وحشت کنند و عبرت بگیرند و ریشه‌اش را از بین قوم برگزیده خود قطع می‌کنم. آنگاه می‌دانید که من خداوند هستم.

۹ اگر یک نبی فریب بخورد و جواب غلط بدهد، بخاطر آنست که من آن نبی را گمراه ساخته‌ام. او را از بین قوم برگزیده خود ریشه کن می‌سازم و جزا می‌دهم.^{۱۰} و هر دوی آن‌ها را، یعنی هم نبی و

هم آن کسی را که برای راهنمایی می آید، مجازات می کنم،^{۱۱} تا قوم اسرائیل دیگر خود را از من دور نکنند و با گناه و کارهای زشت آلوده نشوند. آنگاه آن ها قوم برگزیده من بوده و من خدای شان می باشم.» خداوند متعال فرموده است.

حکم و داوری خداوند قطعی است

^{۱۲} کلام خداوند بر من نازل شد: ^{۱۳} «ای انسان خاکی، اگر سرزمینی در برابر من گناه کند و بی ایمان شود، با دست خود قدرت آن را در هم می شکنم و قحطی را می فرستم تا آن را از انسان و حیوان خالی سازد. ^{۱۴} اگر نوح و دانیال و ایوب هم با آن ها باشند، آن سه نفر بخاطر راستکاری خود می توانند فقط جانهای خود را نجات بدهند. خداوند متعال فرموده است.

^{۱۵} اگر حیوانات وحشی را بفرستم که آن سرزمین را پایمال سازند و ویران کنند و مردم از ترس حیوانات وحشی از آن عبور نکنند، ^{۱۶} و اگر آن سه مرد هم در آنجا زندگی کنند، آنچنان که من خداوند متعال، خدای زنده هستم، به حیات خود قسم می خورم که آن ها نمی توانند حتی جانهای فرزندان خود را هم حفظ کنند. تنها آن ها زنده می مانند و آن سرزمین غیر مسکون می گردد. ^{۱۷} اگر شمشیر دشمن را در آن کشور بفرستم تا آنجا را از انسان و حیوان پاک سازد، ^{۱۸} هرچند آن سه مرد در آنجا باشند، آنچنان که من خداوند متعال، خدای زنده هستم، به حیات خود قسم می خورم که آن ها قادر نمی باشند حتی فرزندان خود را هم از مرگ نجات بدهند. آن ها می توانند فقط جانهای خود را حفظ کنند. ^{۱۹} یا اگر مردم کشوری را به مرض وبا گرفتار کنم و در اثر خشم خود انسان و

حیوان را از بین ببرم،^{۲۰} اگرچه نوح و دانیال و ایوب هم در بین مردم باشند، آنچنان که من خداوند متعال، خدای زنده هستم، بذات خودم قسم که آن سه نفر، بغیر از جانهای خود شان، حتی نمی‌توانند فرزندان خود را هم از مردن رهائی بخشند.»

^{۲۱} خداوند متعال چنین می‌فرماید: «پس اگر من این چهار بلای مهلک، یعنی جنگ، قحطی، حیوانات وحشی و مرض را بر اورشلیم بفرستم که انسان و حیوان را از بین ببرند، چه خواهد شد؟^{۲۲} اگر عده‌ای هم باقی بمانند و فرزندان خود را نیز نجات بدهند، وقتی پیش شما بیایند به آن‌ها خوب نگاه کنید و ببینید که چقدر شریر هستند و آنوقت تصدیق می‌کنید که من آن بلاها را ناحق بر سر اورشلیم نیاوردم،^{۲۳} و وقتی که کردار و رفتار آن‌ها را بچشم سر ببینید، می‌دانید که من دلیل معقولی برای مجازات آن‌ها داشتم.» خداوند متعال فرموده است.

مَثَل تَاک

۱۵ ^۱ کلام خداوند بر من نازل شد: ^۲ «ای انسان خاکی، تاک از سایر درختان چه مزیت دارد و در مقایسه با درختان جنگل به چه کار می‌آید؟^۳ آیا از چوب آن چیزی ساخته می‌شود؟ آیا می‌توان از آن میخی برای آویختن چیزی ساخت؟^۴ بلی، از آن می‌توان تنها مثل هیزم برای افروختن آتش کار گرفت. وقتی هر دو سرش بسوزد و مابینش نیم سوخته بماند، دیگر به چه درد می‌خورد؟^۵ در حالیکه پیش از سوختنش فایده‌ای نداشت، پس در وقتی که بسوزد و نیم سوخته بماند چه فایده دارد؟»

۶ خداوند متعال می فرماید: «مثل چوب تاک که آن را از بین درختان جنگل برای هیزم تعیین کرده‌ام، اهالی اورشلیم را هم برای مجازات انتخاب نموده‌ام. ۷ آن‌ها حتماً جزا می‌بینند. اگر از یک آتش نجات یابند، آتش دیگری آن‌ها را می‌سوزاند. آنگاه می‌دانید که من خداوند هستم. ۸ چون آن‌ها به من وفادار نبودند، بنابراین سرزمین شان را ویران می‌کنم.» خداوند متعال فرموده است.

بی وفائی اورشلیم

۱۶ ۱ کلام خداوند بر من نازل شد: ۲ «ای انسان خاکی، اورشلیم را از اعمال بدش آگاه ساز ۳ و بگو خداوند متعال چنین می‌فرماید: اصل و تولد تو از سرزمین کنعان است. پدر تو اموری و مادرت حتی بود. ۴ اما در روزی که متولد شدی نفت را نبریدند، غسلت ندادند، پاکت نساختند و در قنداق نیچاندند. ۵ کسی با نظر شفقت به تو نگاه نکرد و محبت نشان نداد، بلکه از همان روز تولد کسی به تو اهمیتی قایل نشد و ترا به بیابان انداختند.

۶ در همان حال من از کنار تو گذشتم و ترا غرقه بخون دیدم. در حالیکه در خونت غوطه می‌خوردی، ۷ به تو گفتم که زنده بمان و مثل نباتات صحرا نمو کن. تو رشد کردی و قد برافراستی و یک زن کامل شدی؛ پستانهایت برجسته و موهایت بلند شد، اما برهنه بودی.

۸ پس از مدتی دوباره از کنارت عبور کردم و دیدم که برای ازدواج آماده بودی. با ردایم تن برهنه‌ات را پوشاندم و با تو پیمان ازدواج

بستم و تو از آن من شدی.» خداوند متعال چنین فرموده است.

^۹ «بعد غسلت دادم، بدنت را از خون پاک نموده و با روغن زیتون چرب کردم. ^{۱۰} با لباس خامکدوزی ملبست ساختم و بوتھائی از چرم اعلیٰ به پایت نمودم. ترا با پارچهٔ نفیس کتانی آراسته و با ابریشم پوشانیدم. ^{۱۱} ترا با زیور آراستم، دستبند بر دست کردم و طوق بگردنت انداختم. ^{۱۲} بینی‌ات را با حلقه، گوش‌ات را با گوشواره و سرت را با تاج زیبائی زینت دادم. ^{۱۳} با زیورات طلا و نقره ترا آراستم و لباسی از پارچهٔ نفیس کتانی به تنت کردم. آرد ترمیده و روغن اعلیٰ و عسل خوراکت بود. در زیبائی بحد کمال رسیدی و همچون ملکه شدی. ^{۱۴} شهرت و آوازهٔ جمالت در همه کشورها پخش شد، زیرا من زیبائیت را بدرجهٔ کمال رسانیده بودم.» خداوند متعال چنین می‌فرماید.

^{۱۵} «اما تو با استفاده از زیبائی و شهرتت با هر کسی که پیش آمد همبستر شدی. ^{۱۶} با آن لباسهای زیبایت بتخانه‌ها را تزئین کردی و خود را مثل یک فاحشه در اختیار هر کسی گذاشتی. تو کاری کردی که هیچ کسی نکرده بود و نخواهد کرد. ^{۱۷} تو همچنین زیورات طلا و نقره را که من به تو داده بودم، گرفتی و از آنها مجسمهٔ مردها را ساختی و با آنها زنا کردی. ^{۱۸} با لباسهای خامکدوزی‌ات آنها را پوشاندی و روغن و عطر مرا به بتها تقدیم کردی. ^{۱۹} همچنین آرد و روغن و عسل اعلیٰ و مرغوب را که برای خوراک به تو داده بودم، برای خوشنودی آنها هدیه کردی.» خداوند متعال چنین می‌فرماید.

^{۲۰} «فرزندانی را که برای من دنیا آورده بودی، برای بتها قربانی نمودی. آیا زنا کاری‌ات کافی نبود ^{۲۱} که فرزندان مرا کشتی و

بعنوان قربانی به بتها تقدیم کردی؟^{۲۲} در تمام مدتی که مصروف زناکاری بودی، یکبار هم دوران گذشته‌ات را که لُج و برهنه افتاده بودی و در خونت می‌غلطیدی، بیاد نیاوردی.»

زندگی هرزگی اورشلیم

^{۲۳} خداوند متعال می‌فرماید: «وای بر تو! وای بر تو! بعد از اینهمه کارهای زشت،^{۲۴} در هر گوشه و کنار، بتخانه‌ها را ساختی و زنا کردی.^{۲۵} زیبایی‌ات را آلوده کردی و خود در اختیار هر رهگذری قرار دادی و فاسدتر شدی.^{۲۶} با مصریها، همسایه شهوترانت، همبستر شدی و با زناکاری‌ات خشم مرا برانگیختی.^{۲۷} بنابراین ترا مجازات می‌کنم، از برکات خود محروم می‌سازم و ترا به دست فلسطینی‌ها که دشمن تو هستند و از کردار شرم‌آورت متنفر هستند، تسلیم می‌کنم.^{۲۸} چون دیگران نتوانستند ترا سیر سازند، با آشوریان هم زنا کردی، اما باز هم سیر نشدی.^{۲۹} برای زنا بسوی کلدانیان، کشور تاجران، رو آوردی و خود را فاسدتر ساختی، ولی با اینهم قانع نشدی.»

^{۳۰} خداوند متعال چنین می‌فرماید: «چقدر سست اراده هستی. تو مانند یک فاحشه بی‌شرم رفتار کردی.^{۳۱} بر سر هر راه بتخانه و در هر کوچه و بازار فاحشه‌خانه آباد کردی، اما تو مثل فاحشه‌های دیگر بخاطر پول این کار را نمی‌کنی.^{۳۲} تو یک زن زناکار هستی که بجای شوهرت مردان بیگانه را به آغوش می‌پذیری.^{۳۳} فاحشه‌های دیگر از مردم پول و هدیه می‌گیرند، ولی تو به عاشقانت تحفه و رشوت می‌دهی که از هر جا بیایند و با تو همبستر شوند.^{۳۴} بلی، تو در زناکاری از زنهای دیگر فرق داری،

زیرا مردان برای عشق‌بازی پیش تو نمی‌آیند، بلکه تو به آن‌ها پول می‌دهی که با تو زنا کنند.»

داوری خداوند در اورشلیم

^{۳۵} «پس ای اورشلیم، به کلام من، خداوند متعال، گوش بده.

^{۳۶} چون تو خود را برهنه کرده در اختیار عاشقانت گذاشتی، بتها را

پرستش کردی و فرزندان را برای آن‌ها قربانی نمودی، ^{۳۷} بنابراین

همه عاشقانت را که از وجودشان لذت می‌بردی و آنهایی را که

معشوق تو بودند با کسانی که از آن‌ها نفرت داشتی، بدور تو جمع

می‌کنم و ترا در برابر آن‌ها برهنه می‌سازم تا تن عریان ترا تماشا

کنند. ^{۳۸} من ترا بعنوان یک زن زناکار و قاتل محاکمه می‌کنم و

انتقام خون کسانی را که ریخته‌ای با خشم و غضب از تو می‌گیرم.

^{۳۹} ترا به دست عاشقانت تسلیم می‌کنم. آن‌ها بتخانه‌هایت را ویران

می‌کنند، لباس و زیورات را از تو می‌گیرند و ترا برهنه و بی‌چیز

رها می‌کنند. ^{۴۰} مردم را علیه تو می‌شورانند تا ترا سنگسار و با

شمشیر پارچه پارچه کنند. ^{۴۱} آن‌ها خانه‌هایت را می‌سوزانند و

خودت را در حضور زنان دیگر محاکمه و مجازات می‌نمایند. من

ترا از زناکاری بازمی‌دارم و نمی‌گذارم که دیگر به عاشقانت پول و

هدیه بدهی. ^{۴۲} آنگاه قهر و غضب من فرومی‌نشیند و آرام می‌گیرم

و دیگر بر تو خشمگین نمی‌باشم. ^{۴۳} چون تو دوران جوانی‌ات را

بیاد نیاوردی و با این کارهایت مرا خشمناک ساختی و به

زناکاریت افزودی، از این جهت ترا به سزای اعمالت می‌رسانم.»

خداوند متعال فرموده است.

دختر مثل مادر

^{۴۴} خداوند می‌فرماید: «مردم این مثل را دربارهٔ تو می‌گویند:

«طوری که مادرش هست دخترش هم باید باشد.»^{۴۵} تو دختر

مادری هستی که از شوهر و فرزندان خود نفرت داشت. تو

همچنین مانند خواهرانت هستی که از شوهر و فرزندان خود متنفر

بودند. مادرت حتی و پدرت اموری بود.^{۴۶} خواهر بزرگ تو سامره

است که با دختران خود در شمال تو سکونت دارد و خواهر

کوچکت سدوم است که با دختران خود در جنوب زندگی می‌کند.

^{۴۷} تو نه تنها از آن‌ها و کارهای زشت شان تقلید و پیروی کردی،

بلکه در مدت کوتاهی فاسدتر از آن‌ها شدی^{۴۸} و آنچنان که من

خداوند متعال، خدای زنده هستم، به حیات خودم سوگند که

خواهرت سدوم و دخترانش مثل تو به چنین کارهای زشت دست

زده‌اند.^{۴۹} گناه سدوم و دخترانش این بود که چون همه چیز را به

فراوانی داشتند و در رفاه و آسایش زندگی می‌کردند، مغرور شده

بودند و به بینوایان و نیازمندان کمک نمی‌کردند.^{۵۰} آن‌ها از روی

غرور در حضور من مرتکب اعمال زشتی شدند، بنابراین طوری که

دیدی آن‌ها را از بین بردم.^{۵۱} اما سامره حتی نیم گناهان ترا

مرتکب نشده است، کارهای زشت و گناهان تو بمراتب زیادتر از

خواهرانت بوده است و آن‌ها در مقایسه با تو بیگناه شمرده

می‌شوند.^{۵۲} حالا باید سرافکندگی را متحمل شوی، زیرا تو باعث

شدی که خواهرانت کمتر از تو جزا ببینند، و بخاطری که گناهان

تو بیشتر از آن‌ها بود، آن‌ها وضع بهتری نسبت به تو می‌داشته

باشند. پس شرمندگی را باید قبول کنی، چون بخاطریکه خودت

شخص بدی بودی، خواهرانت پاک و بیگناه بنظر می‌رسند.»

برگردانیدن سدوم و سامره

۵۳ «اما من رفاه و سعادت سدوم و سامره و دختران شان و همچنین از ترا دوباره اعاده می‌کنم. ۵۴ تو بخاطر کارهایی که کرده‌ای باید خجالت بکشی و از اینکه آن‌ها وضع بهتری خواهند داشت باید بشرمی. ۵۵ بلی، خواهرانت، سدوم و سامره و دختران شان و همچنین تو با دخترانت بحال سابق خود برمی‌گردید. ۵۶ پیش از آنکه گناهان و کارهای زشت آشکار و برملا گردد، با غرور و تکبر سدوم را مسخره می‌کردی، ۵۷ اما حالا تو مایهٔ تمسخر ادوم و فلسطینی‌ها و دختران شان و همسایگان شده‌ای و همگی از تو نفرت دارند. ۵۸ پس تو باید به سزای اعمال بد و گناهانت بررسی.» خداوند متعال چنین فرموده است.

پیمان جاودانی

۵۹ خداوند می‌فرماید: «من مطابق اعمال و کردارت با تو رفتار می‌کنم، زیرا تو سوگندت را فراموش کردی و پیمانت را شکستی. ۶۰ اما من پیمانی را که در دوران جوانی‌ات با تو بسته بودم، از یاد نمی‌برم و حالا با تو یک پیمان ابدی می‌بندم. ۶۱ آنگاه کارهای بد سابقت را بیاد می‌آوری و وقتی که خواهران بزرگ و کوچکت را به تو بازگردانم، خجالت می‌کشی. آن‌ها را بعنوان دختر به تو می‌دهم، گرچه آن‌ها در این پیمان شامل نیستند. ۶۲ پیمان خود را با تو تجدید می‌کنم و آن وقت می‌دانی که من خداوند هستم. ۶۳ من همه خطاهایت را می‌بخشم، اما تو باید از بیاد آوردن آن‌ها خجالت بکشی و دیگر دهانت را باز نکنی.» خداوند متعال چنین فرموده است.

مَثَل عَقَاب و تَاک اَنگور

۱۷^۱ این پیام از جانب خداوند به من رسید: ^۲ «ای انسان خاکی، این معما و مَثَل را برای قوم اسرائیل بیان کن و به آن‌ها بگو ^{۳-۴} خداوند متعال چنین می‌فرماید: عقابی با بالهای پهن و نیرومند و شهرهای دراز و رنگارنگ به لبنان آمد و نوک بلندترین شاخهٔ یک درخت سرو را با منقار خود کند و به سرزمین تجارت و شهر سوداگران برد. ^۵ بعد تخمی را از سرزمین شما گرفت و آن را در زمین حاصلخیزی، در کنار یک جوی آب کاشت تا مثل درخت بید بزودی نمو کند. ^۶ آن نهال نمو کرد و به یک تاک کوتاه و پهن تبدیل شد. شاخه‌هایش به بالا، بسوی عقاب نمو کردند و در عمق زمین ریشه دوانید. آن تاک، شاخه‌ها و برگهای زیاد تولید کرد.

^۷ بعد یک عقاب دیگر با بالهای پهن و قوی و پرهای زیاد پیدا شد. تاک انگور وقتی او را دید، ریشه‌ها و شاخه‌های خود را بسوی او مایل ساخت تا عقاب او را سیراب سازد. ^۸ گرچه آن تاک در یک زمین حاصلخیز کاشته شده بود، آب فراوان برایش می‌رسید تا دارای شاخ و برگ زیاد شود، میوه بار آورد و یک تاک زیبا گردد.

^۹ پس من، خداوند متعال، می‌پرسم: آیا فکر می‌کنید که این تاک نمو می‌کند؟ آیا آن عقاب اولی او را ریشه‌کن نمی‌سازد و میوه‌هایش را نمی‌چیند تا با شاخه‌های تازه‌اش خشک شود؟ برای ریشه‌کن ساختن آن احتیاج به نیرو و سپاه بزرگ نمی‌باشد. ^{۱۰} بلی، این تاک در یک زمین خوب کاشته شده است، اما آیا به نموی

خود ادامه داده می‌تواند؟ هنگامی که بادِ گرمِ شرقی بر او بوزد، در همان زمین خوب و سیراب بکلی پژمرده و خشک می‌شود.»

شرح مثل

^{۱۱} آنگاه کلام خداوند بر من نازل شده، فرمود: ^{۱۲} «حالا از این قوم سرکش بپرس که آیا معنی این مثل را می‌دانند؟ به آن‌ها بگو که عقاب اولی پادشاه بابل است که به اورشلیم آمد و پادشاهان و بزرگان آن را با خود به بابل برد. ^{۱۳} او با یکی از شهزادگان پیمانی بست و از او قول گرفت که به پادشاه بابل وفادار بماند. او همچنین اشخاص مهم قوم را بعنوان گروگان پیش خود نگاهداشت ^{۱۴} تا مردم ضعیف شده شورش نکنند و پیمان خود را نشکنند. ^{۱۵} با اینهم پادشاه یهودا دست بشورش زد و سفرای خود را پیش پادشاه مصر فرستاد تا اسبها و سپاه بزرگی برایش بفرستد. اما آیا او در این کار خود موفق می‌شود؟ آیا با شکستن عهد و پیمان می‌تواند خود را از مسئولیت برهاند؟»

^{۱۶} خداوند متعال چنین می‌فرماید: «آنچنان که من خدای زنده هستم، به حیات خودم سوگند که پادشاه یهودا در بابل می‌میرد، زیرا قول خود را زیر پا گذاشت و مطابق پیمانی که با پادشاه بابل بسته بود، عمل نکرد. ^{۱۷} وقتی پادشاه بابل برای کشتن مردم یهودا بیایند و سنگر بگیرند و استحکامات نظامی بنا کنند، پادشاه مصر و لشکر بزرگ او نمی‌توانند با او کمک کنند، ^{۱۸} زیرا که او به قول خود وفا نکرد و پیمانی را که بسته بود شکست، لهذا راه نجات برایش میسر نیست.»

^{۱۹} خداوند متعال چنین می‌فرماید: «آنچنان که من خدای زنده

هستم، بذات خودم سوگند که او را جزا می‌دهم، زیرا سوگندی را که در حضور من خورده بود ناچیز شمرد و پیمان مرا شکست.^{۲۰} من دام خود را برایش می‌گستریم و در کمند خود گرفتارش می‌کنم. او را به بابل می‌برم و در آنجا بخاطر خیانتش جزا می‌دهم.^{۲۱} بهترین عساکر او در جنگ بقتل می‌رسند و کسانی که زنده بمانند، به هر طرف پراکنده می‌شوند، و بدانید که من، خداوند این سخنان را گفته‌ام.»

وعدۀ امید از طرف خداوند

^{۲۲} خداوند متعال چنین می‌فرماید: «من نازکترین شاخچه‌ای را از نوک بلندترین درخت سرو گرفته و بر قلۀ مرتفع‌ترین کوه اسرائیل می‌نشانم،^{۲۳} تا نمو کرده شاخه‌ها بار بیاورد و ثمر بدهد و یک درخت سرو زیبا شود. هر نوع پرنده بر شاخه‌های آن آشیانه بسازند و در سایه آن پناه ببرند.^{۲۴} آنگاه تمام درختان زمین می‌دانند که من خداوند هستم. درخت بلند را قطع می‌کنم و درخت کوچک را رشد می‌دهم و بلند می‌سازم. درخت سبز را خشک می‌کنم و درخت خشک را سبز و بارور می‌سازم. من، خداوند، این را گفته‌ام و انجام می‌دهم.»

ثمره عدالت و ثمره گناه

۱۸ ^۱ کلام خداوند بر من نازل شد و چنین فرمود: ^۲ «چرا مردم اسرائیل این ضرب‌المثل را همیشه تکرار می‌کنند و می‌گویند: پدران غوره انگور را خوردند و دندان فرزندان کند شد.»

^۳ خداوند متعال می فرماید: «آنچنان که من خدای زنده هستم،

بحیات خودم سوگند که بعد از این، در اسرائیل کسی این ضرب المثل را بر زبان نمی آورد. ^۴ زندگی هر کسی به دست من است، چه از والدین و چه از فرزندان. فقط همان کسی که گناه می کند، می میرد.

^۵ کسیکه خوب و درستکار باشد و کارهای نیک بکند، ^۶ بالای کوهها برای پرستش بت‌های قوم اسرائیل نرود، از گوشت حیوانی که برای بتها قربانی شده است نخورد، با زنی که عادت ماهانه داشته باشد، همبستر نشود، ^۷ از ظلم و ستم دست بکشد، قرض خود را ادا نماید، دست به سرقت و دزدی نزند، گرسنگان را سیر کند، تن برهنگان را بپوشاند، ^۸ به مردم برای سود گرفتن قرض نمی دهد، از گناه دست می کشد، دعوای او را از روی عدالت و انصاف فیصله می کند، ^۹ از احکام من پیروی نماید، فرایض مرا بجا آورد و با وفاداری رفتار کند، چنین شخصی راستکار است و زنده می ماند.»
خداوند متعال چنین فرموده است.

^{۱۰} «اما اگر مردی پسری ظالم و خونریز داشته باشد ^{۱۱} و دست به کارهایی بزند که پدرش هرگز دست نزده است، گوشت حیوانی را که برای بتها قربانی شده باشد، بخورد، زن همسایه را بی عصمت سازد، ^{۱۲-۱۳} به مردم فقیر و محتاج ستم کند، مرتکب دزدی شود، قرض خود را ادا نکند، بتها را بپرستد و سودخور باشد، آیا چنین شخصی زنده می ماند؟ به هیچ صورت! چون او به اینهمه کارهای زشت دست زده است، حتماً می میرد و خونسش بگردن خودش می باشد.

^{۱۴} اما هرگاه این شخص دومی پسری داشته باشد و کارهای پدر

خود را ببیند، ولی از اعمال او پیروی نکند،^{۱۵} از گوشت حیوانی که برای بتها قربانی شده باشد نخورد و بتهای قوم اسرائیل را نپرستد، زن همسایه را بی عفت نسازد،^{۱۶} به کسی بدی نکند، گرو نگیرد، مرتکب دزدی نشود، بلکه گرسنگان را سیر کند، تن برهنگان را بپوشاند،^{۱۷} به کارهای بد دست نزند، سود نخورد، از احکام من پیروی کند و فرایض مرا بجا آورد، البته زنده می ماند و بسبب گناهان پدر خود نمی میرد.^{۱۸} ولی پدرش بخاطر گناهان خودش می میرد، زیرا مال مردم را غصب نموده و به همه کس بدی کرده است.

^{۱۹} اما شاید شما بپرسید که پسر چرا بخاطر گناهان پدرش جزا نمی بیند؟ به این دلیل که چون پسر راستکار و پایند قانون بوده و احکام مرا بجا آورده است، لهذا زنده می ماند.^{۲۰} فقط همان کسی که گناه می کند، می میرد. فرزند بخاطر گناه پدر جزا نمی بیند و نه پدر بخاطر گناه فرزند مجازات می شود. شخص نیکوکار بخاطر اعمال نیک خودش اجر می گیرد و شخص بدکار به کیفر گناه خودش می رسد.

^{۲۱} ولی اگر همان شخص بدکردار از گناهایی که مرتکب شده است توبه کند، تمام احکام مرا بجا آورد و با انصاف و راستکار شود، البته زنده می ماند و نمی میرد^{۲۲} و بخاطر اعمال نیک اش، گناهان او بخشیده می شوند و زنده می ماند.^{۲۳} آیا گمان می کنید که من از مردن یک شخص گناهکار خوشحال می شوم؟ خداوند متعال می فرماید. به هیچوجه! برعکس، می خواهم که از راه بدی که در پیش گرفته است برگردد و زنده بماند.^{۲۴} اما هرگاه یک شخص راستکار از راه راست منحرف شود، گناه کند و دست به کارهای

قبيح و زشت بزند، آيا آن شخص زنده مي ماند؟ هرگز! بلکه همه اعمال نيکي که انجام داده است فراموش مي شوند و بخاطر کارهاي زشت و گناهاني که مرتکب شده است، مي ميرد.

^{۲۵} شما مي گوئيد که اين کار من عادلانه نيست. اي قوم اسرائيل، آيا روش من غير عادلانه است؟ آيا کارهاي خود شما غير منصفانه نيست؟ ^{۲۶} وقتي يک شخص صالح از راه راست منحرف شود و گناه ورزد، بسبب همان کارهائي که کرده است بايد بميرد. ^{۲۷} برعکس، اگر يک شخص بدکار از اعمال بد خود توبه کند و نيک عمل و پيرو قانون شود، زندگي خود را حفظ مي کند، ^{۲۸} زيرا از عقل کار گرفته و از کارهاي بد گذشته خود توبه کرده است، بنابراین زنده مي ماند و نمي ميرد. ^{۲۹} ولي قوم اسرائيل مي گویند که روش خداوند عادلانه نيست. اي قوم اسرائيل، آيا من بي انصاف هستم يا شما؟»

^{۳۰} بنابراین اي قوم اسرائيل، خداوند متعال مي فرماید: «من شما را مطابق اعمال تان محاکمه مي کنم. پس بهتر است که از گناهان تان توبه کنيد، ورنه هلاک مي شويد. ^{۳۱} از گناهاني که در برابر من مرتکب شده ايد، دست بکشيد و دل و روي تازه در خود ايجاد کنيد. اي قوم اسرائيل، چرا بايد بميريد؟» ^{۳۲} خداوند متعال مي فرماید: «من از مرگ هيچ کسي خوشحال نمي شوم. پس توبه کنيد و زنده بمانيد.»

مرثيه ای برای رهبران اسرائيل

۱۹ خداوند به من فرمود که برای رهبران اسرائيل اين

۲ «چه مادری داشتی! او ماده‌شیری بود که در بین شیرهای
 ژیان می‌خوابید و بچه‌های خود را بزرگ می‌کرد. ۳ او یکی
 از بچه‌های خود را تربیه کرد تا یک شیر قوی گردد. آن
 شیربچه فن شکار را آموخت و آدمخور شد. ۴ چون خبر او
 به گوش اقوام دیگر رسید، او را در چاهی گرفتار کردند و
 با غل و زنجیر به مصر بردند. ۵ مادرش مدتی انتظار کشید
 و چون امیدش قطع شد، یکی دیگر از بچه‌های خود را
 تربیه کرد تا یک شیر جوان و نیرومند گردد. ۶ در بین
 شیرهای دیگر بزرگ شد، شیر ژیانی گردید و شکار کردن
 را آموخته به دریدن انسانها شروع کرد. ۷ قصرها را ویران
 کرد و شهرها را با خاک یکسان ساخت. مردم از هیبت و
 آواز غرش او به وحشت افتادند. ۸ پس مردم کشورهای
 اطراف از هر سو بر او هجوم آوردند و برای بدام
 انداختنش چاه کردند و گرفتارش کردند. ۹ بعد او را با
 زنجیر بستند و در قفسی انداخته پیش پادشاه بابل
 فرستادند. او را در همانجا توقیف کردند تا بار دیگر
 غرش او از فراز کوههای اسرائیل شنیده نشود.

۱۰ مادرت مثل یک تاک در کنار جوی آب کاشته شده بود
 و بخاطر فراوانی آب، میوه زیاد بار آورد و شاخه‌هایش
 زیاد و به هر طرف پهن شدند. ۱۱ شاخه‌های نیرومند او
 برای عصای پادشاهان مناسب بودند. آن درخت بلندتر از
 درختان دیگر و بحدی بلند بود که از جاهای دور به نظر
 می‌خورد. ۱۲ اما دستهای غضبناکی آن را از بیخ کند و بر
 زمین افکنند. باد شرقی میوه‌هایش را خشک ساخت و

شاخه‌های نیرومندش را پژمرده کرد و در آتش انداخت.
۱۳ حالا آن تاک در بیابان، در یک زمین خشک و بی‌آب
کاشته شده است. ۱۴ تنه آن آتش گرفته شاخه‌ها را با
میوه‌هایش از بین برد و یک شاخه قوی هم باقی نمانده
است تا برای عصای پادشاهان به کار رود.»

این مرثیه است و بارها سروده شده است.

اسرائیل متمرّد

۲۰^۱ در روز دهم ماه پنجم سال هفتم تبعید ما، عده‌ای از
رهبران اسرائیل آمدند و مقابل من نشستند تا از خداوند راهنمایی
بطلبند. ۲ آنگاه خداوند این پیام را به من داد: ۳ «ای انسان خاکی،
به رهبران اسرائیل بگو که خداوند متعال چنین می‌فرماید: چرا به
اینجا آمده‌اید و برای چه از من هدایت می‌طلبید؟ به حیات خودم
قسم که شما را هدایت نمی‌کنم.

۴ تو ای انسان خاکی آن‌ها را محکوم کن و متوجه گناهان اجداد
شان ساز ۵ و به آن‌ها بگو که من خداوند، خدای شان هستم ۶ و
وقتی من اسرائیل را بعنوان قوم برگزیده خود انتخاب کردم، خود
را در مصر برای شان آشکار ساختم و برای آن‌ها وعده دادم که
آن‌ها را از کشور مصر بیرون آورده به سرزمینی که در نظر داشتم
می‌برم، یعنی به سرزمینی که شیر و عسل در آن جاریست و بهترین
جای روی زمین است. ۷ به آن‌ها گفتم که از چیزهای منفور چشم
پوشند و با پرستش بت‌های مصریان خود را آلوده نسازند، زیرا من
خداوند، خدای ایشان هستم. ۸ ولی آن‌ها از امر من سرکشی کردند

و به من گوش ندادند. حتی یک نفر از آن‌ها هم از چیزهای

منفوری که به آن‌ها دل بسته بودند و از پرستش بتهای مصریان

دست نکشید. آنگاه تصمیم گرفتم که بر آن‌ها غضب خود را نازل

کنم و در میان مردم کشور مصر خشم خود را به آن‌ها آشکار سازم.

^۹ اما بخاطر حفظ حرمت نام خود آن کار را نکردم، بلکه با هدایت

کردن آن‌ها از آن کشور به بیابان، قدرت خود را به مردم مصر نشان

دادم.

^{۱۰} پس آن‌ها را از سرزمین مصر به بیابان آوردم. ^{۱۱} احکام و قوانین

خود را به آن‌ها تعلیم دادم تا مطابق آن‌ها زندگی کنند. ^{۱۲} روز

سبت را هم به عنوان موافقهٔ پیمانی که با آن‌ها بسته بودم، برای

شان دادم تا بدانند که من، خداوند، آن‌ها را تقدیس کرده‌ام.

^{۱۳} ولی قوم اسرائیل در بیابان هم در مقابل من تمرّد کردند. از

احکام من سرپیچی نمودند، فرایض مرا که به آن‌ها حیات

می‌بخشید، بجا نیاوردند و روز سبت مرا بکلی بی‌حرمت ساختند.

پس خواستم که غضب خود را در بیابان بر آن‌ها نازل کنم و به

زندگی همهٔ شان خاتمه بدهم. ^{۱۴} اما باز هم آن کار را نکردم و

نخواستم که نام من در میان اقوامی که در برابر چشمان شان قوم

اسرائیل را از مصر بیرون آوردم، بی‌حرمت شود. ^{۱۵} در بیابان برای

شان قسم خوردم که آن‌ها را به سرزمین زیبا و عالی که در آن شیر

و عسل جاریست و به آن‌ها وعدهٔ ملکیت آن را داده بودم،

نمی‌برم، ^{۱۶} زیرا آن‌ها احکام مرا بجا نیاوردند، طبق قوانین من

رفتار نکردند، روز سبت مرا بی‌حرمت ساختند و به بتهای دل بستند.

^{۱۷} با اینهم بر آن‌ها رحم کردم و آن‌ها را در بیابان از بین نبردم و به

حیات شان خاتمه ندادم. ^{۱۸} به فرزندان شان در بیابان گفتم: از

رفتار پدران تان تقلید نکنید، پیرو عادات و رسوم آن‌ها نباشید و با بت پرستی خود را آلوده نسازید.^{۱۹} من، خداوند، خدای تان هستم. از احکام من پیروی کنید و با دقت کامل فرایض مرا بجا آورید.^{۲۰} روز سبت مرا که به یاد بود پیمان من با شما، تعیین شده است تجلیل نمائید تا بدانید که من خداوند، خدای تان هستم.

^{۲۱} اما فرزندان شان هم در مقابل من تمرد کردند. احکام مرا بجا نیاوردند، از قوانین حیاتبخش من سرکشی نمودند و روز سبت مرا بی حرمت ساختند. آنگاه خواستم که در بیابان خشم و غضب خود را بر آن‌ها نازل کنم،^{۲۲} ولی باز هم از آن کار صرف نظر کردم که مبدا نام من در میان اقوامی که در برابر چشمان شان بنی اسرائیل را از مصر خارج کردم، بی حرمت گردد.^{۲۳} همچنین من در بیابان برای شان قسم خورده بودم که آن‌ها را در بین اقوام و در سراسر روی زمین پراکنده می‌سازم،^{۲۴} زیرا آن‌ها احکام مرا بجا نیاوردند، قوانین مرا رد کردند، روز سبت مرا بی حرمت ساختند و بدنبال بت‌های اجداد خود رفتند.

^{۲۵} پس من هم احکام و قوانینی را به آن‌ها دادم که خوب و حیاتبخش نبودند.^{۲۶} آن‌ها را گذاشتم که با قربانی کردن فرزند اول خود برای بت‌ها، خود را نجس سازند و به این ترتیب آن‌ها را جزا بدهم تا بدانند که من خداوند هستم.

^{۲۷-۲۸} پس ای انسان خاکی، از جانب من، خداوند متعال، به قوم اسرائیل بگو که وقتی اجداد شان را به سرزمین موعود آوردم، در آنجا هم به من خیانت کردند و نام مرا بی حرمت ساختند، زیرا بر سر هر تپه و زیر هر درخت سبز برای بت‌ها قربانی نمودند، خوشبوئی دود کردند و عطر و هدایای نوشیدنی آوردند و با این کار خود

آتش خشم مرا برافروختند.^{۲۹} از آن‌ها پرسیدم: «این جاهای بلند که شما برای قربانی به آنجا می‌روید؛ چیست؟» به همین خاطر تا به امروز آنجا را جاهای بلند می‌گویند.^{۳۰} لهنذا از طرف من، خداوند متعال به قوم اسرائیل بگو: آیا شما هم می‌خواهید مثل اجداد تان با پرستش بت‌های منفور خود را آلوده و نجس سازید؟^{۳۱} ای قوم اسرائیل، شما که هنوز هم برای بت‌ها هدیه می‌آورید و فرزندان تان را در آتش قربانی می‌کنید و خود را نجس می‌سازید، آیا باز هم توقع دارید که شما را راهنمایی کنم؟ به حیات خودم، خداوند متعال، سوگند که هرگز به شما مشوره‌ای نمی‌دهم.

جزای خداوند و بخشش آن

^{۳۲} شما تصمیم گرفته‌اید که مثل اقوام دیگر بت‌های سنگی و چوبی را بپرستید، اما این تصمیم شما عملی نمی‌شود.^{۳۳} آنچنان که من خداوند متعال، خدای زنده هستم، به حیات خودم سوگند که با دست پُر قدرت و بازوی توانا و خشم سهمگین، بر شما سلطنت می‌کنم.^{۳۴} با دست قدرت و قهر شدید خود شما را از بین مردم و از کشورهایی که در آنجا پراکنده شده‌اید بیرون می‌آورم^{۳۵-۳۶} و همانطوری که اجداد تان را در بیابان سینا محاکمه کردم، شما را هم در «بیابان اقوام» می‌برم و در آنجا محاکمه می‌کنم. خداوند متعال فرموده است.

^{۳۷} شما را به دقت شمرده مُطیع پیمان خود می‌سازم.^{۳۸} افراد متمرّد و سرکش و کسانی را که در برابر من گناه ورزیده‌اند از میان شما جدا می‌کنم. آن‌ها را از کشورهایی که در آنجا در حال غربت بسر می‌برند، بیرون می‌آورم، اما اجازه نمی‌دهم که به سرزمین اسرائیل

داخل شوند. آنگاه می دانید که من خداوند هستم.»

^{۳۹} خداوند متعال می فرماید: «اما ای قوم اسرائیل، حالا هرچه می خواهید بکنید. بروید و بت پرستی کنید، اما بعد از آن البته از اوامر من اطاعت می کنید و دیگر نام پاک مرا با تقدیم هدایا به بتها، بی حرمت نمی سازید.

^{۴۰} در آن سرزمین، بر کوه مقدس من، یعنی کوه بلند اسرائیل، همه شما مرا عبادت می کنید. از عبادت شما راضی می شوم و قربانی ها و هدایای پاک و منزه شما را قبول می کنم. ^{۴۱} وقتی شما را از کشورهای بیگانه جمع کنم و به سرزمین موعود بازگردانم، برای من مثل هدیه معطر و خوشبو می باشید و آنگاه به اقوام دیگر قدوسیت خود را آشکار می سازم. ^{۴۲} هنگامی که به کشور اسرائیل، یعنی به سرزمین موعود برگردید، می دانید که من خداوند هستم. ^{۴۳} در آنجا اعمال و کردارتان را که با آن ها خود را آلوده و نجس ساخته بودید، بیاد می آورید و بخاطر آن همه گناهایی که مرتکب شده اید، از خود متنفر می شوید ^{۴۴} و شما ای قوم اسرائیل، می دانید که من آن خداوندی هستم که برای حرمت نام خود با شما بخاطر کارهای زشت تان، طوری که سزاوار هستید، معامله می کنم.» خداوند متعال فرموده است.

نبوت علیه جنوب

^{۴۵} بعد خداوند به من فرمود: ^{۴۶} «ای انسان خاکی، رو بسوی جنوب کن و کلام مرا علیه جنوب و جنگلهای آن اعلام نما. ^{۴۷} به آن ها بگو که ای جنگل انبوه به کلام خداوند متعال گوش بده که می فرماید: من آتشی در تو می افروزم و تمام درختان سبز و خشک

ترا با شعله‌های خاموش نشدنی آن می‌سوزانم. آن آتش همه چیز را، از شمال تا جنوب طعمهٔ خود می‌سازد.^{۴۸} آنگاه تمام بشر می‌دانند که من خداوند، آن آتش را افروخته‌ام و خاموش شدنی نیستم.»

^{۴۹} من گفتم: «ای خداوند متعال، من این کار را کرده نمی‌توانم، زیرا آن‌ها می‌گویند که چرا من با آن‌ها با معما صحبت می‌کنم.»

شمشیر داوری خداوند

۲۱^۱ خداوند به من فرمود: ^۲ «ای انسان خاکی، رو بسوی اورشلیم نموده علیه عبادتگاه‌های آنجا و سرزمین اسرائیل موعظه کن ^۳ و بگو خداوند چنین می‌فرماید: ای اسرائیل، من دشمن تو هستم و با شمشیر برهنه، خوب و بد شما را یکسان می‌کشم. ^۴ شمشیر من همه را، از جنوب تا شمال از بین می‌برد. ^۵ آنوقت همه می‌دانند که من خداوند هستم و شمشیر خود را از غلاف کشیده‌ام و تا همه را از بین نبرد در غلاف نمی‌رود. ^۶ پس ای انسان خاکی، آه و ناله کن و با غم و اندوه و با دل شکسته در برابر همه آه بکش. ^۷ وقتی از تو بپرسند که چرا آه می‌کشی، بگو که آه و ناله‌ات بخاطر خبر بدی است که به من رسیده است و با شنیدن آن دل‌های همه گداخته شده، دستها سست می‌شوند، زنان لرزان و بی‌تاب می‌گردند و همگی از حال می‌روند. خداوند متعال می‌فرماید که این وقایع آمدنی است و عملی می‌شود.»

^۸ بار دیگر کلام خداوند بر من نازل شد: ^۹ «ای انسان خاکی، نبوت کن و بگو خداوند می‌فرماید:

شمشیری، تیز و صیقلی شده است.^{۱۰} تیز شده تا کشتار کند و صیقلی گردیده تا برق بزند. خوشی و سرور از بین می‌رود، زیرا قوم برگزیده من به هوشدارهای من گوش ندادند و از سرزنش‌های من پند نگرفتند.^{۱۱} این شمشیر صیقلی شده است تا برای استفاده آماده باشد. این شمشیر تیز و صیقلی به دست یک قاتل سپرده می‌شود.^{۱۲} ای انسان خاکی، گریه و شیون کن به سینه‌ات بزن، زیرا آن شمشیر برای کشتن قوم برگزیده من و تمام رهبران اسرائیل آماده شده است. آن‌ها با سایر مردم هلاک می‌شوند.^{۱۳} من قوم برگزیده خود را آزمایش می‌کنم و اگر توبه نکنند، به این مصیبت‌ها گرفتار می‌شوند.

^{۱۴} ای انسان خاکی، نبوت کن؛ دستهایت را بهم بزن. شمشیر را بگیر و دو سه بار به علامت خطر بالا بیر تا به مردم بفهمانی که کشتار بزرگی منتظر آن‌ها است.^{۱۵} بر هر دروازه، شمشیر برنده‌ای را که برای کشتار صیقلی شده است قرار داده‌ام تا دل‌های همه از ترس گداخته شوند.^{۱۶} از چپ و راست حمله کن و به هر طرف که می‌خواهی برو.^{۱۷} من هم دستها را بهم می‌زنم و خشم خود را فرو می‌نشانم.» من، خداوند، این را گفته‌ام.

شمشیر پادشاه بابل

^{۱۸} سپس خداوند فرمود: ^{۱۹-۲۰} «ای انسان خاکی، نقشه‌ای بکش بروی آن دو راه رسم کن، یکی بسوی شهر مستحکم اورشلیم، در یهودا و دیگری جانب ربه، در سرزمین عمونیان، تا پادشاه بابل با شمشیر خود از آن راه بیاید. هر دو راه باید از یک سرزمین شروع شود. در نقطه‌ای که آن دو سرک از هم جدا می‌شوند علامتی برای

هدایت پادشاه بابل قرار بده،^{۲۱} زیرا پادشاه بابل بر سر دوراهی می ایستد و با تکان دادن تیرها قرعه می اندازد. از بت‌های خود هدایت می طلبد و با جگر قربانی فال می گیرد که به کدام راه باید برود.^{۲۲} تیرهای دست راستش نشان می دهد که باید بطرف اورشلیم برود. بنابراین با هیاهو و نعره جنگ سپاه خود را برای کشتار به آن سو سوق می دهد و در آنجا منجنیقها را در برابر دروازه‌ها قرار می دهد و برجها و سنگرها را به اطراف شهر بنا می کند.^{۲۳} اهالی اورشلیم این را باور نمی کنند، زیرا با بابل پیمان صلح بسته اند، اما این پیشگویی، آن‌ها را متوجه گناهان شان می سازد و به آن‌ها خاطر نشان می کند که بزودی گرفتار می شوند.»

^{۲۴} خداوند متعال می فرماید: «گناهان تان آشکار شده اند. همگی می دانند که شما چقدر گناه کرده اید. کردار شما گناهان تان را نشان می دهد. شما مقصر هستید، بنابراین شما را به دست دشمن تسلیم می کنم.»

^{۲۵} تو ای فرمانروای شیریر اسرائیل، روز مجازات نهائی تو فرارسیده است.^{۲۶} خداوند متعال چنین می فرماید: دستار و تاج شاهی را از سرت بردار، زیرا بعد از این همه چیز تغییر می کنند و بحال سابق خود باقی نمی مانند. کسی که حقیر است، سرفراز می شود و آنکه سربلند است، خوار می گردد.^{۲۷} ویران! ویران! بلی، من این شهر را ویران می سازم و تا زمانی که شخص برگزیده من بیاید، دیگر هرگز سربلند نمی کند.

شمشیر و عمونیان

^{۲۸} پس ای انسان خاکی، نبوت کن و به عمونیان که قوم برگزیده

مرا تحقیر می کردند، بگو که خداوند متعال چنین می فرماید:

شمشیر من برای کشتار شما آماده است. و طوری صیقلی شده

است که برق می زند.^{۲۹} رؤیاهای غلط می بینید، فالگیران به شما

دروغ می گویند. شما مردم بدکار و شریر هستید و روز مجازات

نهایتی شما بزودی می رسد.^{۳۰} آیا می خواهید شمشیر خود را غلاف

کنم؟ هرگز! من شما را در زادگاه و وطن اصلی تان به کیفر اعمال

تان می رسانم.^{۳۱} قهر و غضب خود را بر شما می ریزم و آتش خشم

خود را حواله جان شما می کنم. شما را به دست مردمان ظالم

وحشی که در کشتن و از بین بردن ماهر هستند، می سپارم.

^{۳۲} اجساد شما برای آتش، هیزم می شوند. خون شما در سرزمین

خود تان می ریزد و دیگر کسی شما را بیاد نمی آورد، زیرا من که

خداوند هستم، این را گفته ام.» خداوند متعال فرموده است.

گناهان اورشلیم

۲۲^۱ بار دیگر کلام خداوند بر من نازل شد: «ای انسان

خاکی، شهر خونخوار اورشلیم را محکوم کن و کارهای زشت و

قبیح او را آشکار ساز!»^۳ و بگو خداوند متعال چنین می فرماید: ای

شهری که خون مردم خودت را ریختی، خود را نجس و آلوده

ساختی و بت پرستی کردی،^۴ بنابراین بخاطر قتل و آلودگی و

بت پرستی مقصر هستی. پایان زندگی ات نزدیک است و اجلت

فرارسیده است. من ترا پیش اقوام و کشورهای جهان رسوا و

مسخره می کنم.^۵ ای شهر پلید و بدنام، مردمان دور و نزدیک، به

تو به نظر حقارت می نگرند.^۶ تمام رهبران اسرائیل، هر کدام، با

استفاده از نفوذ و قدرت خود خون مردم را ریخته اند.^۷ در این

شهر هیچ کسی به پدر و مادر خود احترام ندارد. مردم غیر یهود که

در تو زندگی می‌کنند، ظلم می‌بینند. به یتیمان و بیوه‌زنان ستم می‌شود.^۸ اما کن مقدس مرا خوار شمردند و روز سبت مرا بی‌حرمت کردند.^۹ بعضی از ساکنین تو، دیگران را با تهمت و دروغ به کشتن می‌دهند. بعضی به بتخانه‌های بالای کوه می‌روند و غذا می‌خورند و مرتکب کارهای زشت می‌شوند.^{۱۰} برخی با زن پدر خود زنا می‌کنند. عده‌ای با زن خود در دورهٔ عادت ماهانه‌اش همبستر می‌شوند.^{۱۱} یکی زن همسایهٔ خود را بی‌عصمت می‌سازد. دیگری با عروس، با خواهر و با خواهراندر خود زنا می‌کند.^{۱۲} بعضی پول می‌گیرند و خون می‌ریزند. مردم سود می‌خورند و مال برادران اسرائیل خود را غصب می‌کنند. همگی مرا فراموش کرده‌اند.» خداوند متعال فرموده است.

^{۱۳} «بنابران بخاطر حرص تو و خونهایی که در تو ریخته شده است مشت خود را بر فرق تو فرود می‌آورم.^{۱۴} آیا فکر می‌کنی که وقتی بخواهم کار خود را با تو تمام کنم، طاقت و توان کافی می‌داشته باشی؟ این سخنان، کلام من، خداوند، است و آن را عملی می‌کنم.^{۱۵} ساکنینِ ترا در بین اقوام و کشورهای سراسر روی زمین پراکنده می‌سازم و آلودگی‌ها و ناپاکی‌هایت را از بین می‌برم.^{۱۶} اقوام دیگر ترا بی‌حرمت و بی‌آبرو می‌سازند تا بدانی که من خداوند هستم.»

کورهٔ ذوب

^{۱۷} کلام خداوند بر من نازل شد و فرمود: ^{۱۸} «ای انسان خاکی، قوم اسرائیل پیش من مثل تفالۀ است که بعد از ذوب نقره بجا می‌ماند. آن‌ها مانند برنج، حلبی، آهن و سُرَب هستند که در کوره از نقره جدا می‌شوند.»^{۱۹} بنابراین خداوند متعال چنین می‌فرماید:

«چون آن‌ها تفرقه بی‌مصرف هستند، بنابراین همه‌شان را جمع می‌کنم و به اورشلیم می‌برم.^{۲۰} و مثل نقره، برنج، آهن و حلبی در کوره می‌اندازم و با آتش غضب خود آن‌ها را ذوب می‌کنم؛^{۲۱} با دمیدن آتش غضب من همگی در بین کوره ذوب می‌شوند.^{۲۲} و مثلیکه نقره در کوره آب می‌شود، آن‌ها هم ذوب می‌گردند. آنگاه می‌دانند که من، خداوند، قهر خود را بر آن‌ها ریخته‌ام.»

گناهان رهبران اسرائیل

^{۲۳} کلام خداوند بر من نازل شد: ^{۲۴} «ای انسان خاکی، به آن سرزمین بگو: تو هرگز پاک نخواهی شد و باران غضب خود را بر تو می‌فرستم.^{۲۵} رهبران آن مانند شیرهای غران هستند که مردم را شکار خود ساخته آن‌ها را می‌کشند، مال و اشیای نفیس آن‌ها را غصب می‌کنند و زندهای شان را بیوه می‌سازند.^{۲۶} کاهنان آن‌ها مخالف احکام من تعلیم می‌دهند، قوانین مرا می‌شکنند و به مقدسات من احترام ندارند. فرقی بین مقدس و غیر مقدس قائل نیستند، فرق بین اشیای پاک و نجس را تعلیم نمی‌دهند و روز سبت مرا بی‌حرمت می‌سازند.^{۲۷} حکمرانان شان مانند گرگهای درنده‌ای که شکار خود را می‌درند، خون مردم را می‌ریزند و از راه خیانت و تقلب سود می‌برند.^{۲۸} انبیای آن‌ها حقایق را می‌پوشانند و بجای آن‌ها رؤیاهای ساخته و پرداخته خود را تعریف می‌کنند و به دروغ می‌گویند که پیامهای شان از جانب من هستند. در حالیکه من به آن‌ها پیامی نداده‌ام.^{۲۹} اهالی آنجا با استفاده از زور و قدرت خود مال مردم را غصب می‌کنند و دست به سرقت می‌زنند. به اشخاص فقیر و محتاج ظلم می‌کنند و مال مردم غریب و بیگانه را با زور و جبر می‌گیرند.^{۳۰} من در جستجوی کسی بودم که دیواری

را در آنجا بنا کند، و در جاهائی که دیوار شکست کرده است، بایستد و در هنگام غضب من از آن دفاع نماید، اما هیچ کسی را نیافتم.^{۳۱} بنابراین خشم خود را بر آن‌ها می‌ریزم، با آتش غضب خود آن‌ها را هلاک کرده و به سزای اعمال شان می‌رسانم.» خداوند متعال فرموده است.

خواهران گناهکار

۲۳^۱ بار دیگر کلام خداوند بر من نازل شد: ^{۲-۳} «ای انسان

خاکی، دو خواهر بودند که در جوانی در مصر به فحشا شروع کردند و بکارت خود را از دست دادند.^۴ نام خواهر بزرگتر أهوله که سامره است و از خواهر کوچکتر أهولیه بود که از اورشلیم نمایندگی می‌کند. این دو خواهر همسر من شدند و برای من فرزندان بدنیآ آوردند.^۵ با وجودی که أهوله همسر من بود، اما از زناکاری دست نکشید و عاشق همسایه خود، آشوریان شد،^۶ زیرا آن‌ها جوانان برازنده، خوش اندام، صاحب منصبان ارشد نظامی، ملبس به لباس بنفش عسکری و سوارکار بودند.^۷ او معشوقه مهمترین مردان آشور شد و شهوت و هوای نفسانی، او را بسوی گناه و بت پرستی کشانید و خود را نجس ساخت.^۸ به کار فحشا که در جوانی در مصر شروع کرده و بکارت خود را از دست داده بود، همچنان ادامه داد و از هرزه‌گری و زناکاری دست نکشید.^۹ بنابراین او را به دست عاشقانش، یعنی آشوریان که با او عشق می‌ورزیدند، تسلیم کردم.^{۱۰} آن‌ها او را برهنه کردند، فرزندان او را اسیر گرفتند و خودش را با شمشیر کشتند و مایه عبرت زنان جهان گردید.

^{۱۱} خواهرش، اهلویه، با وجودی که از سرنوشت او اطلاع یافت، ولی در زناکاری فاسدتر از او شد و در آلودگی و فحشا جلوتر رفت. ^{۱۲} او دلدادۀ والیان، قوماندانهای نظامی و جنگجویانی شد که جوانان خوش سیما، زره‌پوش و سوارکار بودند. ^{۱۳} من دیدم که او هم آلوده شد و هر دو یک راه را در پیش گرفتند.

^{۱۴-۱۵} اهلویه روزبروز در فساد و هرزگی عمیقتر فرومی‌رفت. تصاویر مردان بابلی که با لباس سرخ، کمربندهای قشنگ و دستارهای رنگارنگ، بر دیوار نقش شده بودند او را مجذوب خود ساختند. اینها سرداران بابلی بودند که زادگاه شان سرزمین کلدانیان بود. ^{۱۶} وقتی چشمش بر آنها افتاد عاشق شان شد و قاصدان خود را به بابل فرستاد و از آنها دعوت کرد. ^{۱۷} آنها دعوتش را پذیرفتند، آمدند و با او در بسترش عشقبازی نمودند. وقتی خود را با زنا آلوده ساخت، از آنها بیزار و متنفر شد. ^{۱۸} چون دیدم که او خود را در اختیار هر کسی قرار می‌دهد و برهنگی خود را به مردم آشکار می‌سازد، مثلیکه از خواهرش متنفر شدم از او هم بدم آمد. ^{۱۹} ولی او بیاد دوران جوانی خود در مصر، به فحشا و هرزگی خود افزود. ^{۲۰} و با مردانی که در شهوترانی مثل خر و اسب بودند، عشق ورزید. ^{۲۱} به این طریق فساد و هوسرانی دوران جوانی خود را در مصر و اینکه چطور بکارت خود را در آنجا از دست داد، بیاد می‌آورد و حسرت می‌خورد.

قضاوت خداوند درباره‌ی خواهر کوچکتر

^{۲۲} پس ای اهلویه خداوند متعال چنین می‌فرماید: من عاشقانت را که حالا تو از آنها متنفر شده‌ای علیه تو تحریک می‌کنم تا از هر

طرف بر تو هجوم آورند. ^{۲۳} بابلی ها و تمام کلدانیان را از فُقود و شوع و قوع جمع می کنم و همچنین آشوریان را که جوانان جنگجو و خوش چهره و سوارکار ماهر هستند با قوماندانها و رهبران شان برضد تو می فرستم. ^{۲۴} آن ها با عراده جات و مسلح با تجهیزات نظامی و سپاه بزرگی که همگی با سپر و کلاه خود مجهز هستند، از جانب شمال بر تو حمله می کنند. من ترا به دست آن ها می سپارم تا طبق قانون خود محاکمات کنند. ^{۲۵} چون من بر تو خشمگین هستم، لهذا آن ها را وادار می سازم که با خشم و غضب با تو رفتار کنند. بینی و گوش ترا می برند، بازماندگان را با شمشیر می کشند، فرزندان را اسیر می برند و بقیه را در آتش می سوزانند.

^{۲۶} لباسهایت را از تنت می کشند و جواهرات زیبایت را بتاراج می برند. ^{۲۷} آنگاه من به قباحت و زناکاری هایت که از مصر به ارمغان آورده ای، خاتمه می دهم، تا دیگر به شوقِ آن ها نباشی و مصر را از یاد ببری.»

^{۲۸} خداوند متعال چنین می فرماید: «من ترا به دست کسانی می سپارم که تو از آن ها بیزار هستی و با نفرت آن ها را ترک کردی. ^{۲۹} آن ها با نفرت و دشمنی با تو رفتار می کنند و ثمرهٔ زحمت را به یغما می برند و ترا عریان و برهنه رها می کنند تا رسوائی و زناکاریت بر همه کس آشکار شود. ^{۳۰} این مصیبت ها را خودت بر سرت آوردی، زیرا تو با اقوام دیگر زنا کردی و خود را با پرستش بتها نجس و آلوده ساختی. ^{۳۱} تو راه خواهرت را دنبال نمودی، بنابراین جام او را به دست تو می دهم.»

^{۳۲} خداوند متعال می فرماید: «تو از جام عمیق و بزرگ و لبریز خواهرت می نوشی و مسخره و رسوا می شوی. ^{۳۳} خود را نشئه و پُر

از اندوه می‌سازی. از جام وحشت و بربادی که جام خواهرت،
سامره است می‌نوشی.^{۳۴} آن را تا آخرین قطره سر می‌کشی و با
خُرده‌های آن سینه‌هایت را پاره می‌کنی. من، خداوند متعال چنین
می‌گویم.»^{۳۵} حال خداوند متعال چنین می‌فرماید: «چون تو مرا
فراמוש کردی و از من روگردان شدی، بنابراین عقوبت قباحت و
زناکاری‌هایت را می‌بینی.»

قضاوت خداوند درباره هر دو خواهر

^{۳۶} سپس خداوند فرمود: «ای انسان خاکی، اهلوه و اهلویه را
محکوم کن و آن‌ها را از اعمال زشت شان آگاه ساز.»^{۳۷} آن‌ها
مرتکب زنا شدند، دست خود را با خون مردم آلوده ساختند،
بت‌پرستی کردند و حتی فرزندان را که برای من بدنیا آورده بودند،
بعنوان قربانی به بتها تقدیم نمودند.^{۳۸} بر علاوه عبادتگاه مرا آلوده
ساختند و حرمت روز سبت مرا نگاه نداشتند.^{۳۹} در همان روزی
که فرزندان خود را برای بتها قربانی کردند، به عبادتگاه من داخل
شدند و آن را نجس ساختند و با این کار خود به خانه من
بی‌حرمتی نمودند.

^{۴۰} آن‌ها حتی قاصدان را به جاهای بسیار دور فرستادند و از مردان
آنجا دعوت کردند که پیش آن‌ها بیایند. وقتی آمدند بخاطر آن‌ها به
حمام رفتند، چشمان خود را سُرمه کردند و با بهترین آرایش و
زیورات به استقبال شان رفتند.^{۴۱} بعد با هم بر بستر نرم و زیبا
نشستند و بخور و روغنی را که متعلق به من بود بر سر میز مقابل
آن‌ها گذاشتند.^{۴۲} آواز گروه مردان عیاش بگوش می‌رسید. یک
عده مردان را از بیابان آوردند. آن‌ها دستبند به دست زنها کردند و

تاجهای زیبا را بر سرشان قرار دادند.^{۴۳} آنگاه با خود گفتم که این مردان چطور رغبت می‌کنند که با چنین فاحشه‌های زشت همبستر شوند.^{۴۴} اما با اینهم، آن‌ها با میل و رغبت، همانطوری که برای عشق‌بازی پیش فاحشه می‌روند، بارها نزد این زنهای هرزه، یعنی اُهوله و اُهولیه رفتند.^{۴۵} لَهذا قضاة عادل و با انصاف آن‌ها را بجرم زناکاری و قتل محکوم می‌سازد، زیرا آن‌ها زناکارند و دست‌شان با خون آلوده است.»

^{۴۶} خداوند متعال می‌فرماید: «گروه بزرگی را علیه آن‌ها تحریک می‌کنم که بیایند و آن‌ها را بوحشت انداخته تاراج کنند.^{۴۷} بعد، آن گروه آن‌ها را سنگسار کرده با شمشیر پاره‌پاره نمایند، فرزندان‌شان را بکشند و خانه‌های‌شان را بسوزانند.^{۴۸} به این ترتیب، به فحشا و قباحت در آن سرزمین خاتمه می‌دهم. آنگاه تمام زنان درس عبرت گرفته مثل آن‌ها مرتکب زنا نمی‌شوند.^{۴۹} هر دوی آن‌ها به سزای اعمال زشت و زناکاریها و بت‌پرستی‌های خود می‌رسند. آنوقت می‌دانند که من خداوند متعال هستم.»

مَثَلِ دِیگ

۲۴ ^۱ در روز دهم ماه دهم سالِ نهم تبعد ما این کلام خداوند برای من رسید و فرمود: ^۲ «ای انسان خاکی، تاریخ امروز را یادداشت کن، زیرا پادشاه بابل در همین روز به محاصره اورشلیم شروع کرده است.^۳ بعد این مَثَل را برای قوم سرکش اسرائیل تعریف کن که من، خداوند متعال می‌گویم: یک دیگ را از آب پُر کنید و بالای آتش بگذارید.^۴ آن را با بهترین تکه‌های گوشت ران و شانه و خوبترین استخوانها پُر سازید.^۵ گوشت بهترین گوسفندان

رمة را به کار برید و زیر دیگ، هیزم زیاد روشن کنید تا گوشت و استخوان هر دو جوش بخورند.»

۶ خداوند متعال چنین می فرماید: «وای بر تو ای شهر خون آشام، تو مثل دیگ زنگزده ای هستی که زنگش هرگز پاک نمی شود. گوشت را تکه تکه از آن بیرون می کنند و چیزی در آن باقی نمی ماند. ۷ در همه جا قتل و خونریزی است، اما خون را بر زمین نمی ریزند تا مبادا خاک آن را بپوشاند، بلکه بر روی سنگها باقی می گذارند که دیده شود. ۸ من هم خونی را که بر روی سنگها ریخته شده است بحالش می گذارم و آن را نمی پوشانم تا با قهر و غضب از آن شهر انتقام بگیرم.»

۹ خداوند متعال چنین می فرماید: «وای بر تو ای شهر خونریز، من به توده هیزم می افزایم. ۱۰ پس هیزم فراوان بیاورید، زیر دیگ آتش کنید گوشت را جوش بدهید و آن را خوب بپزید و استخوانها را بیرون کرده بسوزانید. ۱۱ بعد دیگ خالی را بر آتش بگذارید تا سرخ شود و از زنگ و نجاست پاک گردد. ۱۲ من بی جهت خود را خسته ساختم، زیرا با وجود حرارت زیاد آتش، زنگ و ناپاکی آن زدوده نشد. ۱۳ ای اورشلیم، کارهای قبیح و زشت تو ترا نجس ساخته است. من سعی کردم که ترا از نجاست پاک کنم، ولی تو پاک نشدی، بنابراین تا زمانی که خشم خود را بر تو بریزم، همچنان آلوده و نجس باقی می مانی.»

۱۴ من که خداوند هستم این را گفته ام و زمانی آمدنی است که همین گفته خود را عملی می سازم. گناهان شان را نمی بخشم و بر آنها رحم نمی کنم، بلکه همه را مطابق اعمال و کردار شان جزا می دهم.» خداوند متعال فرموده است.

مرگ همسر حزقیال نبی

^{۱۵} خداوند به من فرمود: ^{۱۶} «ای انسان خاکی، می‌خواهم که با یک ضربه همسرت را که نور چشم تو است، از تو بگیرم، اما تو نباید ماتم بگیری و یا گریه کنی و اشک بریزی. ^{۱۷} آه و ناله‌ات نباید شنیده شود. برای مرده سوگوار مباش. دستارت بر سر و بوتهایت به پاهایت باشند. رویت را نپوشان و نان مُرده‌خانه را نخور.»

^{۱۸} صبح روز دیگر موضوع را به مردم گفتم و در عصر همان روز همسرم درگذشت. روز بعد طبق امر خداوند عمل کردم. ^{۱۹} آنگاه مردم به من گفتند: «منظورت از این کارها چیست و چرا به ما نمی‌گوئی؟» ^{۲۰} جواب دادم: «خداوند به من فرمود که به شما این پیام او را برسانم: ^{۲۱} عبادتگاه مقدسم را که مایه افتخار و دلخوشی و امید شما است بی‌حرمت می‌سازم و فرزندان تان که در اورشلیم باقی مانده‌اند با دم شمشیر کشته می‌شوند. ^{۲۲} پس شما باید مثل حزقیال رفتار کنید. روی خود را نپوشانید و نان مرده‌خانه را نخورید. ^{۲۳} سر و پای تان را بپوشانید. برای مرده ماتم نگیرید و گریه نکنید، بلکه بخاطر گناهان تان باید غمگین باشید. با یکدیگر آه بکشید و ناله را سردهید. ^{۲۴} او برای شما علامتی است. کاری را که او کرد شما هم بکنید. وقتی این واقعه رُخداد، می‌دانید که من خداوند متعال هستم.»

^{۲۵} خداوند فرمود: «ای انسان خاکی، در آن روز عبادتگاه شان را که باعث قوت قلب، سُرور، افتخار و مرجع آمال آن‌ها است، از آن‌ها می‌گیرم و همچنین پسران و دختران شان را از بین می‌برم. ^{۲۶} در آن روز هر کسی که از نابودی نجات یابد، پیش تو می‌آید و

از واقعه ترا آگاه می سازد.^{۲۷} در همان روز، پیش کسی که نجات یافته است، زیانت دوباره جاری می شود و حرف زده می توانی و دیگر گنگ نمی باشی. به این ترتیب تو برای آن ها علامتی بوده و آن ها می دانند که من خداوند هستم.»

پیشگویی بر ضد عمون

۲۵^۱ کلام خداوند بر من نازل شد: ^۲ «ای انسان خاکی، رویت را بسوی سرزمین عمون برگردان و علیه مردم آنجا پیشگویی کن ^۳ و به آن ها بگو بشنوید که خداوند متعال چنین می فرماید: چون وقتی دیدید که عبادتگاه من بی حرمت شد، سرزمین اسرائیل ویران گردید و مردم یهودا به اسارت رفتند، شما خوش شدید، ^۴ پس من هم شما را به دست مردمان مشرق زمین تسلیم می کنم تا غلام آن ها باشید. آن ها خیمه های خود را در سرزمین شما برپا می کنند، میوه و محصولات و شیر شما را می خورند. ^۵ شهر ربه را چراگاه شترها و سرزمین عمون را طویله حیوانات می سازم. آنگاه می دانید که من خداوند هستم.»

^۶ خداوند متعال می فرماید: «چون شما در مصیبت قوم اسرائیل از خوشی کف زدید و پایکوبی کردید، ^۷ بنابراین دست خود را علیه شما دراز می کنم، شما را بعنوان اسیر و غلام به دست اقوام دیگر می سپارم. شما را بکلی از بین می برم تا دیگر بصورت یک قوم نباشید. شما را نابود می کنم تا بدانید که من خداوند هستم.»

پیشگویی بر ضد موآب

^۸ خداوند متعال چنین می فرماید: «بخاطری که مردم موآب گفتند که یهودا مثل اقوام دیگر است،^۹ لهنذا شهرهای سرحدی و دفاعی موآب، یعنی بیت یشیموت، بعل معون و قریه تایم را که به وجود آنها افتخار می کنند، برای حمله دشمن باز می گذارم.^{۱۰} به قبایلی که در بیابان شرقی سکونت دارند اجازه می دهم تا سرزمین موآب را یکجا با کشور عمون تصرف کنند تا نام قوم موآب از روی زمین محو شود.^{۱۱} اهالی موآب را مجازات می کنم و آنگاه می دانند که من خداوند هستم.»

پیشگویی بر ضد ادوم

^{۱۲} خداوند متعال فرمود: «چون مردم موآب از قوم یهودا ظالمانه انتقام گرفتند، با این عمل خود مرتکب خطای بزرگی شدند.
^{۱۳} بنابراین خداوند متعال چنین می فرماید: پس دست انتقام خود را بسوی ادوم دراز کرده انسان و حیوان را یکجا با شمشیر از بین می برم و آن سرزمین را از تیمان تا ددان متروک و ویران می سازم.
^{۱۴} قوم برگزیده من، اسرائیل، انتقام مرا از آنها می گیرد و به آنها شدت خشم و غضب مرا نشان می دهند. آنوقت قوم ادوم می دانند که من، خداوند، انتقام گیرنده حقیقی هستم.» خداوند متعال فرموده است.

پیشگویی بر ضد فلسطین

^{۱۵} خداوند متعال فرمود: «بخاطری که فلسطینی ها از دشمن دیرینه خود انتقام گرفتند با ظلم و سنگدلی آنها را از بین بردند،
^{۱۶} بنابراین خداوند متعال چنین می فرماید: پس دست انتقام خود را بر فلسطینی ها فرود می آورم و همه کسانی را که در سرزمین شان

زندگی می کنند نابود می سازم^{۱۷} و وقتی که از آن ها انتقام خود را بگیرم، آنگاه می دانند که من خداوند هستم.»

پیشگویی بر ضد صور

۲۶^۱ در یازدهمین سال تبعید ما، در روز اول ماه، کلام

خداوند بر من نازل شد: ^۲ «ای انسان خاکی، اهالی صور با

خوشحالی می گویند: «اورشلیم شکست خورد. اهمیت تجارتي را

که با اقوام جهان داشت از دست داد. حالا ما جای آن را در

تجارت گرفته ایم. چون آن شهر از بین رفته است، ما ثروتمند

می شویم.» ^۳ بنابراین خداوند متعال می فرماید: ای شهر صور، من

دشمن تو هستم. اقوام زیادی را علیه تو می فرستم و آن ها مثل

امواج خروشان بحر بر تو هجوم می آورند. ^۴ دیوارهایت را

فرومی ریزند و برجهایت را خراب می کنند. خاکت را جارو می کنم

تا فقط صخره های صافت باقی بمانند. ^۵ جزیره غیرمسکون

می شوی و بجائی تبدیل می گردی که فقط ماهیگیران تورهای خود

را در آن پهن می کنند. من، خداوند، گفته ام که صور را اقوام دیگر

تاراج می کنند. ^۶ و ساکنین شهرهای سرزمین اصلی را با شمشیر

می کشند. آنوقت می دانند که من خداوند هستم.»

^۷ خداوند متعال می فرماید: «نبوکدنصر، پادشاه بابل را که شاه

شاهان است، از جانب شمال با لشکر بزرگ و سواران و

عراده هایش علیه تو می فرستم. ^۸ او باشندگان شهرهای سرزمین

اصلی ترا با ضرب شمشیر می کشد. در برابر تو سنگر و برجها را

می سازد و محاصره ات می کند. ^۹ منجنیقها را در مقابل دیوارهایت

قرار داده برجها و حصارهایت را با تبر فرومی ریزد. ^{۱۰} تعداد

اسپهایش آنقدر زیاد است که گرد و خاک آن‌ها ترا می‌پوشاند. وقتی دشمن به دروازه هایت داخل شود، نعرهٔ سواران و صدای چرخ عراده‌ها حصارهایت را به لرزه می‌آورد.^{۱۱} با سُم اسپهها کوچه‌ها و جاده‌هایت را پایمال می‌کند، ساکنینت را با شمشیر می‌کشد و منارهای بزرگت را واژگون می‌سازد.^{۱۲} ثروت و دارائی‌ات را به تاراج می‌برد و دیوارها و خانه‌های زیبایت را ویران ساخته سنگ و چوب و خاک آن‌ها را در آب می‌ریزد.^{۱۳} صدای موسیقی و نوای رباب را در تو خاموش می‌سازم و دیگر شنیده نمی‌شود.^{۱۴} ترا به یک صخرهٔ صاف تبدیل می‌کنم تا از تو تنها ماهیگیران برای پهن کردن تورهای خود کار بگیرند. دیگر هرگز آباد نمی‌شوی. من که خداوند متعال هستم این را گفته‌ام.»

^{۱۵} خداوند متعال به صور چنین می‌فرماید: «شهرهای سواحل از صدای سقوط تکان می‌خورند و وقتی که کشتار شروع شود، آواز نالهٔ مجروحین بگوش می‌رسد.^{۱۶} آنگاه تمام پادشاهان کشورهای ساحلی از تختهای خود پائین می‌آیند، لباس خامکدوزی و شاهانهٔ خود را از تن بیرون می‌کنند، از ترس می‌لرزند و بر خاک می‌نشینند و هر لحظه از دیدن تو وحشت و تعجب می‌کنند.^{۱۷} آن‌ها این مرثیه را در ماتم تو می‌خوانند:

ای شهری که مشهور و معروف بودی، چگونه از بین رفتی. ساکنین تو با هیبت خود کشورهای ساحلی را به وحشت می‌انداختند.^{۱۸} اما حالا که تو سقوط کردی. همه کشورهای ساحلی در اثر سقوط تو از ترس می‌لرزند و حیرت می‌کنند.»

^{۱۹} خداوند متعال می‌فرماید: «من ترا، ای شهر صور، به خرابه‌ای تبدیل کرده از سکنه خالی می‌سازم. ترا دستخوش امواج خروشان

ساخته در عمق بحر غرق می‌کنم.^{۲۰} من ترا به قعر دنیای مردگان می‌فرستم تا با آنهایی که مرده‌اند در خرابه‌های ابدی فروری و دیگر جایی در این دنیا نداشته باشی و بار دیگر آباد نشوی.^{۲۱} ترا به سرنوشت شوم و وحشتناکی گرفتار می‌سازم و چنان نیست و نابودت می‌کنم که مردم هر قدر جستجویت کنند، یافته نتوانند.» خداوند متعال اینچنین می‌فرماید.

مرثیه‌ای برای صور

۲۷^۱ کلام خداوند بر من نازل شد:^{۲-۳} «ای انسان خاکی، این مرثیه را برای صور که یک بندر بحری و مرکز تجارتی کشورهای ساحلی است، بخوان و بگو خداوند متعال می‌فرماید:

ای شهر صور، تو ادعا می‌کنی که زیباترین شهرها هستی.^۴ سرحدات تو تا وسط بحر می‌رسد؛ معمارانت ترا مثل یک کشتی زیبا آباد کرده‌اند.^۵ تخته‌هایت را از درختان صنوبر کوه حرمون و دکلهایت را از سروهای لبنان ساخته‌اند.^۶ برای ساختن بیلچه‌هایت از چوب بلوط باشان کار گرفته‌اند. عرشه‌ات را از چوب شمشاد سواحل قبرس ساخته، آن را با عاج زینت داده‌اند.^۷ بادبان‌هایت را از بهترین پارچه‌های کتانی خامکدوزی مصری که علامه کشتی‌های تو است، ساخته‌اند. سایبان بنفش و ارغوانی‌ات را از جزیره قبرس آورده‌اند.^۸ بیلچه‌زنان تو از مردم صیدون و ارواد هستند و کشتی‌رانان تو ماهرترین اشخاص سرزمین خودت می‌باشند.^۹ نجاران کشتی مردان ماهر و آزموده جیبیل هستند و دریا نوردان با کشتی‌های پُر از مال‌التجاره برای معامله پیش تو می‌آیند.

^{۱۰} مردان جنگجوی کشورهای فارس، لیدیه و لیبیا در سپاه تو خدمت می‌کنند. بخاطری که آن‌ها سپر و کلاهخود خود را بر دیوارهایت آویزان می‌کنند تو افتخار می‌کنی. ^{۱۱} سپاهیان آرواد بدور حصارهایت پهره می‌دهند و مردان جماد بر برجهایت دیده‌بانی می‌کنند. سپرهای خود را بر دیوارها می‌آویزند و زیبایی ترا کامل می‌سازند.

^{۱۲} ترشیش با تو رابطه تجارتي دارد. تو از آنجا نقره، آهن و سرب را در بدل مال التجاره خود وارد می‌کنی. ^{۱۳} یاوان، توبال و ماشیک هم با تو تجارت می‌کنند. تاجران آن‌ها غلامان و آلات مسی را می‌آورند و بعوض آن‌ها پیداوار ترا با خود می‌برند. ^{۱۴} مردم توجرمه اسپهای بارکش و اسپهای جنگی و قاطر را با اموال تو تبادل می‌کنند. ^{۱۵} تاجران رودس هم با تو معامله تجارتي دارند. بازار تو در بسا کشورهای ساحلی است. عاج و چوب آبنوس را در بدل اموال تو وارد می‌کنند. ^{۱۶} بخاطر اجناس فراوانت، ادموم با تو رابطه تجارتي برقرار کرد. سوداگران آن‌ها زمرد، تکه‌های بنفش و گلدوزی، پارچه‌های نفیس کتانی، مرجان و لعل را با اجناس تو معاوضه می‌کنند. ^{۱۷} یهودا و اسرائیل هم با تو معامله تجارتي دارند. آن‌ها گندم، حلوا، عسل، روغن زیتون و ادویه را بعوض اموال تو وارد می‌کنند. ^{۱۸} تاجران دمشق اجناس گوناگونی از تو خریدند و بعوض آن‌ها شراب حلبون و پشم سفید برایت آوردند. ^{۱۹} مردم ودان و یاوان آهن خام، دارچینی و نیشکر را با اجناس پیداوار تو تبادل می‌کنند. ^{۲۰} سوداگران ددان پوش زین برای اسپهایت می‌آورند. ^{۲۱} عربها و بزرگان قیدار که معامله‌دار دلخواه تو هستند، بره و قوچ و بز را برایت وارد می‌کنند. ^{۲۲} تجار سبا و رعمه با تو تجارت می‌کنند و بهترین انواع ادویه، جواهرات و طلا را با

اجناس تو تبادلہ می کنند. ^{۲۳} تاجران حَران، کنه، عدن، سبا، آشور و کلمد معامله داران تو هستند. ^{۲۴} آن‌ها برای فروش لباسهای فاخر، پارچه‌های نفیس بنفش و گلدوزی، قالینهای رنگارنگ، همراه با طناب و ریسمانهای تابیده و مضبوط پیش تو می آیند.

^{۲۵} کشتیهای ترشیشی اموال تجارتی را برای تو حمل می کنند. تو مثل یک کشتی پُر از اجناس گوناگون هستی. ^{۲۶} اما وقتی ملاحانت ترا به وسط بحر برانند، باد شرقی ترا در اعماق بحر درهم می شکند. ^{۲۷} ثروت و اموال و تاجران همراه با ملاحان، کشتی رانان، مردان جنگی و همه کسانی که در تو سوار هستند، در روزی که برای تباہی تو تعیین شده است، در اعماق بحر غرق می شوند. ^{۲۸} از فریاد ملاحان تو سواحل بحر تکان می خورند.

^{۲۹} همه کارکنان کشتی، کشتی را ترک می کنند و به ساحل می روند و برای تماشا می ایستند. ^{۳۰} بخاطر تو شیون و ناله را سرمی دهند، به تلخی می گیرند، خاک را بر سر خود باد کرده بر خاکستر می نشینند. ^{۳۱} سرهای خود را می تراشند، لباس ماتم می پوشند، به تلخی جان برایت ماتم می گیرند ^{۳۲} و در غم تو این مرثیه را می خوانند: «هیچ کسی مثل صور در وسط بحر نابود نشده است. ^{۳۳} وقتی مال التجاره تو به خارج صادر می شد، اقوام زیادی را سیر می کرد. پادشاهان روی زمین را با اجناس فراوان صادراتی ات ثروتمند می ساختی. ^{۳۴} اما حالا در هم شکستی و در اعماق بحر فرورفتی. اموال و کارکنانت هم با تو غرق شدند.»

^{۳۵} تمام ساکنین ساحل از دیدن وضع رقتبار تو حیران مانده اند و پادشاهان شان وحشترده و پریشان شده اند. ^{۳۶} تاجران کشورها بحالت افسوس می خورند، زیرا تو به سرنوشت غم انگیزی دچار

گردیدی و برای همیشه نیست و نابود شدی.»

پیشگویی بر ضد پادشاه صور

۲۸ ^۱ کلام خداوند بر من نازل شد: ^۲ «ای انسان خاکی، به پادشاه صور بگو خداوند متعال چنین می فرماید: چون تو با غرور گفتی که خدا هستی و بر تخت خدایان در وسط بحر تکیه زده‌ای. هر چند تو خود را خدا فکر می کنی، اما تو خدا نیستی، بلکه محض یک انسان فانی هستی. ^۳ تو ادعا می کنی که از دانیال داناتری و هیچ رازی از تو پوشیده نیست. ^۴ با حکمت و فراست برای خود ثروت اندوخته و خزانه‌هایت را از طلا و نقره پر کرده‌ای. ^۵ با داشتن مهارت و تجربه در امور تجارت به ثروت خود افزودی و زیادتر مغرور شدی.

^۶ بنابراین خداوند متعال می فرماید: چون تو ادعا می کنی که مثل خدا دانا هستی، ^۷ بنابراین من سپاه دشمن را که در بیباکی و بیرحمی نظیر ندارد، علیه تو می فرستم تا زیبایی و شان و شوکت ترا که با حکمت به دست آورده‌ای از بین ببرند. ^۸ ترا به گور می فرستند تا به فجیع‌ترین وضع در اعماق بحر بمیری. ^۹ آیا در حضور آنهایی که می خواهند ترا بکشند، باز هم ادعا می کنی که خدا هستی؟! نه، وقتی به دست قاتلانت بیفتی، پیش آن‌ها محض یک انسان فانی هستی، نه خدا. ^{۱۰} تو مانند یک شخص منفور به دست بیگانگان کشته می شوی. بدان که من، خداوند متعال این را گفته‌ام.»

مرثیه‌ای برای پادشاه صور

^{۱۱} خداوند بار دیگر به من فرمود: ^{۱۲} «ای انسان خاکی، برخیز و این مرثیه را برای پادشاه صور بخوان و بگو خداوند متعال می‌فرماید: تو نمونه کمال حکمت و زیبایی بودی ^{۱۳} و در عدن که بوستان خدا است، جا داشتی. با هرگونه جواهر نفیس، از قبیل عقیق سرخ، یاقوت زرد، الماس، فیروزه، یاقوت کبود، یشم، یاقوت سرخ و زمرد تزئین شده بودی. زیورات تو از طلا و در روز تولدت به تو داده شده بودند. ^{۱۴} فرشته‌ای بعنوان نگهبان تو گماشتم. بر کوه مقدس جایت بود و در میان سنگهای نورانی قدم می‌زدی. ^{۱۵} از روزی که بوجود آمدی، در رفتار و کردار، پاک و بی‌آلایش بودی، تا اینکه شروع به کارهای زشت کردی. ^{۱۶} مصروفیت زیاد در کار تجارت ترا بسوی ظلم و گناه کشاند، لهذا ترا مانند یک شیء نجس از کوه مقدس خود پائین انداختم و فرشته نگهبان، ترا از میان سنگهای نورانی بیرون راند. ^{۱۷} زیباییت ترا مغرور ساخت و حرص و طمع حکمت ترا زایل کرد و فاسد شدی. من ترا بر زمین زدم تا پادشاهان دیگر به تو با نظر عبرت بنگرند. ^{۱۸} با گناهان زیاد و بی‌عدالتی و تقلب در خرید و فروش، اماکن مقدس را بی‌حرمت ساختی. بنابراین آتشی را از بین خودت بیرون آوردم تا ترا در برابر چشمان همگی بسوزاند و به خاکستر تبدیل کند. ^{۱۹} همه کسانی که ترا می‌شناختند، از دیدن وضع تو حیران و وحشتزده شده‌اند. عاقبت تو هولناک گردید و برای همیشه نابود شده‌ای.»

پیشگویی بر ضد صیدون

۲۰ کلام خداوند بر من نازل شد: ^{۲۱} «ای انسان خاکی، رویت را
بطرف صیدون بگردان و علیه آن پیشگویی کن ^{۲۲} و بگو خداوند
متعال چنین می فرماید: ای صیدون، من دشمن تو هستم. وقتی ترا
به سزای اعمالت برسانم، مردم جلال و قدوسیت مرا می بینند و
می دانند که من خداوند هستم. ^{۲۳} امراض ساری را بر تو می فرستم
و خون را در جاده های جاری می سازم. از هر طرف مورد حمله
قرار می گیری و مردمت همه کشته می شوند. آنگاه می دانید که من
خداوند هستم.»

اسرائیل برکت می یابد

۲۴ «کشورهای همسایه که قوم اسرائیل را خوار و حقیر
می شمردند، دیگر نمی توانند خار چشم آن ها باشند و به آن ها
صدمه ای برسانند و همه باید بدانند که من خداوند متعال هستم.»

۲۵ خداوند متعال می فرماید: «وقتی قوم اسرائیل را از کشورهایی که
در آن ها پراکنده شده اند، جمع کنم، قدوسیت خود را به اقوام
جهان آشکار می سازم. آنوقت قوم من در خاک و وطن خود شان
که من آنرا به بنده خود، یعقوب بخشیده بودم، جایگزین می شوند
و ^{۲۶} در آنجا برای خود خانه و تاکستانها می سازند و با کمال صلح
و امنیت زندگی می کنند. همسایگان شان را که با آن ها با دشمنی
رفتار می کردند جزا می دهم تا بدانند که من خداوند، خدای ایشان
هستم.»

پیشگویی بر ضد مصر

۲۹^۱ در روزِ دوازدهم ماهِ دهمِ سالِ دهمِ تبعیدِ ما، کلام

خداوند بر من نازل شد: ^۲ «ای انسانِ خاکی، رو بسوی مصر

بایست و علیه فرعون، پادشاه مصر و مردم آن سرزمین پیشگویی

کن ^۳ و بگو خداوند متعال چنین می‌فرماید: ای فرعون، پادشاه

مصر و ای اژدهائی که در وسط دریاهایت خوابیده‌ای، من دشمن

تو هستم. تو می‌گوئی: دریای نیل از من است؛ من آن را برای خود

ساخته‌ام. ^۴ اما من چنگکها را در الاشهات می‌اندازم و ترا با

ماهی‌هایت که در پوست بدنت چسپیده‌اند، از دریا بیرون می‌کشم.

^۵ ترا با تمام ماهی‌هایت در بیابان پراکنده می‌سازم. در آن زمین

خشک باقی می‌مانی. کسی ترا جمع و دفن نمی‌کند و خوراک

حیوانات زمین و مرغان هوا می‌شوی. ^۶ آنگاه مردم مصر می‌دانند

که من خداوند هستم.

تو برای قوم اسرائیل مثل یک عصای نی بوده‌ای. ^۷ وقتی ترا

به دست گرفتند، شکستی و شانه‌شانرا چاک کردی و هنگامی که به

تو تکیه کردند، خُرد شدی و کمر شان را بدرد آوردی. ^۸ بنابراین

من، خداوند متعال، به تو می‌گویم که شمشیر دشمن را حواله‌ات

می‌کنم. انسان و حیوان را از کشورت از بین می‌برم ^۹ و آن سرزمین

را ویران و متروک می‌سازم. آنگاه می‌دانی که من خداوند هستم.

چون تو گفتی: «دریای نیل به من تعلق دارد و من آن را

ساخته‌ام.» ^{۱۰} لهنذا من دشمن تو و دشمن دریاهایت هستم و کشور

مصر را از شهر مجدَل تا شهر اسوان و تا سرحد حبشه بکلی ویران

می‌سازم. ^{۱۱} تا مدت چهل سال هیچ انسانی و حیوانی از آن عبور

نمی‌کند ^{۱۲} و آن سرزمین را از کشورهای ویران شده دیگر، ویرانتر

می‌کنم. شهرهایش مانند سایر شهرهای متروک، برای چهل سال

متروک و ویران باقی می ماند. اهالی مصر را در بین اقوام و کشورهای جهان پراکنده می سازم.»

^{۱۳} خداوند متعال چنین می فرماید: «بعد از چهل سال مصریان را از آن ممالکی که در آنجا پراکنده شده اند، جمع می کنم»^{۱۴} و به مصر بازمی گردانم. تا در فتروس که وطن اصلی آنها است، بعنوان یک قوم کوچک و ناچیز زندگی کنند.^{۱۵} سلطنت شان پست ترین سایر سلطنتها بوده دیگر هرگز نمی توانند بر کشورهای دیگر برتری داشته باشند.^{۱۶} مردم اسرائیل دیگر به مصر اتکاء نمی کنند. هر وقتی که در فکر گرفتن کمک از مصر بیفتند، گناهان شان را بیاد می آورند. آنگاه می دانند که من خداوند متعال هستم.»

مصر و نبوکدنصر

^{۱۷} در روز اول ماه اول سال بیست و هفتم تبعید ما، کلام خداوند بر من نازل شد و فرمود: ^{۱۸} «ای انسان خاکی، وقتی نبوکدنصر، پادشاه بابل، بسوی صور لشکرکشی کرد، عساکرش آنقدر بارهای سنگین را حمل کردند که موهای سر همه ریخت و پوست شانهای شان شارید، اما نه او و نه عساکرش از آنهمه زحمتی که کشیدند فایده ای دیدند.»^{۱۹} پس خداوند متعال چنین می فرماید: «من کشور مصر را به نبوکدنصر، پادشاه بابل می دهم تا دارائی و ثروت آنرا به غنیمت ببرد، دار و ندار آنرا تاراج کند و به عنوان مزد به عساکر خود بدهد.»^{۲۰} به پاداش زحماتی که کشیده است، سرزمین مصر را به او می بخشم، زیرا سپاه او برای من کار کردند.» خداوند متعال فرموده است.

^{۲۱} در آن روز قدرت گذشته قوم اسرائیل را تجدید می کنم و زبان

ترا ای حزقیال، گویا می سازم تا همه بشنوند و بدانند که من خداوند هستم.»

خداوند مصر را مجازات می کند

۳۰ کلام خداوند بر من نازل شد: ^۲ «ای انسان خاکی،

پیشگویی کن و بگو خداوند متعال می فرماید. شیون و گریه کنید:

چون آن روز وحشتناک نزدیک است. ^۳ آن روز، روز انتقام

خداوند و روز ابرها و نابودی اقوام است. ^۴ در مصر جنگ برپا

می شود و حبشه را ترس و وحشت فرامی گیرد. مصر از اجساد کشته

شدگان پر می شود، ثروتش تاراج و غارت می گردد و اساس آن فرو

می ریزد. ^۵ عساکر حبشه، لیبیا، لیدیه، عربستان، کوب و حتی از

قوم برگزیده خودم هم با شمشیر کشته می شوند.»

^۶ خداوند متعال می فرماید: «متحدین مصر از شهر مجدل تا شهر

اسوان بقتل می رسند و سپاه مغرور مصر هم شکست می خورد. من،

خداوند متعال، این را گفته ام. ^۷ مثل کشورهای ویران شده دیگر

ویران می شود و شهرهای آن به خرابه تبدیل می گردند. ^۸ وقتی مصر

را با آتش از بین ببرم و متحدینش را تار و مار کنم، آنگاه می دانند

که من خداوند هستم.

^۹ در روز نابودی مصر، قاصدان خود را بی خبر به کشتی ها

می فرستم تا مردم حبشه را به وحشت اندازند. آن روز نزدیک

است.»

^{۱۰} خداوند متعال اضافه می کند: «من ذریعه نبوکدنصر، پادشاه بابل

به زندگی مردم مصر خاتمه می‌دهم.^{۱۱} او و مردمش که بی‌باکترین مردمان هستند، می‌آیند و سرزمین مصر را خراب می‌کنند. باشندگان مصر را با شمشیر خود می‌کشند و کشور مصر را از اجساد مقتولین پُر می‌کنند.^{۱۲} دریاهايش را خشک می‌سازم و خود آن کشور را به اشرار می‌فروشم. آن سرزمین را با همه چیزی که در آن است بوسیلهٔ بیگانگان از بین می‌برم. بدانید که من، خداوند، این را گفته‌ام.»

^{۱۳} خداوند متعال چنین می‌فرماید: «بتها را از بین می‌برم و تمثالهای ممفیس را می‌شکنم. از این بپادشاهی در مصر نخواهد بود و من در سراسر سرزمین مصر ترس و وحشت را ایجاد می‌کنم.^{۱۴} شهر فتروس را ویران می‌سازم، شهر صوعن را با آتش از بین می‌برم و مردم شهر طَبِس را مجازات می‌کنم.^{۱۵} خشم خود را بر پلوسیوم که شهر مستحکم مصر است، می‌ریزم و اهالی تبس را نابود می‌سازم.^{۱۶} سرزمین مصر را آتش می‌زنم. مردم شهر پلوسیوم به درد و عذاب شدید مبتلا می‌گردند. دیوارهای تبس فرومی‌ریزند و ممفیس همیشه در محنت و مصیبت بسر می‌برد.^{۱۷} جوانان اون و فیبست با شمشیر بقتل می‌رسند و سایر مردم به اسارت برده می‌شوند.^{۱۸} وقتی قدرت مصر را درهم بشکنم و سپاهش را که مایهٔ غرور و افتخار آن است، از بین ببرم، بر شهر تَحْفَنَحِیس تاریکی پرده می‌افکند، کشور مصر را ابر می‌پوشاند و مردم آن تبعید می‌گردند.^{۱۹} به این ترتیب مصر را مجازات می‌کنم و آنگاه می‌دانند که من خداوند هستم.»

مجازات فرعون

^{۲۰} در روز هفتم ماه اول سال یازدهم تبعید ما، کلام خداوند بر من نازل شد: ^{۲۱} «ای انسان خاکی، من بازوی فرعون، پادشاه مصر را شکسته‌ام و شکسته‌بندی وجود ندارد که بازویش را ببندد و بر آن مرهم نهد تا شفا یابد و بتواند شمشیر را به دست بگیرد.»

^{۲۲} بنابراین من، خداوند متعال، چنین می‌گویم: «من دشمن فرعون، پادشاه مصر، هستم و هر دو بازوی او را می‌شکنم: هم بازوی سالمش را و هم آن بازویی را که قبلاً شکسته بود تا شمشیر از دستش بیفتد. ^{۲۳} مصریان را در بین مردم کشورهای سراسر جهان پراکنده می‌کنم. ^{۲۴} بازوی پادشاه بابل را قوی می‌سازم و شمشیر خود را بدستش می‌دهم، اما بازوی فرعون را می‌شکنم تا مثل یک مجروح نزدیک به مرگ، با آه و ناله در برابر دشمن جان بدهد.

^{۲۵} بلی، من پادشاه بابل را قوی می‌سازم و قدرت فرعون را درهم می‌شکنم. وقتی شمشیرم را به دست پادشاه بابل بدهم، او آن را برضد کشور مصر به کار می‌برد. آنگاه می‌دانند که من خداوند هستم. ^{۲۶} مردم مصر را در بین اقوام و کشورهای روی زمین پراکنده می‌سازم، آنگاه می‌دانند که من خداوند هستم.»

تشبیه مصر به درخت سرو

^{۳۱} ^۱ در روز اول ماه سوم سال یازدهم تبعید ما، کلام خداوند بر من نازل شد: ^۲ «ای انسان خاکی، به فرعون، پادشاه مصر و تمام مردم او بگو:

در بزرگی چه کسی به پایه تو می‌رسد؟ ^۳ تو هم مثل آشور هستی؛ او مانند درخت سرو لبنان دارای شاخه‌های قشنگ و سایه‌دار و سربفلک کشیده بود. ^۴ آب‌های چشمه‌ها و جویهای روان آن را

سیراب می‌کرد و باعث نشو و نمای آن می‌گردید و از برکت آن درختان اطرافش هم آبیاری می‌شدند. همچنین آب فراوانش به جنگل هم جاری می‌شد و درختان آنجا را تازه می‌ساخت. ^۵ بخاطر همین آب فراوان بلندتر از همه درختان دیگر شد و دارای شاخه‌های زیاد و برگهای غلو گردید. ^۶ پرندگان بر شاخه‌های آن آشیانه می‌ساختند و حیوانات صحرا در زیر شاخه‌های آن چوچه‌های خود را دنیا می‌آوردند. تمام اقوام بزرگ جهان در زیر سایهٔ حمایت او می‌زیستند. ^۷ آن درخت عظمت و زیبایی خاصی داشت و شاخه‌هایش دراز و بلند بودند، زیرا در آب فراوان ریشه دوانده بود. ^۸ درختان سرو باغ خدا هم نمی‌توانستند با آن همسری کنند و شاخه‌های هیچ درخت صنوبر مثل شاخه‌های آن نبودند و زیباتر از همه درختان باغ خدا بود. ^۹ با شاخه‌های زیاد و غلو آن را زیبا ساختم که تمام درختان باغ عدن به آن حسادت می‌ورزیدند.

^{۱۰} خداوند متعال می‌فرماید: چون آن درخت دید که از همه درختان دیگر بلندتر است و سربفلک کشیده، مغرور و متکبر شده است، ^{۱۱} بنابراین من او را از خود رانده به دست قویترین پادشاهان جهان تسلیم می‌کنم تا او را به سزای اعمال زشتش برساند. ^{۱۲} ظالمترین قوم دنیا آن را ریشه کن می‌سازد و ترکش می‌کند. شاخه‌های شکسته‌اش بر کوه‌ها و در دره‌ها پراکنده می‌شوند. اقوامی که در زیر سایه‌اش بودند، او را بحالش گذاشته براه خود می‌روند. ^{۱۳} پرندگان بر تنهٔ آن لانه می‌کنند و حیوانات وحشی میان شاخه‌هایش پناه می‌برند. ^{۱۴} پس، از این ببعد، هیچ درختی هر قدر سیراب باشد، نمی‌تواند سر بلند کند و بر ابرها بساید و مغرور شود، زیرا همه محکوم به فنا هستند و با انسانهای خاکی یکجا به

دنیای مردگان می روند.»

^{۱۵} خداوند متعال می فرماید: «در آن روزی که آن درخت به عالم اموات می رود، آن را به علامت سوگواری و بخاطر مرگش با آب می پوشانم. دریاها و جویها را از جریان بازمی دارم. لبنان را ماتمدار می سازم و تمام درختان را خشک می کنم.»^{۱۶} وقتی آن را در دنیای مردگان بیفگنم، اقوام جهان از صدای سقوطش تکان می خورند. همه درختان زیبای باغ عدن و درختان سرسبز لبنان خشک می شوند.^{۱۷} تمام هم پیمانان او نیز که در زیر سایه اش بودند، با وی یکجا به عالم اموات می روند.

^{۱۸} هیچیک از درختان باغ عدن در شکوه و بزرگی با تو همسری کرده نمی توانست، اما حالا با درختان باغ عدن و آن کسانی که با ضرب شمشیر کشته شده اند، یکجا در دنیای مردگان سقوط می کنی. ای فرعون، من، خداوند متعال می گویم که این درخت تو هستی.»

تشبیه مصر به تمساح

^{۳۲} در روز اول ماه دوازدهم سال دوازدهم تبعید ما، کلام خداوند بر من نازل شد:^۲ «ای انسان خاکی، این مرثیه را برای فرعون، پادشاه مصر بخوان و به او بگو: تو فکر می کنی که در میان اقوام جهان مثل یک شیر هستی، اما تو به تمساحی می مانی که در دریاها گردش می کند و با پاهای خود آب را گل آلود می سازد.»^۳ خداوند متعال چنین می فرماید: در حضور اقوام زیادی ترا به دام خود می اندازم و به ساحل می کشانم.^۴ در آنجا بر روی

زمین رهایت می‌کنم تا خوراک مرغان هوا و حیوانات وحشی شوی.^۵ گوشت ترا بر کوهها می‌ریزم و دره‌ها را از استخوانهای پُر می‌سازم.^۶ از خون تو زمین را سیراب می‌کنم، با آن کوهها را می‌پوشانم و دره‌ها را پُر می‌سازم.^۷ وقتی ترا از بین ببرم، آسمان را با پرده‌ای می‌پوشانم، ستارگان را تاریک می‌سازم، آفتاب را در پس پردهٔ ابر پنهان می‌کنم و مهتاب روشنی نمی‌دهد.^۸ تمام اجسام نورانی آسمان را تاریک می‌کنم تا زمین در ظلمت مطلق فرورود. من، خداوند متعال، این را گفته‌ام.

^۹ وقتی ترا در کشورهایی که برای تو بیگانه‌اند، تبعید کنم، دل‌های بسیاری از اقوام جهان غمگین می‌شوند.^{۱۰} همهٔ مردمان از دیدن وضع تو وحشت می‌کنند. پادشاهان شان می‌ترسند. در روز سقوط تو، وقتی شمشیر خود را در مقابل آن‌ها بجنبانم، از ترس جان هر لحظه به لرزه می‌آیند.»

^{۱۱} خداوند متعال می‌فرماید: «شمشیر پادشاه بابل برای کشتن تو می‌آید.^{۱۲} مردمِ را به دست وحشتناکترین اقوام دنیا بقتل می‌رسانم. آن‌ها غرور ترا از بین می‌برند و مردمِ را هلاک می‌سازند.^{۱۳} گله و رمه‌ات را که در کنار آب‌های فروان می‌چرند، نابود می‌کنم و دیگر پای هیچ انسان یا حیوان آبها را گل‌آلود نمی‌سازد.^{۱۴} بعد آب‌های مصر را صاف و شفاف می‌سازم و در نهرهایش مانند روغن به آرامی جاری می‌کنم. من، خداوند متعال، این را گفته‌ام.^{۱۵} وقتی سرزمین مصر را ویران کنم و ساکنین و همه چیزی را که در آن است از بین ببرم، آنگاه می‌دانند که من خداوند هستم.^{۱۶} خداوند متعال می‌فرماید: این بود مرثیه‌ای که زنان همهٔ اقوام، در آینده برای مصر و مردم آن می‌خوانند و ماتم می‌کنند.»

دنیای مردگان

^{۱۷} در روز پانزدهم ماه اول سال دوازدهم تبعید ما، این پیام خداوند برای من رسید: ^{۱۸} «ای انسان خاکی، برای مردم مصر و سایر اقوام مقتدر جهان گریه کن و همه را یکجا به دنیای مردگان بفرست. ^{۱۹} به مصر بگو: تو فکر می‌کنی که زیباتر از دیگران هستی، اما بدان که رهسپار دنیای مردگان می‌شوی و با مردم خداشناس بخواب ابدی فرومی‌روی.

^{۲۰} مردم مصر مثل کسانی که با شمشیر کشته شده‌اند، هلاک می‌شوند. همه آن‌ها با ضرب شمشیر می‌میرند. ^{۲۱} وقتی هم پیمانانش به دنیای مردگان بروند، جنگ آوران قهرمان می‌گویند که مصر و هم پیمانانش آمده‌اند تا با مردم خداشناسی که در جنگ کشته شده‌اند، بخوابند.

^{۲۲} آشور هم در آنجا است. قبرهای سپاهیان که در جنگ کشته شده بودند، در اطرافش دیده می‌شوند. ^{۲۳} قبرهای شان در قعر دنیای مردگان قرار دارند. هم پیمانان شان به دورادور قبرش جاگرفته‌اند. آن‌ها کسانی بودند که یک زمانی در دل مردم روی زمین ترس و وحشت ایجاد می‌کردند، ولی عاقبت با شمشیر کشته شدند.

^{۲۴} عیلام نیز در آنجا است و مردمش به دور قبر او جا دارند. همه آن‌ها در جنگ کشته شده‌اند. اینها افرادی بودند که یک وقتی مردم را بترس و وحشت می‌انداختند و سرانجام، نامختون و با شرمندگی و رسوائی در دنیای مردگان شتافتند. ^{۲۵} عیلام میان کسانی که در جنگ کشته شده‌اند خفته است. آن‌ها همه نامختون

و قربانیان جنگ هستند که در زندگی خود، در دل مردم وحشت تولید می‌کردند و بالاخره در دیار مردگان جاگرفتند.

^{۲۶} مَاشِک و توبال هم در آنجا خفته‌اند. قبرهای مردم شان به اطراف آن‌ها قرار دارند. همه آن‌ها نامختون بودند و در جنگ کشته شدند. آن‌ها کسانی بودند که در زمان حیات خود بر روی زمین ترس و وحشت را براه می‌انداختند. ^{۲۷} آن‌ها مثل جنگجویان و قهرمانان گذشته با احترام خاص و با سلاح و شمشیرها و سپرهای شان بخاک سپرده نشدند، بلکه مانند افراد نامختون به دیار مردگان شتافتند، زیرا در وقتی که زنده بودند مردم را به ترس و وحشت می‌انداختند. ^{۲۸} به این ترتیب مردم مصر در بین نامختونان که با شمشیر کشته شده‌اند، پایمال می‌گردی.

^{۲۹} ادوم نیز آنجا است. پادشاهان و بزرگان با آنهمه قدرتی که داشتند، حالا در دنیای مردگان در کنار نامختونان و آنهایی که در جنگ کشته شده‌اند، قرار دارند.

^{۳۰} تمام بزرگان شمال و مردم صیدون در آنجا هستند. زور و قدرت آن‌ها زمانی باعث ترس و وحشت مردم می‌شد، اما حالا با شرم و رسوائی به دیار مردگان شتافته‌اند و در کنار کشته شدگان جنگ و نامختونان خفته و در ننگ و رسوائی آن‌ها شریک شده‌اند.»

^{۳۱} خداوند متعال می‌فرماید: «وقتی فرعون و سپاهش در دیار مردگان برسند و کشته شدگان جنگ را ببینند، تسلی می‌یابند که تنها آن‌ها کشته نشده‌اند. ^{۳۲} البته من باعث شدم که پادشاه مصر در دل مردم ترس و وحشت ایجاد کند، اما او و همه سپاهش با نامختونان و کسانی که در جنگ کشته شده‌اند در دیار نیستی

یکجا می‌شوند.» من، خداوند، این را گفته‌ام.

مسئولیت دیده‌بان

(همچنین در حزقیال ۳: ۱۶ - ۲۱)

۳۳^۱ کلام خداوند بر من نازل شد: ^۲ «ای انسان خاکی، به قوم خود بگو که اگر من لشکری را به جنگ یک کشور بفرستم و مردم آن کشور شخصی را بعنوان دیده‌بان بگمارند، ^۳ و وقتی آن دیده‌بان ببیند که لشکر دشمن نزدیک می‌شود و زنگ خطر را بصدای درآورد و به مردم خبر بدهد، ^۴ و اگر کسی زنگ خطر را بشنود و به آن توجه نکند و در جنگ کشته شود، پس آن شخص مسئول مرگ خودش می‌باشد. ^۵ زیرا زنگ خطر را شنید، اما به آن توجه نکرد، بنابراین خونس بگردن خودش می‌باشد. ولی اگر خطر را جدی می‌گرفت، خود را از مرگ نجات می‌داد. ^۶ هرگاه دیده‌بان نزدیک شدن سپاه دشمن را ببیند و زنگ خطر را بصدای آورد و به مردم خبر ندهد و دشمن بیاید و مردم را بکشد، آن‌ها در گناه خود می‌میرند و در آنصورت دیده‌بان مسئول مرگ شان می‌باشد.

^۷ پس ای انسان خاکی من ترا بحیث دیده‌بان قوم اسرائیل گماشته‌ام تا هر چیزی که از زبان من می‌شنوی به آن‌ها خبر بدهی. ^۸ اگر به شخص شیریری بگویم: «تو حتماً می‌میری!» و تو از اخطار من به او خبر ندهی تا دیگر به راه خطا نرود. آن شخص در گناه خود می‌میرد و تو مسئول مرگ او می‌باشی. ^۹ اما اگر تو به آن مرد شیریر بگوئی که از گناه دست بکشد و او قبول نکند، او در گناه خودش می‌میرد و تو از مرگ نجات می‌یابی.»

مسئولیت شخصی

^{۱۰} خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی به قوم اسرائیل بگو شما می گوئید: «بار گناه و خطای ما بسیار سنگین است و ما را ضعیف و ناتوان ساخته است، پس چطور می توانیم زندگی کنیم؟»^{۱۱} به آن ها بگو خداوند می فرماید: «آنچنان که من خدای زنده هستم، به حیات خودم قسم که من از مرگ شخص شریر خوشنود نمی شوم، بلکه می خواهم که او از راه بدی که در پیش گرفته است بازگردد و زنده بماند. ای قوم اسرائیل، از راه خطا بازگشت کنید و از رفتن بسوی گناه صرف نظر کنید. چرا باید بمیرید؟»

^{۱۲} ای انسان خاکی، به قوم خود بگو که اگر یک شخص نیک عمل گناهی بکند، اعمال نیکش او را نجات نمی دهد. اگر یک شخص بدکردار از کارهای بد خود دست بکشد و توبه کند، گناهی که کرده است باعث هلاکت او نمی شوند و شخص راستکار اگر گناه کند، بخاطر اعمال نیک گذشته اش از هلاکت نجات نمی یابد.^{۱۳} پس من می گویم که مرد نیک عمل زنده می ماند، اما اگر به این فکر باشد که در گذشته بقدر کافی کارهای خوبی انجام داده است و مرتکب گناه گردد، هیچیک از اعمال نیک او بیاد آورده نمی شود.^{۱۴} وقتی به یک مرد شریر بگویم که می میرد و او از گناه دست بکشد و نیک عمل گردد،^{۱۵} مثلاً قرض خود را ادا کند، آنچه را که دزدیده است به صاحبش پس بدهد، در راه راست قدم بردارد و پیرو قانون باشد و مرتکب خطا نشود، البته زنده می ماند و نمی میرد.^{۱۶} گناهان گذشته اش بیاد آورده نمی شوند، زیرا شخص نیک عمل و راستکار شده است.

^{۱۷} بازهم قوم تو می گویند که من بی انصاف هستم. نه، خود آن‌ها بی انصاف هستند نه من. ^{۱۸} باز می گویم که اگر یک شخص راستکار دست به گناه و خطا بزند، حتماً می میرد. ^{۱۹} برعکس، هرگاه شخص شریری از اعمال بد خود دست بکشد و توبه کند و آنچه را که راست و درست است انجام دهد، زنده می ماند. ^{۲۰} اما قوم اسرائیل می گویند که من عادل و با انصاف نیستم. ای قوم اسرائیل، بدانید که من شما را مطابق اعمال تان داوری می کنم.»

خبر سقوط اورشلیم

^{۲۱} در روز پنجم ماه دهم سال دوازدهم تبعید ما، شخصی که از اورشلیم فرار کرده بود، پیش من آمد و گفت: «شهر اورشلیم به تصرف دشمن درآمده است.» ^{۲۲} شب گذشته، پیش از آمدن آن فراری، خداوند زبانم را جاری ساخت. فردای آن، یعنی بعد از رسیدن شخص فراری توانستم دوباره حرف بزنم.

گناهان مردم

^{۲۳} کلام خداوند بر من نازل شد: ^{۲۴} «ای انسان خاکی، ساکنین سرزمین خرابه اسرائیل می گویند: «ابراهیم تنها یک نفر بود، با آنهم مالک تمام این سرزمین شد. پس چون تعداد ما زیاد است می توانیم به آسانی آن را دوباره به دست آوریم.» ^{۲۵} به آن‌ها بگو خداوند متعال می فرماید: شما گوشت را با خونش می خورید، بت پرستی می کنید و خون مردم را می ریزید، بازهم می خواهید که وارث این سرزمین شوید؟ ^{۲۶} شما به شمشیر خود اتکاء می کنید، به کارهای زشت و قبیح دست می زنید، زن همسایه را بی عفت می سازید، پس آیا روا است که آن را به شما بدهم؟

^{۲۷} به آن‌ها بگو خداوند متعال می‌فرماید: آنچه‌ان که من خداوند زنده هستم، بحیات خودم قسم، همهٔ این مردمی که در این سرزمین ویران زندگی می‌کنند، با شمشیر کشته می‌شوند، کسانی که در صحرا بسر می‌برند، خوراک حیوانات وحشی می‌گردند و آنهایی که در قلعه‌های مستحکم و مغاره‌ها سکونت دارند، با مرض و بیماری می‌میرند.^{۲۸} این سرزمین را متروک و ویران می‌سازم و به غرور مردم آن خاتمه می‌دهم. کوهستان‌های اسرائیل را طوری خراب می‌کنم که هیچ رهگذری از آنجا عبور نخواهد کرد.^{۲۹} وقتی آن سرزمین را بخاطر اعمال زشت مردم آن ویران و متروک ساختم، آنگاه می‌دانند که من خداوند هستم.

نتایج پیغام حزقیال نبی

^{۳۰} خداوند فرمود: ای انسان خاکی، قوم تو که در پیش دیوارها و دم دروازهٔ خانه‌های خود جمع می‌شوند و در بارهٔ تو می‌گویند: «بیائید پیش او برویم و بشنویم که خداوند به او چه گفته است.»^{۳۱} پس قوم برگزیدهٔ من می‌آیند و در مقابل تو می‌نشینند تا به سخنان گوش بدهند، اما آن‌ها از آنچه که تو می‌گوئی اطاعت نمی‌کنند. آن‌ها تنها در پی منافع خود هستند.^{۳۲} تو در نظر آن‌ها مثل سراینده‌ای هستی که با ساز و آواز دلنشین آن‌ها را سرگرم می‌کند. آن‌ها به آنچه که می‌گوئی گوش می‌دهند ولی به آن عمل نمی‌کنند،^{۳۳} اما وقتی گفتار تو به حقیقت برسد، آنگاه می‌دانند که یک نبی در بین شان وجود دارد.»

چوپانان اسرائیل

۳۴ کلام خداوند بر من نازل شد: ^۲ «ای انسان خاکی،

چوپانهای اسرائیل را سرزنش نما و برای شان پیشگویی کن و بگو خداوند متعال چنین می فرماید: وای بر شما ای چوپانان اسرائیل، وظیفه شما اینست که گله را بچرانید، اما شما در فکر سیر کردن شکم خود هستید. ^۳ شما شیر آنها را می نوشید، از پشم شان برای خود لباس می دوزید، گوسفندان و چاق و چله را سر می بُرید، اما گله را نمی چرانید. ^۴ به حیوانات ضعیف گله کمک نکرده اید، بیماران آنها را مداوا نکرده اید، دست و پای شکسته ای را معالجه نموده اید، بدنبال آنهائی که از گله جدا مانده و گم شده اند نرفته اید، بلکه با زور و ستم بر آنها حکومت کرده اید. ^۵ بنابراین چون چوپان و سرپرست نداشتند، همه پراکنده و خوراک حیوانات وحشی شدند. ^۶ بلی، گله من بر کوهها و تپه ها آواره و در سراسر روی زمین پراکنده گردیدند و هیچ کسی به جستجوی آنها نرفت.

^۷ پس ای چوپانان، به کلام من که خداوند هستم گوش کنید:

^۸ آنچه من خداوند زنده هستم، بحیات خودم سوگند که چون شما از گله من مراقبت نکردید و بدنبال گوسفندان گمشده من نرفتید و گذاشتید که خوراک حیوانات وحشی شوند، به آنها خوراک ندادید، بلکه از گوشت آنها شکم خود را سیر کردید، ^۹ -
^{۱۰} بنابراین ای چوپانان بدانید که من، خداوند متعال، دشمن شما هستم و گوسفندان خود را از دست شما می گیرم تا دیگر نتوانید خود را سیر کنید و نمی گذارم که دیگر چوپان آنها باشید. گوسفندان خود را از چنگ شما نجات می دهم تا آنها را نخورید.»

خداوند، چوپان نیکو

^{۱۱} خداوند متعال می فرماید: «خودم به سراغ گوسفندانم می روم و از آن‌ها مراقبت می کنم.»^{۱۲} همانطوری که یک چوپان گوسفندان پراکنده خود را جمع می کند و مراقب آن‌ها می باشد، من هم گوسفندان خود را که در آن روز ابری و تاریک پراکنده شده بودند، جمع می کنم.^{۱۳} آن‌ها را از کشورها و از بین مردمان بیگانه بیرون می آورم و به وطن خود شان بازمی گردانم. آن‌ها را بر کوههای سرسبز اسرائیل و در کنار آب روان می پرورانم و همه آن سرزمین را در اختیار شان می گذارم.^{۱۴} آن‌ها را در چراگاهها و بر فراز کوهها می چرانم. در سبزه زارهای خرم استراحت می کنند و بر کوههای سرسبز اسرائیل می چرند.^{۱۵} خودم چوپان آن‌ها بوده آن‌ها را می گذارم که در آسودگی و آرامی بخوابند. خداوند متعال فرموده است.

^{۱۶} به سراغ گمشدگان می روم و آنهایی را که از گله جدا شده اند می آورم. زخمهای مجروحین را التیام می بخشم و به ضعیفان قوت و نیرو می دهم، اما گوسفندان قوی و فربه را از بین می برم و آن‌ها را با عدل و انصاف محاکمه می کنم.

^{۱۷} ای گله من، من خداوند متعال، بین هر کدام شما داوری کرده گوسفند را از بُز جدا می کنم.^{۱۸} بعضی از شما با خوردن بهترین علفها قانع نمی شوند و آنچه را هم که از آن‌ها باقی می ماند، پایمال می کنند. شما وقتی از آب صاف و پاک می نوشید، بقیه را با پاهای تان گل آلود می سازید.^{۱۹} پس آیا رواست که گوسفندان دیگر من علف پایمال شده شما را بخورند و آبی را که گل آلود

کرده‌اید بنوشند؟

^{۲۰} بنابراین من، خداوند متعال، بین گوسفندان چاق و لاغر داوری می‌کنم، ^{۲۱} زیرا شما گوسفندان ضعیف و لاغر را به یکسو می‌زنید و آن‌ها را با شاخهای تان می‌زنید و از گله جدا کرده به دور و نزدیک پراکنده می‌سازید. ^{۲۲} من گله خود را نجات می‌دهم و دیگر نمی‌گذارم که در حق آن‌ها ظلم شود. بین گوسفندان خود داوری می‌کنم و خوب و بد را از هم جدا می‌سازم. ^{۲۳} برای آن‌ها بنده خود، داود را بعنوان چوپان و راهنما تعیین می‌کنم و او از آن‌ها مراقبت می‌نماید. ^{۲۴} من، خداوند، خدای آن‌ها بوده و داود بر آن‌ها سلطنت می‌کند. من، خداوند این را گفته‌ام. ^{۲۵} عهد می‌کنم که آن‌ها در امنیت زندگی کنند. حیوانات خطرناک را از سرزمین شان بیرون می‌رانم تا بتوانند که در صحرا و در جنگل به آسودگی و بدون خطر بخوابند. ^{۲۶} آن‌ها را در اطراف کوه خود برکت می‌دهم و باران رحمت خود را در موسمش می‌فرستم. ^{۲۷} درختان و مزارع میوه و محصول فراوان بار می‌آورند و در خاک و وطن خود در امنیت زندگی می‌کنند و وقتی که آن‌ها را از یوغ و زنجیر اسارت رها کنم و دست و پای شان را از بند غلامی آزاد سازم، آنگاه می‌دانند که من خداوند هستم. ^{۲۸} دیگر هیچ قومی آن‌ها را غارت و تاراج نمی‌کند و حیوانات وحشی آن‌ها را نمی‌کشد. همه در آرامش و آسایش بسر می‌برند و هیچ کسی باعث ترس آن‌ها نمی‌شود. ^{۲۹} برای شان محصول و غله فراوان می‌دهم تا دیگر از قحطی و گرسنگی تلف نشوند و پیش اقوام بیگانه تحقیر و شرمند نگردند. ^{۳۰} آنگاه می‌دانند که من خداوند، خدای شان، با آن‌ها هستم و آن‌ها، یعنی بنی اسرائیل، قوم برگزیده من هستند. من، خداوند متعال، این را گفته‌ام. ^{۳۱} شما گوسفندان چراگاه من هستید و من

خدای شما هستم.» خداوند متعال چنین می فرماید.

پیشگویی بر ضد ادوم

۳۵^۱ خداوند کلام خداوند بر من نازل شد: ^۲ «ای انسان خاکی، رویت را بسوی کوه سعیر بگردان و علیه آن پیشگویی کن ^۳ و بگو خداوند متعال چنین می فرماید: ای کوهستان سعیر من دشمن تو هستم. دست خود را دراز می کنم و ترا ویران و متروک می سازم. ^۴ شهرهایت را خراب و ویران می کنم تا غیر مسکون شوی و بدانی که من خداوند هستم.

^۵ تو دشمن همیشگی قوم اسرائیل بوده ای. در وقتی که مردم اسرائیل بخاطر گناهان شان مجازات می شدند تو هم در کشتن آن ها سهم گرفتی. ^۶ بنابراین من، خداوند متعال، بحیات خودم قسم، که مرگ بسراغت می آید و از مرگ فرار کرده نمی توانی، زیرا از مرگ و ریختن خون دیگران لذت میبری. ^۷ کوهستان سعیر را ویران و متروک می سازم و کسانی که در آن رفت و آمد کنند از بین می برم. ^۸ کوهها را با اجساد مقتولین می پوشانم و کوهها، تپه ها، دره ها و دریاها را از جنازه های کسانی که در جنگ کشته شده اند، پُر می کنم. ^۹ من ترا برای همیشه ویران می کنم و شهرهایت دیگر هرگز آباد نمی شوند. آنگاه می دانی که من خداوند هستم.

^{۱۰} باوجودیکه من در سرزمین اسرائیل بودم، تو گفتی مردم اسرائیل و یهودا متعلق به من هستند و سرزمین آن ها را تصرف می کنم. ^{۱۱} بنابراین آنچنان که من خداوند زنده هستم، بحیات خودم سوگند، بخاطر خشم و حسد و کینه ای که نسبت به قوم اسرائیل داشته ای،

ترا جزا می‌دهم و وقتی ترا به سزای اعمالت برسانم، آنگاه تو مرا خواهی شناخت،^{۱۲} و خواهی دانست که من، خداوند سخنان تحقیرآمیزت را شنیدم که گفتی سرزمین اسرائیل ویران شده است و من آن را می‌بلعم.^{۱۳} همچنین با غرور و تکبر سخنان زیادی برضد من گفته‌ای و من همه را شنیدم.»

^{۱۴} خداوند متعال به کوهستان سعیر می‌فرماید: «من ترا ویران می‌سازم و تمام مردم روی زمین شاد می‌شوند،^{۱۵} زیرا وقتی سرزمین اسرائیل که متعلق به من بود، ویران شد شما خوشحال شدید. پس کوهستان سعیر و کشور ادوم، همگی بکلی ویران می‌شوند و آنگاه می‌دانند که من خداوند هستم.»

برکت خدا بر اسرائیل

۳۶ ^۱ خداوند فرمود: «تو ای انسان خاکی، برای کوهستان اسرائیل پیشگویی کن و بگو که به کلام من، خداوند متعال، گوش بدهد که می‌گویم:

^۲ دشمنانت به تو اهانت کردند و گفتند که بلندیهای قدیمی تو متعلق به آن‌ها هستند. ^۳ آن‌ها ترا ویران ساختند و از هر طرف مورد تاخت و تاز قرار دادند تا تصرف کنند. ^۴ پس ای کوهستان اسرائیل، به کلام من، خداوند متعال، توجه کن که به کوهها، تپه‌ها، وادیها، دره‌ها، خرابه‌ها و شهرهای متروکی که همسایگان دور و پیش، آن‌ها را غارت و تاراج کردند، چه می‌گویم: ^۵ آتش خشم من علیه این اقوام، مخصوصاً قوم ادوم شعله‌ور شده است، زیرا آن‌ها شما را تحقیر کرده متعلق بخود ساختند و همهٔ تان را غارت

و تاراج نمودند.^۶ بنابراین برای سرزمین اسرائیل پیشگویی کن و از جانب من، خداوند متعال، به کوهها، تپهها، درهها و وادیهها بگو: من بر همسایگانی که شما را تحقیر کرده‌اند بسیار خشمگین هستم،^۷ و من، خداوند متعال، به شما وعده می‌دهم که این مردم خودشان تحقیر و رسوا می‌شوند.^۸ اما تو ای کوهستان اسرائیل، درختانت بار دیگر سبز می‌شوند و برای قوم برگزیده من که بزودی بخانه و وطن خود مراجعت می‌کنند، میوه بار می‌آورند.^۹ من با تو هستم و به تو اطمینان می‌دهم که زمینت را قلبه کنند و در آن تخم بکارند.^{۱۰} جمعیت ترا زیاد می‌کنم، شهرهایت مسکون و خرابه‌هایت دوباره آباد می‌شوند^{۱۱} و به تعداد انسان و حیوان می‌افزایم، آن‌ها زیاد و بارور می‌گردند. ترا مثل سابق معمور و بیشتر از پیش برکت می‌دهم. آنگاه می‌دانی که من خداوند هستم.^{۱۲} قوم برگزیده خود، اسرائیل را برایت بازمی‌گردانم و آن‌ها ترا دوباره تصاحب می‌کنند و تو دیگر آن‌ها را بی‌اولاد نمی‌سازی.

^{۱۳} خداوند متعال چنین می‌فرماید: مردمان دیگر می‌گویند که سرزمین اسرائیل آدمخوار است و قوم خود را بی‌اولاد می‌سازد.^{۱۴} من، خداوند متعال، می‌گویم که تو دیگر مردم را نمی‌خوری و قومت را بی‌اولاد نمی‌سازی،^{۱۵} و بعد از این به اقوام دیگر اجازه نمی‌دهم که ترا سرزنش و مسخره نمایند و کودکان ترا غارت کنند. خداوند متعال فرموده است.»

زندگی تازه اسرائیل

^{۱۶} کلام خداوند بر من نازل شد: ^{۱۷} «ای انسان خاکی، وقتی قوم اسرائیل در کشور خود زندگی می‌کردند، آن‌ها با اعمال زشت خود

آلوده ساختند. کردار آنها در نظر من مثل حیض یک زن، نجس بود.^{۱۸} آنها با خونریزی و بت پرستی آن سرزمین را نجس ساختند، بنابراین بر آنها خشمگین شدم.^{۱۹} آنها را در بین اقوام و کشورهای جهان پراکنده ساختم و به این ترتیب آنها را مطابق کردار و رفتارشان جزا دادم.^{۲۰} اما وقتی که در کشورهای دیگر رفتند، نام مقدس مرا بی حرمت ساختند، زیرا مردم می گفتند: «اینها قوم برگزیده خداوند هستند که از سرزمین او رانده شده اند.»^{۲۱} من نگران نام قدوس خود هستم که آنها به هر جائی که رفتند، آن را بی حرمت کردند.

^{۲۲} پس به قوم اسرائیل بگو خداوند متعال چنین می فرماید: کاری را که می خواهم بکنم بخاطر شما نیست، بلکه بخاطر نام پاک خودم است که شما آن را در هر کشوری که رفتید، بی حرمت ساختید.^{۲۳} عظمت نام خود را که در میان قوم های دیگر، بی حرمت شده است نشان می دهم و بوسیله شما قدوسیت خود را در برابر چشمان آنها آشکار می سازم، آنگاه آنها می دانند که من خداوند هستم. من، خداوند متعال، این را گفته ام.^{۲۴} شما را از بین اقوام و کشورهای دیگر جمع می کنم و به وطن خودتان می آورم.^{۲۵} بر شما آب پاک را می پاشم و شما را از همه نجاسات و آلودگی ها و بت پرستی پاک می سازم.^{۲۶} دل نوی به شما می بخشم و روح تازه ای را در وجود تان قرار می دهم. دل سنگی و نامطیع را از شما دور کرده، در عوض دل نرم و مطیع به شما می دهم.^{۲۷} روح خود را در وجود تان جا می دهم تا احکام و قوانین مرا اطاعت نمایید.^{۲۸} در سرزمینی که من آن را به پدران تان بخشیدم ساکن شده، قوم برگزیده من می شوید و من خدای تان می باشم.^{۲۹} شما را از آلودگی ها پاک می سازم، غله را برای تان

فروان می‌کنم و دیگر روی قحطی را نمی‌بینید. ^{۳۰} به میوه درختان و محصول کشتزارها می‌افزایم و دیگر بخاطر قحطی پیش مردمان غیر، خوار و حقیر نمی‌شوید. ^{۳۱} آنگاه رفتار زشت گذشته‌تان را بیاد می‌آورید و کردار قبیح خود را در نظر گرفته و از اعمال زشت‌تان بیزار و پشیمان می‌شوید. ^{۳۲} ای قوم اسرائیل، بدانید که من این کارها را بخاطر شما نمی‌کنم، پس باید از اعمال گذشته‌تان خجالت بکشید. خداوند متعال فرموده است.»

^{۳۳} خداوند متعال می‌فرماید: «در آن روزی که شما را از گناهان‌تان پاک سازم، شهرها را مسکون و خرابه‌ها را دوباره آباد می‌کنم. ^{۳۴} زمینی که در نظر مردم رهگذر باثر و متروک بود قلبه می‌شود ^{۳۵} و آن‌ها می‌گویند: «این زمین، خشک و بی‌حاصل بود، حالا مثل باغ عدن شده است. خرابه‌ها و شهرهای ویران، پُر جمعیت و مستحکم شده‌اند.» ^{۳۶} آنگاه کشورهای همسایه که هنوز باقی مانده‌اند می‌دانند که من، خداوند، ویرانه‌ها را دوباره آباد کرده‌ام و زمینهای پژمرده و متروک را بار دیگر سرسبز ساخته‌ام. من، خداوند، این را گفته‌ام.»

^{۳۷} خداوند متعال می‌فرماید: «بار دیگر می‌گذارم که قوم اسرائیل به حضور من دعا کنند تا من آنرا اجابت نموده و جمعیت آن‌ها را مثل گله‌گوسفند زیاد بسازم. ^{۳۸} همان طوری که شهر اورشلیم در گذشته، در روزهای عید پُر از گوسفندان قربانی می‌شد، شهرهای ویران و متروک هم از جمعیت مملو می‌گردند. آنگاه همه می‌دانند که من خداوند هستم.»

دره استخوانهای خشک

۳۷^۱ قدرت خداوند وجود مرا فراگرفت و روح او مرا در دره‌ای بُرد که پُر از استخوانهای خشک بود.^۲ او مرا به اطراف دره هدایت کرد و دیدم که استخوانهای خشک در همه جا افتاده‌اند.^۳ به من گفت: «ای انسان خاکی، آیا این استخوانها می‌توانند دوباره زنده شوند؟» من جواب دادم: «ای خداوند متعال، خودت بهتر می‌دانی.»^۴ بعد به من فرمود: «پیشگویی کن و به استخوانهای خشک بگو: ای استخوانهای خشک به کلام خداوند گوش بدهید که می‌فرماید: ^۵من به شما نَفَس می‌بخشم تا دوباره زنده شوید. ^۶به شما گوشت و پِی می‌دهم و شما را با پوست می‌پوشانم. در شما روح می‌دمم تا زنده شوید. آنگاه می‌دانید که من خداوند هستم.»

^۷پس آنچه را که خداوند فرموده بود، پیشگویی کردم. ناگهان سر و صدائی برخاست و استخوانها به یکدیگر پیوست شدند.^۸ در حالی که نگاه می‌کردم، دیدم که بر روی استخوانها گوشت و پِی پیدا شد و پوست، آن‌ها را پوشاند، اما هنوز جان نداشتند.

^۹سپس خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، به روح بگو که به امر من، خداوند متعال، از چهار گوشه دنیا بیاید و به بدن این کشته‌شدگان بدمد تا زنده شوند.»^{۱۰} من آنچه را که خداوند امر فرموده بود پیشگویی کردم و روح در بدن آن‌ها داخل شد و همگی زنده شدند و بپا ایستادند و گروه بزرگی بوجود آمد.

^{۱۱}بعد خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، این استخوانها قوم اسرائیل هستند. آن‌ها می‌گویند: ما مثل این استخوانها خشک شده‌ایم و دیگر امیدی برای ما باقی نمانده است و آینده‌ای

نداریم.^{۱۲} پس پیشگویی کن و از جانب من، خداوند متعال، به آنها بگو: ای قوم برگزیده من، من قبرهای تان را باز می‌کنم و شما را از آنجا بیرون کرده به سرزمین اسرائیل بازمی‌گردانم.^{۱۳} ای قوم برگزیده من، وقتی قبرهای تان را گشودم و شما را زنده کردم، آنگاه می‌دانید که من خداوند هستم.^{۱۴} من روح خود را در شما قرار می‌دهم و شما زنده می‌شوید و شما را در خاک و وطن تان ساکن می‌سازم. آنوقت می‌دانید که من، خداوند هستم و به وعده که داده‌ام عمل می‌کنم. من، خداوند، این را گفته‌ام.»

اتحاد یهودا و اسرائیل

^{۱۵} کلام خداوند بر من نازل شد: ^{۱۶} «ای انسان خاکی، یک عصا را بگیر و بروی آن بنویس: «برای یهودا و قبایل متحد او»؛ بعد یک عصای دیگر را بگیر و بروی آن این کلمات را بنویس: «برای یوسف، عصای افرایم و قبایل متحد او.»^{۱۷} هر دو عصا را نوک بنوک بهم چسپانده بصورت یک عصا بساز و در دست بگیر.^{۱۸-۲۰} بعد دستت را بلند کن که همه ببینند. وقتی قوم برگزیده‌ات بپرسند که منظور تو از این کار چیست. به آنها بگو خداوند متعال چنین می‌فرماید: من قبایل اسرائیل و یهودا را با هم یکجا کرده مثل یک عصا در دست خود می‌گیرم.^{۲۱} سپس به آنها بگو خداوند متعال چنین می‌فرماید: من قوم اسرائیل را از بین اقوام و از هر گوشه جهان جمع می‌کنم و به وطن شان برمی‌گردانم^{۲۲} تا بصورت یک قوم واحد درآیند. یک پادشاه بر همه ایشان حکومت خواهد کرد و دیگر به دو قوم تقسیم نخواهند شد.^{۲۳} از آن ببعد دیگر خود را با بت‌پرستی و اعمال زشت و گناه‌آلوده نمی‌کنند. آنها را از تمام آلودگی‌ها پاک می‌سازم و از

گناه کردن باز می دارم. آنوقت آن ها قوم برگزیده من می باشند و من خدای شان.

^{۲۴} بندهام، داود پادشاه شان می شود و تحت رهبری یک پیشوا از تمام فرایض من پیروی کرده همه را بجا می آورند. ^{۲۵} در آن سرزمینی که به بندهام، یعقوب بخشیدم و پدران شان در آن زندگی می کردند، ساکن می شوند و خود شان با فرزندان و نواسه ها و اولاده خود برای همیشه در آنجا بسر می برند و بندهام، داود تا ابد بر آن ها پادشاهی می کند. ^{۲۶} با آن ها پیمان می بندم که تا ابد در صلح و امنیت زندگی کنند. آن ها را برکت می دهم، به تعداد شان می افزایم و عبادتگاه خود را در بین شان تا به ابد قرار می دهم. ^{۲۷} مسکن من در بین آن ها بوده من خدای شان و آن ها قوم برگزیده من می شوند. ^{۲۸} وقتی عبادتگاه مقدس خود را برای همیشه در بین شان برقرار سازم، آنگاه اقوام دیگر می دانند که من خداوند هستم و قوم اسرائیل را برای خود برگزیدهام.»

پیشگویی بر ضد جوج

۳۸ ^۱ کلام خداوند بر من نازل شد: ^۲ «ای انسان خاکی، رو بسوی سرزمین ماجوج بایست و علیه جوج، پادشاه ماشک و توبال پیشگویی کن ^۳ و به او بگو خداوند متعال چنین می فرماید: ای جوج، پادشاه ماشک و توبال، من دشمن تو هستم. ^۴ در الاشات چنگک می اندازم و ترا با لشکر بزرگ و سواران و اسپهای شان و افراد پیادهات را که با زره و سپر و گرز و شمشیر مسلح هستند برای جنگ آماده می سازم. ^۵ فارس، حبشه و فوط، مسلح با سپر و کلاهخود با تو همدست می شوند. ^۶ سرزمین جومر

و تمام سپاه او و همچنین اهالی کشور توجرمه از شمال با بسیاری از مردم دیگر به قشون تو می پیوندند.

^۷ پس ای جوج، آماده باش و لشکرت را برای جنگ مهیا ساز.
^۸ بعد از چند سال به تو امر می کنم که به کشور اسرائیل که مدتها ویران مانده بود و مردم آن از تبعید به ممالک مختلف، برگشته و در وطن خود در امنیت ساکن شده اند، حمله کنی،^۹ و با لشکر و متحدینت مثل یک طوفان مهیب بر آن ها هجوم آوری و مانند ابری کشور اسرائیل را بپوشانی.»

^{۱۰} خداوند متعال می فرماید: «تو ای جوج، در آن وقت نقشه های پلیدی را در سر می پرورانی^{۱۱} و می گوئی: «من به جنگ اسرائیل می روم، زیرا که یک کشور بی دفاع است و شهرهایش حصار ندارند. مردمش را که در حال آرامش و امنیت زندگی می کنند، از بین می برم.^{۱۲} به آن شهرهایی که یک وقتی ویران بودند و حالا آباد و معمور و از مردمی پُر شده اند که از کشورهای مختلف جهان بازگشته و در مرکز تجارت روی زمین ساکن شده اند، حمله می کنم و مواشی و مال و دارائی آن ها را به غنیمت می برم.»^{۱۳} مردم سبا و ددان و تاجران ترشیش و جوانان جنگجوی آن ها به تو می گویند: «آیا با لشکر خود آمده ای که نقره و طلای شان را غارت کنی و گاو و گوسفند و دارائی آن ها را به غنیمت ببری؟»»

^{۱۴} خداوند متعال به من فرمود: «ای انسان خاکی، به جوج بگو خداوند می فرماید: در وقتی که قوم برگزیده من در کشور خود در آسودگی زندگی کنند،^{۱۵-۱۶} تو با لشکر بزرگ و سوارانت از دورترین قسمت شرق برای حمله بر قوم برگزیده من، بنی اسرائیل، می آئی و مانند ابر روی زمین را می پوشانی. چون وقت معین فرا

رسد، ترا ای جوج، برای جنگ به سرزمین خود می فرستم تا
بوسیله تو قدوسیت خود را در برابر چشمان اقوام جهان آشکار
سازم و آن‌ها مرا بشناسند.»

مجازات جوج

^{۱۷} خداوند متعال می فرماید: «تو همان کسی هستی که مدتها قبل
توسط بندگان خود، انبیای اسرائیل، در باره‌ات پیشگویی کردم و
گفتم که در آینده دور، ترا برای حمله به اسرائیل می فرستم. ^{۱۸} در
آن زمان وقتی به جنگ اسرائیل بروی، خشم من افروخته می شود.
خداوند متعال فرموده است. ^{۱۹} من با غیرت و غضب گفته‌ام که
زلزله مهیبی سرزمین اسرائیل را تکان می دهد. ^{۲۰} در حضور من
تمام ماهیان بحر، مرغان هوا، حیوانات صحرا، خزندگان و همه
مردم روی زمین به لرزه می آیند. کوهها سرنگون می شوند و
صخره‌ها و دیوارها فرومی ریزند. ^{۲۱} ای جوج، من که خداوند
هستم، ترا با هرگونه بلاها به وحشت می اندازم و سپاهیان با
شمشیر به جان هم افتاده یکدیگر را می کشند. ^{۲۲} با مرض و
خونریزی ترا مجازات می کنم و برای از بین بردن تو و سپاهت
بارانهای سیل آسا و ژاله شدید و آتش و گوگرد را می فرستم. ^{۲۳} به
این ترتیب عظمت و قدوسیت خود را به همه قومهای جهان
آشکار می سازم، تا بدانند که من خداوند هستم.»

لشکر جوج نابود می شود

^{۳۹} ^۱ «ای انسان خاکی، علیه جوج پیشگویی کن و بگو
خداوند متعال می فرماید: ای جوج، پادشاه مایشک و توبال، من

دشمن تو هستم! ^۲ من ترا از راهی که می‌روی، برمی‌گردانم و از دورترین نقطهٔ شمال بسوی کوه‌های اسرائیل می‌آورم. ^۳ کمان را از دست چپ و تیر را از دست راست می‌اندازم. ^۴ تو با سپاهیان و همراهانت بر کوه‌های اسرائیل کشته می‌شوی. اجساد تان را خوراک هر نوع مرغان شکاری و حیوانات وحشی می‌سازم. ^۵ همهٔ تان در صحرا می‌میرید. من، خداوند متعال، این را گفته‌ام. ^۶ بر سرزمین ماجوج و مردمانِ کشورهای ساحلی که در آسودگی و امنیت زندگی می‌کنند، آتش می‌فرستم تا بدانند که من خداوند هستم. ^۷ به این ترتیب، نام مقدس من در بین قوم برگزیده‌ام، بنی اسرائیل، معروف و مشهور می‌شود و دیگر نمی‌گذارم که نام پاک من بی‌حرمت گردد. آنوقت اقوام جهان می‌دانند که من خداوند، خدای مقدس اسرائیل هستم.»

^۸ خداوند متعال می‌فرماید: «آن روز موعود که در باره‌اش پیشگویی کرده‌ام، فرامی‌رسد.» ^۹ خداوند متعال می‌فرماید: «اهالی شهرهای اسرائیل از شهر بیرون شده تمام اسلحهٔ تان را، از قبیل سپر، کمان، نیزه و گرز، برای سوختاندن جمع می‌کنند و از آن‌ها مدت هفت سال بصورت هیزم استفاده می‌کنند، ^{۱۰} و از صحرا هیزم نمی‌آورند و به جنگل برای بریدن چوب نمی‌روند، زیرا آن‌ها برای آتش از اسلحهٔ شما کار می‌گیرند. غارتگران خود را غارت می‌کنند و مال شان را بتاراج می‌برند.»

تدفین جوج

^{۱۱} خداوند متعال می‌فرماید: «بعد از وقوع همهٔ اینها، برای جوج و عساكرش هدیره‌ای در اسرائیل در «وادی عابرین» که در شرق

بحیره مُرده واقع است، تهیه می‌کنم. این قبرستان، راه عبور مردم را مسدود می‌سازد و نام آن وادی به «وادی سپاه جوج» می‌شود، زیرا جوج و سپاه او را در آنجا بخاک می‌سپارند.^{۱۲} مدت هفت ماه را در برمی‌گیرد تا مردم اسرائیل همهٔ آن‌ها را دفن کنند و آن سرزمین را پاک سازند.^{۱۳} تمام مردم اسرائیل در تدفین آن‌ها شرکت می‌کنند. آن روز، برای قوم اسرائیل روز نیکنامی و افتخار می‌باشد و نام من تمجید و تجلیل می‌شود.^{۱۴} در پایان مدت هفت ماه، عده‌ای تعیین می‌شوند تا به سراسر کشور اسرائیل بروند و جنازه‌های کسانی را که هنوز باقی مانده‌اند، دفن کنند تا آنجا بکلی پاک گردد.^{۱۵} در هر جایی که استخوان انسانی را بیابند، یک علامت در کنارش می‌گذارند تا قبرکن‌ها بیابند و آنرا در «وادی سپاه جوج» دفن کنند.^{۱۶} (در نزدیک آنجا شهری بنام این سپاهیان می‌باشد.) به این ترتیب آن سرزمین دوباره پاک می‌شود.»

^{۱۷} خداوند متعال به من فرمود: «ای انسان خاکی، به تمام مرغان هوا و حیوانات وحشی بگو که از همه جا بیابند و از قربانی که برای شما تهیه کرده‌ام بخورید. این جشن بزرگ بر کوه‌های اسرائیل برپا می‌شود. به آنجا بروند، از گوشت قربانی بخورند و خون آن را بنوشند.^{۱۸} گوشت جنگ‌آوران را بخورند و خون پادشاهان جهان را بنوشند که مثل قوچها، بره‌ها و گاوهای چاق و چلهٔ باشان کشته شده‌اند.^{۱۹} آنقدر از گوشت بخورند تا سیر شوند و خون آن را آنقدر بنوشند تا نشئه گردند. این جشن را برای آن‌ها ترتیب می‌دهم.^{۲۰} بر سر خوان من بیائید و گوشت اسپها و سواران و جنگ‌آوران را بخورید. خداوند متعال فرموده است.»

بازگشت قوم اسرائیل

^{۲۱} خداوند فرمود: «به این طریق، جلال خود را به اقوام جهان آشکار می‌سازم و آن‌ها می‌بینند که دست قدرت من مردم را چگونه مجازات می‌کند، ^{۲۲} و از آن ببعد، قوم اسرائیل می‌دانند که من، خداوند، خدای شان هستم. ^{۲۳} همچنین سایر اقوام پی می‌برند که چون قوم اسرائیل براه گناه رفتند و به من خیانت کردند، تبعید شدند. بنابراین من از آن‌ها روگردان شدم و آن‌ها را به دست دشمنان شان سپردم تا همه را با ضرب شمشیر بکشند. ^{۲۴} آن‌ها را مطابق زشتیها و گناهان شان جزا دادم و روی خود را از آن‌ها پوشاندم.»

^{۲۵} خداوند متعال فرمود: «اما حالا بر قوم اسرائیل رحم کرده آن‌ها را از اسارت نجات می‌دهم و حرمت نام مقدس خود را حفظ می‌کنم. ^{۲۶} وقتی آن‌ها به وطن خود برگردند و به زندگی آسوده و آرام شروع کنند، دیگر شرمنده نمی‌شوند و خیانتی را که در برابر من ورزیده‌اند از یاد می‌برند و هیچ کسی نمی‌تواند آن‌ها را بترساند. ^{۲۷} آن‌ها را از بین مردم و کشورهای دشمنان به وطن شان بازمی‌گردانم و بدین ترتیب بوسیلهٔ ایشان به قومها نشان می‌دهم که من قدوس هستم. ^{۲۸} آنگاه قوم اسرائیل می‌دانند که من، خداوند، خدای شان هستم و من بودم که آن‌ها را در بین اقوام جهان تبعید کردم و بعد همه را جمع نموده به وطن خود شان بازآوردم و هیچ کسی را بجا نگذاشتم. ^{۲۹} من روح خود را بر آن‌ها می‌ریزم و دیگر از آن‌ها روبرو نمی‌گردانم. من که خداوند هستم، این را گفته‌ام.»

رؤیای عبادنگاه آینده

(۱:۴۰ - ۳۵:۴۸)

۴۰^۱ در سال بیست و پنجم تبعید ما، یعنی چهارده سال پس از تسخیر اورشلیم و در روز دهم ماه اول سال بود که قدرت خداوند را در خود احساس کردم.^۲ خداوند در رؤیا مرا به سرزمین اسرائیل آورده بر کوه بلندی قرار داد. در سمت جنوب آن یک عده بناهایی را دیدم که شبیه یک شهر بود.^۳ وقتی مرا نزدیکتر برد، با مردی روبرو شدم که مثل فلزِ برنج می درخشید. در دست خود یک ریسمان و یک چوب اندازه‌گیری داشت و پیش دروازهٔ عبادتگاه ایستاده بود.

۴^۴ مرد به من گفت: «ای مرد خاکی، نگاه کن و بدقت گوش بده و هر چیزی را که به تو نشان می‌دهم بخاطر بسپار، زیرا به همین منظور به اینجا آورده شده‌ای. تو هم به نوبهٔ خود هر چیزی را که می‌بینی باید به قوم اسرائیل بگوئی.»

دروازهٔ شرقی

۵^۵ عبادتگاه خداوند را دیدم که دیواری دورادور آن را احاطه کرده بود. آن مرد با چوب اندازه‌گیری خود که سه متر طول داشت دیوار را اندازه کرد. ضخامت دیوار و ارتفاع آن هم سه متر بود.^۶ سپس بطرف دروازهٔ شرقی رفت، از زینه بالا شد و از دروازهٔ دیگری که سه متر عرض داشت گذشت و داخل یک دهلیز شد.^{۷-۱۲} از دهلیز گذشت داخل یک سالون شد که در هر دو طرف آن سه اطاق نگاهبانی به مساحت سه متر مربع وجود داشت. فاصلهٔ بین دیوارهای اطاقها دو و نیم متر بود. در پیشروی هر اطاق یک دیوار به ارتفاع نیم متر و ضخامت نیم متر وجود داشت. در انتهای

سالون، یک دهلیز سه متری دیگری به عرض شش و نیم متر بود. بلندی هر پله دروازه آن دو و نیم متر بود. این دهلیز به دروازه اطاق روبروی عبادتگاه منتهی می شد. آن اطاق چهار متر طول داشت. دیوارهای انتهای آن که در دو طرف راه دخول صحن عبادتگاه بنا یافته بودند، هر کدام یک متر ضخامت داشت.

^{۱۳} بعد عرض سالون، یعنی از پشت دیوار یک اطاق نگاهبانی تا عقب دیوار مقابل آن را اندازه کرد و این مسافه دوازده و نیم متر بود. ^{۱۴} اطاق انتهای سالون را که به حویلی عبادتگاه باز می شد اندازه کرد، فاصله آن ده متر بود. ^{۱۵} مسافه بین دیوار خارجی تا انتهای اطاق آخری بیست و پنج متر بود. ^{۱۶} تمام دیوارهای خارجی اطاقها و همچنین دیوار بین آنها دارای کلکینها بودند. دیوارهای داخل سالون با تصاویر درختان خرما تزئین شده بودند.

حویلی بیرونی

^{۱۷} بعد آن شخص مرا به حویلی بیرونی برد. به دورادور حویلی سی اطاق بنا یافته بود و پیاده روی پیشروی اطاقها همگی با سنگ فرش شده بودند. ^{۱۸} که دورا دور حویلی را می پوشاند. سطح حویلی بیرونی پائینتر از سطح حویلی داخلی قرار داشت. ^{۱۹} در مقابل دروازه شرقی، دروازه دیگری وجود داشت که به حویلی داخلی بازمی شد. وقتی طول بین دو دروازه را اندازه کرد، فاصله آن پنجاه متر بود.

دروازه شمالی

^{۲۰} بعد آن مرد به سوی دروازه شمالی که به حویلی بیرونی باز

می شد، رفت و آن را اندازه کرد.^{۲۱} در آنجا هم سه اطاق نگهبانی در هر دو طرف دروازه قرار داشت. اندازه این اطاقها برابر به اندازه اطاقهای دروازه شرقی بود. مجموع طول محوطه دروازه بیست و پنج متر و عرض آن دوازده و نیم متر بود.^{۲۲} اطاق بزرگ، کلکینها، تزئینات دیوارهای این دروازه همگی مثل دروازه شرقی بود. در اینجا هم یک زینۀ هفت پله‌ای در پیشروی دروازه قرار داشت و اطاق بزرگ نیز در انتهای سالون و مشرف به حویلی بود.^{۲۳} در مقابل دروازه شمالی هم مانند دروازه شرقی، یک دروازه دیگر وجود داشت که به حویلی داخلی باز می شد. مسافت بین دو دروازه پنجاه متر بود.

دروازه جنوبی

^{۲۴} سپس آن مرد مرا بطرف دروازه جنوبی راهنمایی کرد. او دیوار داخلی و دیگر جاهای آنرا اندازه کرد و اندازه آن هم مثل اندازه دروازه‌های دیگر بود.^{۲۵} مانند دروازه‌های دیگر دارای یک سالون و دیوارهای کلکین دار بود. طول محوطه این دروازه هم بیست و پنج متر و عرضش دوازده و نیم متر بود^{۲۶} و همچنین یک زینۀ هفت پله‌ای داشت. دیوارهایش با تصاویر درختان خرما تزئین شده بودند.^{۲۷} در اینجا هم یک دروازه به حویلی داخلی باز می شد. مسافت بین این دو دروازه هم پنجاه متر بود.

دروازه جنوبی حویلی داخلی

^{۲۸} بعد آن مرد مرا از راه دروازه جنوبی به حویلی داخلی برد. او محوطه این دروازه را اندازه کرد و اندازه‌هایش برابر به اندازه‌های دروازه‌های بیرونی بود.^{۲۹-۳۰} اندازه اطاقهای نگهبانی، اطاق

بزرگ و دیوارهای سالون یک چیز بود. اطاقها دارای چند کلکین بودند. مساحت محوطهٔ این دروازه هم بیست و پنج متر در دوازده و نیم متر بود.^{۳۱} اطاق بزرگ آن بطرف حویلی بیرونی باز می‌شد و دیوارهای سالون آن با تصاویر درختان خرما تزئین شده بودند. اما زینهٔ این دروازه هشت پله داشت.

دروازهٔ شرقی حویلی داخلی

^{۳۲} سپس مرا از طریق دروازهٔ شرقی به حویلی داخلی برد. وقتی این دروازه را اندازه کرد، اندازه‌اش برابر به اندازهٔ دروازه‌های دیگر بود.^{۳۳} اندازهٔ اطاقهای نگهبانی، اطاق بزرگ و دیوارهای سالون هم فرقی نداشت. مساحت محوطهٔ دروازه نیز بیست و پنج متر در دوازده و نیم متر بود.^{۳۴} اطاق بزرگ آن به طرف حویلی بیرونی باز می‌شد و دیوارهایش همچنان با نقش درختان خرما تزئین یافته بودند. زینهٔ این دروازه هم هشت پله داشت.

دروازهٔ شمالی حویلی داخلی

^{۳۵} آن مرد مرا از آنجا به دروازهٔ شمالی حویلی داخلی برد و آن را اندازه کرد. اندازه‌های این دروازه برابر به اندازه‌های دروازه‌های دیگر بودند.^{۳۶} اینجا هم دارای اطاقهای نگهبانی، اطاق بزرگ و دیوارهای مزین به نقش درختان خرما بود. داخل سالون این دروازه نیز مانند سایر دروازه‌ها چند کلکین داشت و طول محوطهٔ آن بیست و پنج متر و عرضش دوازده و نیم متر بود.^{۳۷} اطاق بزرگ آن مقابل حویلی بیرونی قرار داشت و دیوارهای سالون هم با تصاویر درختان خرما تزئین شده بودند. زینهٔ این دروازه نیز هشت پله داشت.

اطاقهای مخصوص قربانی

^{۳۸} از اطاق بزرگ دروازه شمالی یک دروازه به اطاق دیگری باز می‌شد. در این اطاق گوشت قربانی سوختنی را می‌شستند. ^{۳۹} چهار میز در دو طرف این اطاق قرار داشت. بالای آن‌ها حیوانات قربانی سوختنی و قربانی گناه را ذبح می‌کردند. ^{۴۰} بیرون اطاق بزرگ هم چهار میز در دو طرف راه دخول دروازه شمالی وجود داشت، ^{۴۱} یعنی مجموعاً هشت میز بود که چهار عدد آن‌ها در داخل و چهار تای دیگر آن‌ها بیرون بودند و بر آن‌ها حیوانات قربانی را سر می‌بریدند. ^{۴۲} چهار میز سنگی را هم ساخته بودند و بالای آن‌ها آلات و لوازمی را که برای قربانی به کار می‌رفتند، می‌گذاشتند. طول و عرض آن‌ها هفتاد و پنج سانتی متر و بلندی آن‌ها پنجاه سانتی متر بود. ^{۴۳} دورادور میزها چنگک‌هایی به طول چهار انگشت نصب شده بودند. گوشت قربانی را بر آن میزها می‌گذاشتند.

^{۴۴} در حویلی داخلی دو اطاق بود، یکی از آن‌ها رو بطرف جنوب، در پهلو دروازه شمالی و دیگری رو بطرف شمال در کنار دروازه جنوبی واقع بود. ^{۴۵} آن مرد به من گفت: «اطاق رو بجنوب، مربوط کاهنانی است که در عبادتگاه خدمت می‌کنند ^{۴۶} و اطاق رو به شمال، برای کاهنانی است که مسئول قربانگاه می‌باشند. این کاهنان همگی اولاده صادوق هستند. اینها یگانه اعضای قبیله لاوی هستند که اجازه دارند در حضور خداوند بایستند و او را خدمت کنند.»

^{۴۷} آن مرد حویلی داخلی را اندازه کرد و مساحت آن پنجاه متر مربع بود. قربانگاهی هم در پیشروی عبادتگاه قرار داشت. ^{۴۸} بعد مرا به اطاق ورودی عبادتگاه بُرد و دیوارهای دو طرف آن را اندازه کرد. عرض رهرو آن هفت متر، عرض دیوارهای هر دو طرف یک و نیم متر بود. ^{۴۹} طول این اطاق ورودی ده متر و عرض آن شش متر بود. از یک زینهای که ده پله داشت می توان به این اطاق بالا رفت. در دو طرف دروازهٔ دخول دو ستون قرار داشت.

۴۱ ^۱ بعد آن مرد مرا به اطاق مرکزی، یعنی جایگاه مقدس، برد و دو ستونی را که راه دخول آن بود اندازه کرد و عرض هر یک از آن ها در حدود سه متر ^۲ و عرض راه دخول پنج متر بود. دیوارهای هر دو طرف دو و نیم متر ضخامت داشتند. سپس خود جایگاه مقدس را اندازه کرد، طول آن بیست متر و عرض آن ده متر بود. ^۳ او از آنجا به اطاق داخلی رفت و راه دخول آن را اندازه گرفت. طول آن یک متر و عرض آن سه متر بود و دیوارهای دو طرف آن سه و نیم متر ضخامت داشتند. ^۴ بعد مساحت آن اطاق را اندازه کرد و ده متر مربع بود. آن مرد به من گفت: «این قدس الاقداس است.»

اطاقهای متصل دیوار احاطه

^۵ سپس دیوار عبادتگاه را اندازه گرفت. ضخامت آن سه متر، دورادور قسمت خارجی آن یک سلسله اطاقهای کوچک به عرض دو متر ساخته شده بودند. ^۶ این اطاقها در سه طبقه ساخته شده

بودند و در هر طبقه سی اطاق وجود داشت. دیوار خارجی هر طبقه نازکتر از دیوار طبقه پائینتر بود تا دیوار بالائی سبکتر بوده بر دیوار پائین خود فشار وارد نکند.^۷ دیوار عبادتگاه از بیرون طوری معلوم می شد که گوئی ضخامتش از پائین تا بالا یکسان است. در دو طرف عبادتگاه، در قسمت خارجی اطاقها دو زینه برای رفتن به طبقه های بالا ساخته شده بودند.^{۸-۱۱} ضخامت دیوار خارجی سه متر بود. یک دروازه از طرف شمال عبادتگاه و یک دروازه از طرف جنوب آن به این اطاقها باز می شد. همچنین دیدم که یک صُفه به عرض دو و نیم متر دورادور عبادتگاه را پوشیده بود. این صُفه با اطاقهای مجاور هم سطح و سه متر از زمین بلندتر بود. بین صُفه و اطاقهای کاهنان یک زمین خالی به وسعت ده متر به موازات اطاقهای مجاور عبادتگاه وجود داشت.

تعمیر بطرف غرب

^{۱۲} یک عمارت در سمت غربی و مقابل عبادتگاه ساخته شده بود که عرض آن سی و پنج متر و طول آن چهل و پنج متر بود. دیوارهایش دو نیم متر ضخامت داشتند.

مجموع اندازه های عبادتگاه

^{۱۳} بعد آن مرد عبادتگاه را از بیرون اندازه کرد و طول آن پنجاه متر بود. حویلی و ساختمان با دیوارهایش پنجاه متر طول داشت^{۱۴} و عرض قسمت شمال عبادتگاه و حویلی آن هم پنجاه متر بود.^{۱۵} بعد طول عمارتی را که در سمت غرب عبادتگاه واقع بود، اندازه کرد و طول آن با دیوارهای دو طرفش پنجاه متر بود.

جزئیات عبادتگاه

اطاق ورودی عبادتگاه، جایگاه مقدس و قدس الاقداس، ^{۱۶} همه از صحن تا کلکینها، روکش چوبی داشتند. ^{۱۷-۱۸} بر دیوارهای داخلی عبادتگاه تا حصه بالای دروازه‌ها نقش فرشتگان حکاکی شده بودند و بین هر دو فرشته یک درخت خرما نقش شده بود. هر فرشته دو روی داشت. ^{۱۹-۲۰} یکی از آن دو روی، شبیه انسان بود و رو بسوی درخت خرما در یک سمت و دومی شبیه روی شیر و رو بطرف درخت خرمای سمت دیگر داشت. تزئین دورادور دیوار داخلی عبادتگاه به همین ترتیب بود.

قربانگاه چوبی

^{۲۱} چوکات دروازه‌های جایگاه مقدس مربع شکل بود و چوکات دروازه قدس الاقداس هم به همان شکل بود. ^{۲۲} یک قربانگاه چوبی به بلندی یک و نیم متر و مساحت یک متر مربع در آنجا قرار داشت. کنجها، پایه‌ها و دیوارهایش همه چوبی بودند. آن مرد به من گفت: «این میزی است که در حضور خداوند می‌باشد.»

دروازه‌ها

^{۲۳} در انتهای راه دخول جایگاه مقدس یک دروازه بود و در انتهای قدس الاقداس هم یک دروازه دیگر وجود داشت. ^{۲۴} این دروازه‌ها دو پله‌ای بودند و از وسط باز می‌شدند. ^{۲۵} دروازه‌های جایگاه مقدس هم مثل دیوارها با تصاویر فرشتگان و درختان خرما تزئین شده بودند. بر حصه خارجی اطاق ورودی یک سایبان

چوبی بود.^{۲۶} بر دیوارهای دو طرف هم تصاویر درختان خرما نقش شده بودند و دیوار آن دارای پنجره ها بود. اطاق پهلوی عبادتگاه نیز یک سایبان داشت.

اطاقهای کاهنان

۴۲^۱ بعد آن مرد مرا از عبادتگاه به حویلی بیرونی، بسوی اطاقهایی برد که در قسمت شمال عبادتگاه و نزدیک عمارت غربی بودند.^۲ طول عمارت غربی پنجاه متر و عرض آن بیست و پنج متر بود.^۳ در یک طرف این عمارت، ساحه‌ای با عرض ده متر، در امتداد عبادتگاه و در سمت دیگر آن، سنگفرش حویلی بیرونی بود. این عمارت سه طبقه داشت و اطاقهای طبقه بالا از اطاقهای طبقه پائین عقبتر بودند.^۴ در امتداد سمت شمال این عمارت یک راهرو به عرض پنج متر و طول پنجاه متر وجود داشت. راههای دخول در سمت شمال بود.^۵ اطاقهای طبقه بالائی کوچکتر از اطاقهای طبقه وسطی و پائینی بودند، زیرا آنها کمی عقبتر ساخته شده بودند.^۶ اطاقهای این عمارت بر خلاف سایر عمارات ستون نداشتند و به همین لحاظ اطاقهای طبقه بالائی کوچکتر از اطاقهای طبقه زیرین بودند.^۷ یک دیوار موازی به اطاقها و حویلی بیرونی قرار داشت و طول آن بیست و پنج متر بود.^۸ ردیف اطاقهایی که در امتداد حویلی بیرونی بودند بیست و پنج متر طول داشت، اما طول ردیف اطاقهای دیگر پنجاه متر بود.^۹ از حویلی بیرونی یک دروازه به اطاقهای پائینی باز می‌شد. در سمت جنوب عبادتگاه، نزدیک ساختمان غربی عبادتگاه، عمارت مشابهی با یک سلسله اطاقهایی وجود داشت.^{۱۱} در پیشروی اطاقها، مثل عمارت شمالی یک راهروی به همان طول و

عرض و شکل و ترتیب دروازه های خروج قرار داشت.^{۱۲} در مدخل راهرو، موازی به دیوار مقابل که به طرف شرق امتداد داشت، یک دروازه برای دخول به اطاقها وجود داشت.

^{۱۳} آن مرد به من گفت: «عمارات شمالی و جنوبی که در دو طرف عبادتگاه بنا یافته اند، مقدس هستند. در آنجا کاهنانی که در حضور خداوند شرفیاب می شوند، مقدسترین هدایا را می خورند و هدایای آردی و هدایای جرم و گناه را در آنجا تقدیم می کنند، زیرا آن اطاقها مقدس هستند.^{۱۴} وقتی کاهنان بخواهند از عبادتگاه بیرون بروند، باید پیش از رفتن به حویلی بیرونی لباس خود را تبدیل کنند و با لباسهای مخصوصی که برای خدمت پوشیده اند بیرون نروند، چون این لباسها مقدس اند. پیش از ورود به جاهائی که به روی مردم باز اند، باید لباس دیگری بپوشند.»

اندازه محوطه عبادتگاه

^{۱۵} آن مرد پس از آنکه از اندازه گیری ساحه داخلی عبادتگاه فارغ شد، مرا از راه دروازه شرقی بیرون برد تا ساحه دورادور آن را هم اندازه کند.^{۱۶} سمت شرقی آنرا دو صد و پنجاه متر اندازه کرد^{۱۷} و سمت شمالی آنرا نیز دو صد و پنجاه متر اندازه کرد.^{۱۸} بعد به سمت جنوب برگشته و آنرا دو صد و پنجاه متر اندازه نمود.^{۱۹} سپس سمت غربی آنرا نیز دو صد و پنجاه متر اندازه کرد.^{۲۰} یک دیوار، جایگاه مقدس را از جاهای دیگر جدا می ساخت.

حضور پُر جلال خداوند

۴۳^۱ بعد آن شخص مرا به دروازه‌ای که رو به مشرق بود، برد.
۲ ناگهان جلال خداوند اسرائیل از جانب مشرق پدید شد و آواز او
مثل غرش دریای خروشان بود و روی زمین از نور جلال او روشن
شد.^۳ این رؤیا مانند دو رؤیائی بود که قبلاً دیده بودم، یکی در
وقتی که خداوند برای خراب کردن اورشلیم آمد و دیگری در کنار
دریای خابور. آنگاه رو بخاک افتادم.^۴ نور جلال خداوند از کنار
من گذشت و از راه دروازه‌ای که رو به مشرق بود، به داخل
عبادتگاه رفت.^۵ آنوقت روح خداوند مرا برداشت و به حویلی
داخلی بُرد و دیدم که حضور پُر جلال خداوند عبادتگاه را پُر کرد.

۶ در حالیکه آن مرد پهلوی من ایستاده بود، صدای خداوند را
شنیدم که از داخل عبادتگاه با من صحبت می‌کرد.^۷ خداوند به من
فرمود: «ای انسان خاکی، اینجا، جایگاهِ تخت من و جای
قدمهای من است. در اینجا تا ابد در بین قوم برگزیده خود ساکن
می‌شوم. مردم اسرائیل و پادشاهان شان دیگر هرگز با بت پرستی و
پرستش مقبره پادشاهان خود نام مقدس مرا بی حرمت نمی‌سازند.
۸ پادشاهان شان قصر خود را در کنار خانه من آباد کردند که بین
من و آنها فقط یک دیوار حایل بود. چون آنها با اعمال زشت
خود نام مقدس مرا بی حرمت ساختند، بنابراین من هم با خشم و
غضب آنها را هلاک کردم.^۹ حالا باید بتها و مقبره‌های
پادشاهان را از خود دور کنند تا من برای همیشه در بین آنها
ساکن شوم.»

۱۰ خداوند به کلام خود ادامه داده فرمود: «ای انسان خاکی، همه
چیزهایی را که در باره عبادتگاه دیدی برای قوم اسرائیل شرح بده
و آنها را از نقشه و طرح آن آگاه ساز تا از کارهای زشتی که

کرده‌اند خجالت بکشند.^{۱۱} پس از آنکه آن‌ها واقعاً از اعمال بد خود اظهار پشیمانی کردند، آنگاه تمام جزئیات ساختمان عبادتگاه را از قبیل نقشه، طرح، دروازه‌ها، راه دخول و تمام مقررات و قوانین مربوط به آن را برای شان تشریح کن.^{۱۲} اینست مقررات عبادتگاه: تمام ساحهٔ عبادتگاه که بر فراز کوه بنا شده است، مقدس می‌باشد. بلی مقررات عبادتگاه همین است.»

قربانگاه

^{۱۳} اندازه‌های قربانگاه به این ترتیب است: بلندی پایهٔ مربع شکل آن نیم متر و دارای لبه‌ای به اندازهٔ چهار انگشت بود.^{۱۴} بالای این پایه یک صُفّهٔ چهار کنجه به بلندی یک متر ساخته شده بود که از هر طرف نیم متر با لبهٔ پایه فاصله داشت. بالای صُفّهٔ زیرین یک صُفّهٔ دیگر به بلندی دو متر قرار داشت. این صُفّه هم از هر طرف نیم متر از لبهٔ صُفّهٔ زیرین دور بود.^{۱۵} صُفّهٔ سوم هم به همین ترتیب بالای صُفّهٔ دوم ساخته شده بود. قربانیها را بر صُفّهٔ فوقانی که در هر کنج خود یک شاخ داشت، می‌سوختانندند.^{۱۶} هر ضلع صُفّهٔ فوقانی شش متر بود.^{۱۷} اضلاع صُفّهٔ مربع شکل وسطی، هر یک هفت متر و ارتفاع لبهٔ آن بیست و پنج سانتی متر بود. فاصلهٔ لبهٔ پایه تا صُفّهٔ زیرین، از هر طرف نیم متر بود. در سمت شرقی قربانگاه یک زینه جهت بالا رفتن ساخته شده بود.

تقدیس قربانگاه

^{۱۸} خداوند متعال به من فرمود: «ای انسان خاکی، به آنچه که می‌گویم بدقت گوش بده. وقتی این قربانگاه ساخته شد، باید قربانیهای سوختنی را بر آن تقدیم کنید و خون آن‌ها را بر قربانگاه

بپاشید.^{۱۹} تنها کاهنانی که اولادهٔ صادوق و از قبیلهٔ لاوی باشند، می‌توانند بحضور من بیایند و خدمت کنند. من که خداوند متعال هستم امر می‌کنم که یک گوساله را بعنوان قربانی گناه تقدیم کن.^{۲۰} بعد کمی از خونس را گرفته بر چهار شاخ قربانگاه و چهار گوشهٔ صُفَهٔ وسطی و لبهٔ آن پاش. به این ترتیب قربانگاه را تقدیس کرده و مُتَبَرک می‌سازی.^{۲۱} سپس گوساله‌ای را که بعنوان قربانی گناه تقدیم شده بگیر و در جای معینی در بیرون عبادتگاه بسوزان.

^{۲۲} در روز دوم یک بز نر و بی‌عیب را بعنوان قربانی گناه تقدیم کن تا قربانگاه با خون آن طاهر شود، مثلیکه با خون گوساله طاهر شده بود.^{۲۳} بعد از ختم مراسم تطهیر، یک گوساله و قوچ سالم و بی‌عیب را از گله بگیر و آن‌ها را قربانی کن.^{۲۴} بعد آن‌ها را بحضور من بیاور تا کاهنان بر آن‌ها نمک بپاشند و بعنوان قربانی سوختنی برای من تقدیم کنند.^{۲۵} تا یک هفته، هر روز یک بز نر، یک گوساله و یک قوچ را که سالم و بی‌عیب باشند، از بین گله بیاور و بعنوان قربانی گناه تقدیم کن.^{۲۶} کاهنان باید تا هفت روز مراسم تقدیس و تَبَرک قربانگاه را برگزار کنند تا به این طریق قربانگاه تقدیس گردد.^{۲۷} در پایان هفت روز و از روز هشتم ببعده، کاهنان باید قربانیهای سوختنی و قربانیهای سلامتی را که مردم می‌آورند بر قربانگاه تقدیم کنند. آنگاه من خوشنود و راضی می‌شوم. این را من، خداوند متعال، می‌گویم.»

دروازهٔ بسته

۴۴ ^۱ بعد آن مرد مرا دوباره به دروازهٔ خارجی عبادتگاه که رو به مشرق بود، بُرد.^۲ خداوند به من فرمود: «این دروازه باید همیشه

بسته باشد و هیچ کسی اجازه ندارد که آن را باز کند، زیرا من، خداوند که خدای اسرائیل هستم از آن داخل شده‌ام، بنابراین آن دروازه همیشه بسته بماند.^۳ تنها رئیس، چون ریاست قوم را بعهدہ دارد، می‌تواند در داخل آن بنشیند و در حضور من از خوراک مقدس بخورد، اما او فقط از طریق راه دخول اطاق بزرگ داخل شود و از همان راه بیرون برود.»

قوانین دخول عبادتگاه

^۴ بعد مرا از آنجا از راه دروازه شمالی به پیشروی عبادتگاه آورد. در آنجا دیدم که جلال حضور خداوند عبادتگاه را پُر کرد. من رو بخاک افتادم و سجدہ کردم.^۵ خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، به آنچه که می‌بینی و می‌شنوی بدقت توجه کن و قوانین و مقررات عبادتگاه مرا بجا آور و باید بدانی که چه اشخاصی داخل عبادتگاه شده می‌توانند و چه کسانی نمی‌توانند.^۶ به قوم نافرمان اسرائیل بگو خداوند متعال می‌فرماید: ای بنی اسرائیل، شما باید به کارهای زشت و قبیح تان خاتمه بدهید،^۷ زیرا وقتی برای من گوشت و خون قربانی را تقدیم می‌کنید، به مردم بیگانه و نامختون اجازه می‌دهید که به عبادتگاه بیایند و آن را نجس سازند. با این اعمال گناه‌آلود تان پیمان مرا شکسته‌اید.^۸ وظایف مقدسی را که به شما سپرده بودم اجراء نکرده‌اید، بلکه در عوض اشخاص بیگانه را مأمور ساخته‌اید تا امور عبادتگاه مرا اداره نمایند.»

^۹ خداوند متعال می‌فرماید: «اشخاص بیگانه و نامختون و نافرمان و حتی بیگانگانی که در بین قوم اسرائیل زندگی می‌کنند، حق ندارند که به عبادتگاه من داخل شوند.»

لاویان و کهان

^{۱۰} من آن لاویانی را که همراه با سایر مردم، مرا ترک کردند و به دنبال بتها رفتند، جزا می‌دهم. ^{۱۱} آن‌ها می‌توانند از دروازه‌های عبادتگاه مراقبت کنند و کارهای آن را اجراء نمایند. آن‌ها حیواناتی را که مردم جهت قربانی سوختنی می‌آورند ذبح کنند و در خدمت مردم باشند. ^{۱۲} اما بخاطریکه آن‌ها قوم اسرائیل را به بت‌پرستی تشویق کردند و بسوی گناه کشاندند، بنابراین من، خداوند، قسم خورده‌ام که آن‌ها را به سزای اعمال شان برسانم. ^{۱۳} آن‌ها دیگر نمی‌توانند به من نزدیک شوند، بعنوان کاهن مرا خدمت کنند و یا به چیزهایی که مقدسند دست بزنند. پس آن‌ها باید جزای گناہانی را که مرتکب شده‌اند ببینند. ^{۱۴} با اینهم می‌توانند در عبادتگاه من مشغول خدمت باشند، وظایفی را که بدوش دارند اجراء نمایند و به همه کارهای دیگر آن رسیدگی کنند.»

کاهنان

^{۱۵} خداوند متعال فرمود: «وقتی سایر قوم اسرائیل مرا ترک کردند و گمراه شدند، از قبیلهٔ لاوی تنها اولادهٔ صادوق به وظیفهٔ کاهنی خود ادامه دادند. لهذا فقط آن‌ها اجازه دارند که بحضور من بیایند و مرا خدمت کنند قربانی‌ها را تقدیم نمایند. ^{۱۶} تنها آن‌ها می‌توانند که به داخل عبادتگاه من بیایند، به قربانگاه من نزدیک شوند و مراسم عبادت را نظارت کنند. ^{۱۷} وقتی به حویلی داخلی وارد می‌شوند، باید لباس کتان بپوشند و هنگام خدمت در آنجا نباید هیچ لباسی پشمی به تن داشته باشد. ^{۱۸} برای اینکه عرق نکنند،

باید دستار و زیر جامهٔ کتان بپوشند.^{۱۹} پیش از آنکه به حویلی بیرونی پیش مردم بروند، لباس خدمت را از تن بیرون کنند و در اطاقهای مقدس بگذارند و لباس عادی بپوشند، مبادا مردم با تماس به لباس مقدس آن‌ها صدمه ببینند.

^{۲۰} کاهنان نباید موی سر خود را بتراشند و یا موی دراز داشته باشند، بلکه آن را باید کوتاه کنند.^{۲۱} کاهن پیش از داخل شدن به حویلی داخلی نباید شراب بنوشد.^{۲۲} او نباید با زن بیوه یا طلاق شده ازدواج کند، بلکه یک دختر باکرهٔ اسرائیلی یا بیوه‌ای را که شوهرش کاهن بوده باشد به همسری خود انتخاب نماید.

^{۲۳} کاهنان باید فرق بین چیزهای مقدس و غیر مقدس را به قوم برگزیدهٔ من تعلیم بدهند و به آن‌ها بگویند که چه چیزی شرعاً پاک است و چه چیزی پاک نیست.^{۲۴} به عنوان قاضی دعوای مردم را حل و فصل نمایند و هر فیصلهٔ که می‌کنند باید بر اساس قانون باشد. در مراسم برگزاری عیدها قوانین و فرایض مرا بجا آورند و حرمت روز سبت مرا نگاهدارند.

^{۲۵} کاهن نباید با نزدیک شدن به جنازه‌ای خود را نجس سازد، مگر اینکه جنازهٔ پدر، مادر، پسر، دختر، برادر و یا خواهرش که شوهر نکرده، باشد.^{۲۶} بعد از طاهر شدن باید هفت روز صبر کند و بعد می‌تواند دوباره به وظایف خود در عبادتگاه بپردازد. من، خداوند متعال، این را گفته‌ام.»

^{۲۷} خداوند متعال می‌فرماید: «در آن روز وقتی کاهن برای خدمت به حویلی داخلی عبادتگاه وارد می‌شود، باید برای خود قربانی گناه تقدیم کند.

۲۸ کاهنان نباید در بین قوم اسرائیل ملک و میراثی داشته باشند، زیرا من ملک و میراث آنها هستم. ۲۹ آنها می‌توانند از هدایای آردی و قربانی‌های جرم و گناه و هر چیز دیگری که مردم وقف من می‌کنند برای خوراک خود استفاده نمایند. ۳۰ محصولات اول باغ و زمین و تمام هدایای دیگری که به من تقدیم می‌شوند به کاهنان تعلق می‌گیرند، تا من خانه‌های مردم را برکت بدهم. ۳۱ کاهنان نباید گوشت پرنده و حیوانی را که مُرده یا بوسیلهٔ جانوری دریده شده باشد، بخورند.»

تقسیمات زمین

۴۵^۱ وقتی زمین را بین قبایل اسرائیل تقسیم می‌کنید، باید یک حصهٔ آن که طولش دوازده و نیم کیلومتر و عرضش ده کیلومتر باشد، سهم خداوند باشد. تمام این ساحه مقدس بشمار می‌رود. ۲-۳ این ساحهٔ مقدس باید به دو حصهٔ مساوی تقسیم گردد، یعنی هر حصهٔ آن دوازده و نیم کیلومتر در پنج کیلومتر باشد. در یکی از این دو حصه باید عبادتگاه خداوند و جایگاه مقدس ساخته شود. مساحت عبادتگاه باید دو صد و پنجاه متر مربع و زمین خالی دورادور آن به عرض بیست و پنج متر باشد. ۴ این قسمت زمین مقدس بوده جای رهایش برای کاهنانی که در حضور خداوند در عبادتگاه خدمت می‌کنند و همچنین عبادتگاه خداوند و جایگاه مقدس آن ساخته شود. ۵ حصهٔ دیگر آن که آنها دوازده و نیم کیلومتر در پنج کیلومتر است ملکیت و منازل لایوانی باشد که در عبادتگاه خداوند اجرای وظیفه می‌کنند.

۶ در پهلوی این ساحهٔ مقدس، یک حصه زمین دیگر هم به طول

دوازده و نیم کیلومتر در دو و نیم کیلومتر باید تعیین گردد تا شهری جهت سکونت قوم اسرائیل ساخته شود.

املاک برای حکمرانان

^۷ در دو سمت ساحهٔ مقدس زمینی برای حکمران کشور اختصاص داده شود. یکی در قسمت غربی و دیگری در حصهٔ شرقی، که طول هر یک از این دو قطعه زمین مساوی به مجموع عرض ساحهٔ مقدس و عرض شهر باشد. این زمین از شرق و غرب موازی به سرحد یکی از قبایل اسرائیل باشد.^۸ این دو قطعه زمین سهم حکمران کشور است. به این ترتیب او دیگر بر قوم ظلم نمی‌کند و بقیهٔ زمین را به قبایل اسرائیل می‌دهد.

قوانین برای حکمرانان

^۹ خداوند متعال می‌فرماید: «ای حکمرانان اسرائیل، از ظلم و ستم به مردم دست بکشید و عدالت و انصاف را پیشهٔ خود سازید و دیگر هرگز نباید مردم را از ملک و خانه‌های شان بیرون برانید. من، خداوند متعال، این را به شما می‌گویم.

^{۱۰} در معاملات خود از اوزان و مقیاسهای درست کار بگیرید.
^{۱۱} ایفه و بت باید به یک اندازه، یعنی هر یک، دهم حصهٔ یک حومر که واحد وزن است باشد.^{۱۲} یک مثقال باید مساوی به بیست جیره و یک منا برابر به شصت مثقال باشد.

^{۱۳-۱۵} مقدار هدایائی که تقدیم می‌کنید به این ترتیب است: یک شصتم حصهٔ محصول جو و گندمی را که برداشت می‌کنید.

یکصدم روغنی که از درختان زیتون به دست می‌آورید. از هر دو صد گوسفند یک گوسفند از چراگاههای اسرائیل. اینها هدایای آردی و قربانی‌های سوختنی و سلامتی هستند که مردم اسرائیل باید برای کفاره گناهان خود بیاورند. این امر من، خداوند متعال است.^{۱۶} تمام مردم اسرائیل باید هدایای خود را به حکمران قوم بدهند^{۱۷} و مسئولیت حکمران اینست که در ایام عید، روز اول ماههای قمری، روزهای سبت و برگزاری سایر مراسم دینی، قربانی سوختنی، هدایای آردی و هدایای نوشیدنی را برای کفاره گناهان مردم تهیه کند.»

عیدها

(همچنین در خروج ۱:۱۲ - ۲۰ و لاویان ۲۳:۳۳ - ۴۳)

^{۱۸} خداوند متعال می‌فرماید: «در روز اول ماه اول سال، برای تطهیر عبادتگاه خداوند، یک گاو جوان بی‌عیب را قربانی کن.^{۱۹} کاهن کمی از خون این قربانی را گرفته آن را بر چوکات دروازه عبادتگاه، بر چهار گوشه قربانگاه و چوکات دروازه حویلی داخلی بپاشد.^{۲۰} همچنین در روز هفتم ماه، برای هر کسی که سهواً یا غفلتاً گناهی کرده باشد همین کار را بکن. به این ترتیب عبادتگاه خداوند تطهیر می‌شود.

^{۲۱} در روز چهاردهم ماه اول سال، مراسم عید فصح را برای هفت روز برگزار کن. در ظرف این هفت روز باید تنها نان بدون خمیر مایه خورده شود.^{۲۲} در روز اول عید، حکمران وقت باید برای کفاره گناه خود و گناه تمام قوم اسرائیل یک گاو قربانی کند.^{۲۳} در هر هفت روز عید، او باید هفت گاو و هفت قوچ را که سالم و بی‌عیب باشند بعنوان قربانی سوختنی بحضور من تقدیم کند.

همچنین هر روز یک بز نر را برای رفع گناه قربانی نماید.^{۲۴} با هر گاو و هر قوچ چهارده کیلو آرد و سه لیتر روغن اهداء نماید.

^{۲۵} در روز پانزدهم ماه هفتم سال، عید سایه بانها را برای هفت روز جشن بگیرید. در ظرف هفت روز این عید، حکمران باید به ترتیب فوق هدیه آردی و روغنی تقدیم کند.»

حکمران و عیدها

۴۶ ^۱ خداوند متعال می فرماید: «دروازه شرقی حویلی داخلی باید در شش روز هفته بسته باشد، اما در روز سبت و روزهای اول ماه باز شود.^۲ حکمران قوم از حویلی بیرونی از راه دروازه داخل اطاق ورودی شده کنار چوکات دروازه بایستد و در حالیکه کاهن قربانی سوختنی و قربانی سلامتی او را تقدیم می کند، در آستانه دروازه به سجده بیفتد، بعد از دروازه بیرون برود، اما دروازه باید تا شام باز بماند.^۳ اهالی کشور باید در روزهای سبت و روزهای اول ماه پیشروی این دروازه بحضور من سجده کنند.^۴ قربانی های سوختنی را که رئیس قوم در روزهای سبت به من تقدیم می کند، شش بره بی عیب و یک قوچ بی عیب باشند.^۵ مقدار هدیه آردی که با قوچ تقدیم می شود باید یک ایفه و همراه با یک هین روغن زیتون باشد.^۶ در روز اول ماه، یک گاو جوان بی عیب، شش بره و یک قوچ بی عیب بیاورد.^۷ هدیه آردی که با هر گاو و هر قوچ تقدیم می کند باید یک ایفه باشد و برای بره ها هر اندازه ای که حاکم بخواهد می تواند بدهد. با هر ایفه آرد یک هین روغن زیتون هم تقدیم شود.^۸ حکمران باید از راه اطاق ورودی دروازه داخل شود و از همان راه هم بیرون برود.

^۹ وقتی مردم در روزهای عید برای عبادت من می آیند، کسانی که از دروازه شمالی وارد عبادتگاه می شوند باید از دروازه جنوبی بیرون بروند و اشخاصی که از دروازه جنوبی داخل می شوند باید از دروازه شمالی بیرون بروند. هیچ کسی اجازه ندارد از راهی که وارد شده است خارج شود، بلکه از دروازه مقابل بیرون برود.

^{۱۰} حکمران باید از راه اطاق ورودی دروازه داخل شود و از همان راه هم بیرون برود. ^{۱۱} در ایام عید و جشنهای مذهبی، با هر گاو جوان و هر قوچ یک ایفه آرد تقدیم شود، اما برای بره ها هر مقداری که بخواهند می توانند بدهند. با هر ایفه آرد یک هین روغن زیتون هم تقدیم شود.

^{۱۲} وقتی حکمران بخواهد هدیه دلخواه (داوطلبانه) تقدیم کند، خواه هدیه اش قربانی سوختنی باشد خواه قربانی سلامتی، باید دروازه شرقی حویلی داخلی برایش باز شود تا بتواند قربانی های خود را مثل قربانی های روز سبت تقدیم کند. سپس او باید از همان راهی که آمده است بیرون برود و دروازه، پشت سرش بسته شود.

قربانی روزانه

^{۱۳} هر روز صبح، باید یک بره یکساله بی عیب بعنوان قربانی سوختنی به من تقدیم شود. ^{۱۴} همچنین هر روز صبح، هدیه آردی متشکل از یک ششم ایفه آرد نرم و اعلی و یک سوم هین روغن زیتون تقدیم شود. ^{۱۵} پس یک بره، هدیه آردی با روغن زیتون بعنوان قربانی روزمره، یک قانون دائمی است که باید هر روز صبح اجراء شود.»

^{۱۶} خداوند متعال می‌فرماید: «هرگاه حکمران از ملک موروثی خود چیزی به یکی از پسران خود بدهد، آن چیز برای همیشه به آن پسرش تعلق می‌گیرد،^{۱۷} اما اگر هدیه‌ای به یکی از غلامان خود بدهد، آن غلام می‌تواند هدیه او را تا زمان آزادی، برای خود نگاهدارد و سپس آن را به حاکم مسترد کند. دارائی حاکم بعد از او تنها به پسرانش به ارث می‌رسد.^{۱۸} حاکم اجازه ندارد که ملک و دارائی مردم را از آن‌ها بزور بگیرد و یا حق آن‌ها را تلف کند. اگر بخواهد به پسران خود چیزی ببخشد، باید از دارائی خود به آن‌ها بدهد.»

آشپزخانه‌های عبادتگاه

^{۱۹} بعد آن مرد مرا به راه دخول اطاقهای رو به شمال، در کنار دروازه در قسمت جنوبی حویلی داخلی برد. در انتهای قسمت غربی جائی را به من نشان داده^{۲۰} گفت: «در اینجا کاهنان گوشت قربانی جُرم و قربانی گناه را پخته می‌کنند و با آرد اهداء شده نان می‌پزند. همه این کارها را در اینجا انجام می‌دهند تا چیزی از این قربانی‌های مقدس به حویلی بیرونی برده نشود و به مردم صدمه‌ای نرسد.»

^{۲۱} سپس مرا به حویلی بیرونی آورد و به چهار کنج حویلی بُرد.
^{۲۲} در هر کنج حویلی یک حویلی کوچکتر به طول بیست متر و عرض پانزده متر بود.^{۲۳} به دورادور داخل آن‌ها یک طاقچه سنگی ساخته شده بود و یک بخاری دیواری در زیر آن قرار داشت.^{۲۴} او به من گفت: «اینجا آشپزخانه‌های است که خادمان عبادتگاه

گوشت قربانی هائی را که مردم می آورند، می پزند.»

دریائی از عبادتگاه جاریست

۴۷ آن مرد مرا دوباره به راه دخول عبادتگاه آورد. دیدم که دریائی از زیر راه دخول عبادتگاه به طرف شرق جاریست و از سمت راست عبادتگاه، یعنی از قسمت جنوبی قربانگاه می گذرد.^۲ بعد مرا از راه دروازه شمالی بیرون آورد و از آنجا دور زده به دروازه حویلی بیرونی که در سمت شرق است، رفتیم. در آنجا دیدم که آب دریا از قسمت جنوبی دروازه شرقی جاری بود.^۳ آن مرد با چوب اندازه گیری پنجصد متر طول دریا را به طرف شرق اندازه کرد و از آن نقطه مرا از آب عبور داد. آب دریا تا بند پایم بود.^۴ بعد پنجصد متر دیگر طول دریا را اندازه گرفت و به من کمک کرد تا از دریا عبور کنم. در این نقطه، آب تا زانوهایم می رسید. پنجصد متر دورتر از آنجا عمق آب تا به کمر بود.^۵ باز پنجصد متر دیگر پیش رفت و در اینجا دریا بسیار عمیق بود و نتوانستم از آن عبور کنم و لازم بود که شناکنان به آن طرف دریا بگذرم.^۶ آن مرد به من گفت: «ای انسان خاکی، به آنچه که دیدی بدقت توجه کن.»

بعد او مرا از کنار دریا باز گرداند.^۷ در هنگام بازگشت دیدم که درختان زیادی در دو طرف دریا سبز شده اند.^۸ او به من گفت: «آب این دریا از بیابان و وادی اردن بطرف شرق جاریست و به بحیره مُرده سرازیر می شود و آب شور آن را پاک و گوارا می سازد.^۹ در هر جائی که آب این دریا جاری گردد، در آنجا هرگونه حیوان و ماهی، زنده جان می شود. ماهیان بحیره مُرده از حد زیاده

می‌گردند.^{۱۰} ماهیگیران در ساحل آن می‌ایستند و از چشمهٔ جدی تا چشمهٔ عجلایم ماهی می‌گیرند. تورهای خود را در آنجا پهن می‌کنند. بحیرهٔ مُرده مثل بحر مدیترانه پُر از انواع گوناگون ماهی می‌شود.^{۱۱} اما آب جبه‌زارها و نیزارها پاک نمی‌شود و بصورت شورزار باقی می‌ماند.^{۱۲} در هر دو طرف دریا اقسام درختها می‌رویند که برگهای شان هرگز پژمرده نمی‌شوند و همیشه میوه‌دار بوده هر ماه میوهٔ تازه بار می‌آورند. زیرا با آب دریائی که از عبادتگاه خداوند جاریست آبیاری می‌شوند و میوه‌های شان خوراک و برگهای آن‌ها شفابخش می‌باشند.»

مرزهای سرزمین اسرائیل

^{۱۳} خداوند متعال می‌فرماید: «سرزمین اسرائیل باید بین دوازده قبیلهٔ اسرائیل تقسیم گردد، اما به قبیلهٔ یوسف دو حصه داده شود.^{۱۴} من به اجداد تان قول داده بودم که این سرزمین را به آن‌ها بدهم، پس حالا این زمین به شما تعلق دارد.

^{۱۵} سرحد شمالی از بحیرهٔ مدیترانه تا شهر حتلون و از آنجا تا گذرگاه حمات و تا شهر صدد ادامه می‌یابد.^{۱۶} بعد جانب پروته و سبرایم که بین سرحد دمشق و حمات واقع اند پیش می‌رود و به شهر تیگن که در سرحد حوران است می‌رسد.^{۱۷} بنابراین سرحد شمالی از بحیرهٔ مدیترانه تا شهر عینون در شرق بوده حمات و دمشق در سمت شمال آن قرار دارند.

^{۱۸} سرحد شرقی، از شهر حوران تا دمشق ادامه می‌یابد. از آنجا به طرف غرب دور خورده به دماغهٔ جنوب بحیرهٔ جلیل به دریای اُردن می‌رسد. از آن نقطه در امتداد دریای اُردن پیش می‌رود و از

کنار بحیرهٔ مرده گذشته به تamar ختم می شود و کشور اسرائیل را از جلعاد جدا می کند.

^{۱۹} سرحد جنوبی، از تamar تا چشمه های مریبوت قادش می رسد و از آنجا در مسیر دریای سرحدی مصر پیش رفته به بحیرهٔ مدیترانه ختم می شود.

^{۲۰} سرحد غربی، در امتداد بحیرهٔ مدیترانه پیش رفته به طرف شمال تا نقطهٔ غربی گذرگاه حمات ادامه می یابد.

^{۲۱} این زمین را بین قبایل اسرائیل تقسیم کن ^{۲۲} و آن را بعنوان ملکیت دائمی برای خود نگاهدارید. بیگانه ها و فرزندان شان که بین شما زندگی می کنند هم باید از آن سهمی داشته باشند. آن ها مثل شما تبعهٔ اسرائیل بشمار می روند و همان حقی را که شما دارید آن ها نیز دارند. ^{۲۳} به بیگانه ها باید از زمینهای قبیله ای که در آن زندگی می کنند سهمی داده شود. خداوند متعال چنین می فرماید.»

تقسیمات زمین بین قبایل اسرائیل

^{۱-۷} سرحد شمالی کشور از بحیرهٔ مدیترانه تا شهر حتلون و از آنجا تا گذرگاه حمات، شهر عینون و سرحد بین دمشق و حمات می باشد. سهم قبایلی که بین سرحد شرقی و بحیرهٔ مدیترانه در غرب واقع اند، به ترتیب، از شمال به جنوب قرار ذیل است: دان، آشیر، نفتالی، منسی، افرایم، رثوبین و یهودا.

زمین خاص در وسط کشور

^۸ یک قسمت دیگر این زمین که در جنوب یهودا واقع است، به منظور خاصی تعیین گردیده است که طول آن از شمال به جنوب دوازده و نیم کیلومتر و عرض آن از شرق به غرب مساوی به عرض هر یک از زمینهای قبایل اسرائیل می باشد. عبادتگاه در وسط این قسمت می باشد.

^۹ در مرکز این زمین، ساحه‌ای به طول دوازده و نیم کیلومتر و عرض ده کیلومتر باید برای خداوند تخصیص داده شود. ^{۱۰} سهم کاهنان هم در همین ساحه می باشد که از شرق به غرب دوازده و نیم کیلومتر و از شمال به جنوب پنج کیلومتر است. عبادتگاه خداوند در وسط زمین کاهنان واقع است. ^{۱۱} این ساحه مقدس برای کاهنانِ اولادهٔ صادوق تعیین شده است. آن‌ها با وفاداری در خدمت من بودند و مانند سایر مردم اسرائیل و لاویان دیگر به راه خطا نرفتند. ^{۱۲} پس برای آن‌ها مقدسترین قسمت آن ساحه تعیین گردید و در کنار زمینی که محل سکونت سایر لاویان است، قرار دارد. ^{۱۳} لاویان هم سهمی در جنوب زمین کاهنان دارند که طول آن دوازده و نیم کیلومتر و عرض آن پنج کیلومتر می باشد. ^{۱۴} این حصهٔ زمین که ملک مقدس خداوند است نباید فروخته یا تبادله و یا به کس دیگری داده شود.

^{۱۵} حصهٔ باقیماندهٔ ساحهٔ مقدس به طول دوازده و نیم کیلومتر و عرض دو و نیم کیلومتر برای استفادهٔ عام است. مردم می توانند در آن حصه سکونت کنند و از آن استفاده نمایند. شهر باید در وسط آن زمین تعیین شود. ^{۱۶} مساحت این شهر دو هزار و دوصد و پنجاه

متر مربع باشد.^{۱۷} به اطراف شهر یک زمین خالی به عرض یکصد و بیست و پنج متر برای چراگاه تخصیص داده شود.^{۱۸} بقیه زمین که در سمت شرق و غرب شهر و در امتداد ساحه مقدس قرار دارند و هر یک به طول پنج کیلومتر و عرض دو و نیم کیلومتر می باشد، برای زراعت و استفاده مردم شهر تعیین گردد.^{۱۹} هر کسی که در شهر زندگی می کند و از هر قبیله ای که باشد حق دارد از آن استفاده کند.^{۲۰} تمام این منطقه به شمول ساحه مقدس، یک مساحت دوازده و نیم کیلومتر مربع را تشکیل می دهد.

^{۲۱-۲۲} زمینهای باقیمانده دو طرف این منطقه که شامل ساحه مقدس، عبادتگاه و زمینهای کاهنان و لایوان است، به حکمران تعلق دارد. این منطقه بین زمینهای یهودا و بنیامین واقع است.

زمین برای قبایل دیگر

^{۲۳-۲۷} در جنوب این ساحه مخصوص، زمینهای سایر قبایل واقع اند که بین سرحد شرقی اسرائیل و بحیره مدیترانه در غرب قرار دارد و به ترتیب، از شرق به غرب قرار ذیل است: بنیامین، شمعون، ایسسکار، زبولون و جاد.

^{۲۸} سرحد جنوبی جاد از تامار تا چشمه های مریوت قادش امتداد دارد و از آنجا در مسیر دریای مصر پیش رفته به بحیره مدیترانه ختم می شود.

^{۲۹} خداوند متعال می فرماید: «به ترتیبی که فوقاً ذکر شد، آن زمین بین دوازده قبیله اسرائیل تقسیم شود.»

دروازه‌های شهر

^{۳۰-۳۴} شهر دارای دوازده دروازه می‌باشد. هر دروازه به نام یکی از قبایل اسرائیل یاد می‌شود. طول هر یک از دیوارهای شهر دوهزار و دو صد و پنجاه متر است. دروازه‌های دیوار شمالی به نام رثوبین، یهودا و لاوی، دروازه‌های دیوار شرقی بنام یوسف، بنیامین و دان، دروازه‌های دیوار جنوبی بنام شمعون، ایساکار و زبولون و دروازه‌های دیوار غربی بنام جاد، آشیر و نفتالی یاد می‌شوند.

^{۳۵} محیط شهر نه کیلومتر و از این بعد نام شهر این است: «خداوند اینجا است»